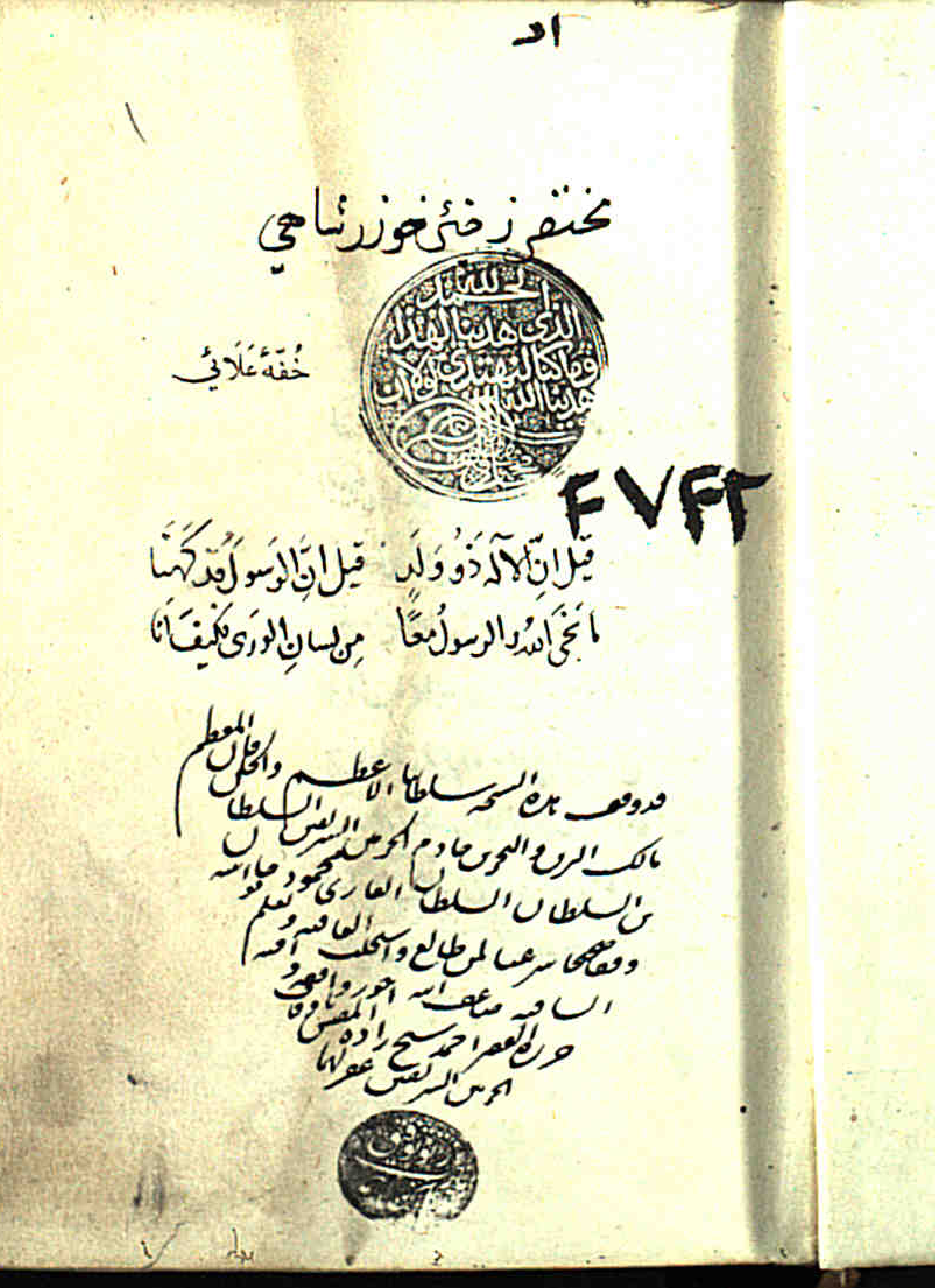
كتاب مختصر ذخيره خوارزمشاهى [illegible]



مختصر زمخشري خوارزمشاهي

تحفة علائي

قيل إن الإله ذو ولد قيل إن الرسول قد كهنا
ما نجا الله والرسول معاً من لسان الورى فكيف أنا

الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد وآله وصحبه
اجمعین چون خادم و دعاگو اسمعیل بن احمد الحسینی
الجرجانی از جمع کتاب ذخیرهٔ خوارزمشاهی فارغ
شد بر لفظ عالی امیر اسفهسالار اجل سید عالم
عادل بهاء الدین عمدة الاسلام علاء الدولة
وضیاء الملة ونجم الامة مؤید الملک تاج الملوک و
السلاطین نظام المعالی قزل ارسلان ولی العهد
ابو المظفر اتسز بن خوارزمشاه حسام امیر المؤمنین
حرس الله دولته رفت که کتاب ذخیره کتابی بزرگست

کتابی

کتابی بایستی مختصر که هر وقت بر دست توان گرفت
و بهر مقصودی زود مطالعه توان کرد و در سفر و حضر
با خود توان داشت بحکم فرمان و مبارکی لفظ عالی
زید علوا این مختصر اغاز کرده شد چنانکه همه بابهای
او با مختصری مشتملست بر نکتها و فوایدی که بیشتر
کتابهای بزرگ از آن خالی است و اهل فضل و صنعت
را مقصود آن نکتها باشد و از بهر آنکه علم طب دو بخش است
علمی و عملی و بخش علمی را فروع بسیارست و آنچه از یاد
کردن آن درین مختصر چاره نیست دو نوع است
یکی تدبیر حفظ صحت است یعنی نگاه داشتن تن درستی
و دیگر مقدمة المعرفه یعنی شناختن احوال که در بیمار

پدید آید و بدان احوال درازی و کوتاهی بیمار
و امیدواری و نومیدی معلوم گردد و بدین
سبب این کتاب دو بخش کرده آمد علمی و عملی
و بخش علمی ازین کتاب دو مقالت کرده آمد مقالت
نخستین اندر تدبیر حفظ صحت و این نوع شانزده
بابست باب اول اندر تدبیر هوا باب
دوم اندر تدبیر فصلهای سال باب سیوم
اندر تدبیر شهر و مسکن باب چهارم اندر
جامه پوشیدن باب پنجم اندر تدبیر غذا
باب ششم اندر تدبیر آب باب هفتم
اندر تدبیر شرابها باب هشتم اندر تدبیر خواب

و بیداری

و بیداری باب نهم اندر حرکت و سکون باب
دهم اندر تدبیر استفراغ بمسهل باب یازدهم
اندر تدبیر استفراغ بقی باب دوازدهم
اندر تدبیر فصد و حجامت باب سیزدهم اندر تدبیر
استفراغهای دیگر باب چهاردهم اندر تدبیر اعراض
نفسانی باب پانزدهم اندر تدبیر پیران باب
شانزدهم اندر تدبیر مسافران مقالت دوم
اندر مقدمة المعرفة و این هفت بابست باب اول
اندر تدبیر شناختن بیماری باب دوم اندر
شناختن نبض باب سیم اندر شناختن بحران باب
چهارم اندر شناختن علامت سلامت و امیدواری

باب پنجم اندر شناختن علتها که بعلتی دیگر زایل
شود باب ششم اندر حالهای که اندر تن
مردم پدید آید و آن نشان بیماری باشد که خواهد بود
باب هفتم اندر شناختن وقت مرگ اندر
بیماریها و نوبت تبها اما بخش عملی هفت مقاله
نهاده آمد مقالت اول
از بخش دوم اندر وصیتها که طبیب را گوش بدان
باید داشت اندر علاج کردن مقالت دوم
اندر اشارت کردن بعلاج بیماریها اندر اندامها
از سر تا پای و این هژده بابست باب اول
اندر بیماریهای سر و دماغ باب دوم اندر بیماریهای

چشم

و مانند آن باب سیم اندر بیماریهای گوش
باب چهارم اندر بیماریهای بینی باب پنجم
اندر بیماریهای زبان و دهن و حنجره
و حلق و کام بتمامه باب ششم اندر نزله و زکام
و سرفه و شوصه و ذات الجنب و ذات الریه
و ضیق النفس باب هفتم اندر بیماریهای
دل باب هشتم اندر بیماریهای معده
باب نهم اندر انواع اسهال باب دهم
اندر بیماریهای مقعد و غیر آن باب دوازدهم
اندر بیماریهای جگر باب سیزدهم اندر بیماریهای
سپرز باب چهاردهم اندر تدبیر انواع یرقان

اندر انواع قولنج باب یازدهم

باب پانزدهم اندر انواع استسقا باب
شانزدهم اندر بیماریهای گرده و مثانه و خصیه و ذکر
باب هفدهم اندر بیماریهای زنان باب
هژدهم اندر اوجاع مفاصل و نقرس و دوالی
و دار الفیل و مانند آن مقالت سوم
اندر تبها و حصبه و آبله و مانند آن مقالت چهارم
اندر آماسها و ریشها و جراحتها
مقالت پنجم
اندر شکستگی استخوان و کوفتگی و بیرون آمدن بندها
از جای خویش و مانند آن مقالت
ششم اندر تدبیر زینت و آن پاک داشتن بشره

باشد

باشد مقالت هفتم اندر
علاج زهرها و اینجا کتاب ختم شد بعون الله تعالی
و این مختصر اندر دو مجلد نهاده شد و نام این
خفی علائی نهاده آمد و از ایزد تعالی توفیق
تمام کردن این مقصود خواسته آمد انه ولی الاجا
والمعین فیه والقادر علیه والله اعلم
مقالت اول
اندر تدبیر حفظ صحت باب اول اندر تدبیر
هوا باید دانست که اسباب تندرستی و بیماری
شش نوع است و طبیبان انرا اسباب السته
خوانند و آن هوا و حرکت و سکونست و خواب

و بیداری و طعام و شراب و استفراغ و احتقان
و اعراض نفسانی و اندر تدبیر حفظ صحت تدبیر
آن سببها واجبست از بهر آنکه هرگاه که این سببها
چنان باشد که باید و چندان باشد که باید و آن
وقت که باید سبب تن درستی باشد و هرگاه که بر
خلاف این باشد سبب بیماری گردد و ازین سببها
هیچ سبب نیست بمردم نزدیکتر و با و ملازمتر و تن
او بدان محتاجتر از هوا از بهر آنکه قوام همه تن
بسبب قوتست طبیعی و حیوانی و نفسانی و این
قوتها کار خویش نتواند کرد مگر بمیانجی روح
و مادت روح هواست که باید زدن و بیرون

اورنده تر است و اگر چه هوا گرم و تر است این
هوا که نزدیک ماست با قیاس مزاج روح و
حرارت غریزی سرد است و این هوا که بدم زدن
با حرارت غریزی رسد و با روح بیامیزد گرم شود
و بسوزد و اگر بدم زدن دیگر از روح جدا نشود
مزاج روح از اعتدال بگردد و هرگاه که بدم زدن
دیگر از روح جدا شود و هوای تازه اندر آید
مدد روح گردد و راحت تازه از آن هوا بروح
رسد بدین سبب روح را از هوا راحتی و منفعتی
عظیم است و دلیل بر آنکه این هوا که نزدیک
ماست بقیاس با مزاج روح سرد است آنست

که هرگاه که اندر گرما گرمی هوا را بجنبانیم خنکی
هوا را بیابیم از بهر آنکه این هوا که مماس پوست
ماست و ساکن است اندر مدت سکون از
پوست ما حرارتی یافته است و کیفیت آن
همچون کیفیت پوست ما گشته و حس لمس را
از چیزی که مانند او باشد خبر نباشد و هرگاه که
هوا را بجنبانند آن هوا که مماس پوست ماست
کم شود و هوای تازه مماس گردد و پوست ما
از کیفیت آن از هوای تازه خبر یابد و بباید دانست
که این هوا که نزدیک ماست هوای محض نیست
و با بخارها و دودها و غیر آن آمیخته است و از هر

بهمی

چیزی اثری پذیرد و همچنین در هر فصلی از فصلهای
سال از طبع خویش بگردد و طبع آن فصل گیرد
و بهترین آن باشد که هر فصلی بطبع خاصه خویش
باشد و هرگاه که فصلهای سال از طبع خاصه خویش
بگردد سبب بیماریها گردد و بهترین هوا هوائی
باشد که از بخار دریا و دیگر آبها و بخار مرغزارها
و بخار بیشها و بیابانها و درختان چون بید انجیر
و گوز و چون بخار پالیز تره که در وی کرنب و باقلی
و سبز و چرچیر باشد و از بوی آهک و گلخن و عفو
تنها
دور باشد و در میان درختان با انبوه و دیوارها
بلند نباشد و از جانب شمال گشاده باشد و اندر

تابستان غبارناک و اندر زمستان نمناک نباشد
و درکاتش معتدل باشد و هوای گرم تن را لاغر
کند و روی زرد کند و تشنگی آرد و دل را گرم کند.
و قوتها را ضعیف گرداند و اندر رطوبتها فزونی
عفونت پدید آرد و مردم سرد مزاج و خداوند
بیماری سرد را سود دارد و تحلیل رطوبتها کند و
مسام بگشاید و هوای سرد اندر بیشتر حالها مردم
تن درست را سود دارد و مادتها را غلیظ کند
و فروار آمد بدین سبب آماسها و جراحتها کمتر باشد
ولیکن زکام و نزله بسیار افتد و مسام بسته شود
و سینه درشت گردد و هوا تر مردم لاغر را سود

دارد

دارد و پوست را نرم کند و هوای خشک بضد
این باشد و هوای غلیظ هوایی باشد که در وی
ستارگان خود اندر شبها پدید نباشد و دم زدن
در وی بس خوش نباشد و هوای نمناک زیانکار
تر از هوای غلیظ باشد و هوای خانه گرانتر
از هوای صحرا باشد و هرگه که هوا بد شود و بخار
وبا او برانگیزد آن وقت هوای خانه بهتر از هوای
صحرا باشد و هرگاه که هوا بد شود و وبا تولد کند بخار
عود و عنبر و کندر و مصطکی و صندل و سعد و
لادن و قسط و چوب سرو و چوب گز و بادام
تلخ سود دارد و اصلاح هوا باشد و هر که اندر

خانه و حوالی خانه پراکندن سود دارد و خاصه
اگر اندکی انگشت در وی حل کرده باشند .

باب دوم اندر فصلهای سال و تدبیر

آن اما اندر فصل بهار مادتها که اندر زمستان
در تن گرد آمده باشد و فسرده پیش از آنکه بحرارت
تابستان گداخته و منبسط گردد کم باید کرد بدو
وجه وجه اول آنکه طعام لطیف و کمتر خورند و
معده را از طعام لطیف نیز پر نکنند و هر بامداد
پیش از طعام اندکی ریاضت کنند و از طعامهای
گرم و تر چون رشته و تتماج و گوشت بسیار و
شراب و از طعامهای شور و تلخ پرهیز کنند و وجه

دوم آنکه استفراغ کند تا ماده کمتر شود و اولیتر
استفراغی در فصل بهار استفراغ خون باشد
و اندر فصل تابستان ریاضت و تقلیل طعام
و شراب و جماع کمتر باید کردن و آسودگی باید
گزید و شربت و غذا باید که میل بخنکی داشته باشد
و کسانی که قی توانند قی باید کرد چند بار و مسهل
قوی نشاید خورد و آب میوه‌ها و آب لبلاب و خیار
شنبر و شراب گل و شراب بنفشه و سفوف بنفشه
کفایت کند صفت سفوف بگیرند بنفشه خشک
مقدار هفت درم یا ده درم بکوبند و ببیزند
و با همچندان شکر سوده بیامیزند و با آب سرد بخورند

وفصل تابستان پیران وخداوندان مزاج سرد را
وبیماری سرد را سود دارد ودر فصل خزان
از گوشت صید وگوشت قدید وجماع واز هرچ
خشکی افزاید دور باید بود وشبها بر امتلاء معده
نشاید خفتن وجایگاه خنک نشاید خفتن واز
گرمای نیم روز واز خنکی بامداد خود را نگاه باید
داشت واندر آب سرد نباید نشست واندر اول
فصل استفراغ بداروی مسهل کردن صواب باشد
وقی نباید کرد وشراب کهن ممزوج باید خورد
واندر فصل زمستان ریاضت بیشتر وغذا بیشتر باید
واگر زمستان طبع زمستانی ندارد وغذا باندازه

باید

باید وریاضت بیشتر علی الجمله اندر زمستان اسفیدباها
وقلیه خشک وکباب وماننده آن خورد وهمه
با دارچینی وکرویا وغیر آن واز طعامها گرمی
فزاید پرهیز باید کرد وشراب صرف باید خورد
وهر که اندر زمستان بیمار شود زود تدبیر استفراغ
باید کرد از بهر آنکه تا سبب قوی نباشد اندر
زمستان عارضی پدید نیاید واستفراغ اندر
زمستان باسهال صوابتر باشد از آنکه بداروی
قی

باب سیوم اندر تدبیر شهر ومسکن

هر مسکنی که بلندتر وهوای آن ونسیم آن خشک‌تر
وخوشتر ودم زدن دران هوا آسان‌تر

وهر مسکنی که نشیب‌تر و هوای آن گرم‌تر و گرفته‌تر
و نمهای آن بدتر و دم زدن در وی ناخوش‌تر
وهر مسکنی که از یک جانبش کوه باشد واز دیگر جانب
دریا هوای آن تر باشد و بارانها بسیار آید پس اگر
زمین آن صلب و خشک و کوه آن سنگ باشد نمت
کمتر باشد واگر کوه آن گل باشد و زمین آن سست
تری آن زیانکارتر باشد واگر مزاج ولایت گرم‌تر
باشد عفونتها وبیماریها عفونی بسیار افتد خاصه اگر
مسکن اندر نشیب باشد واگر این حالها جانب شمال
بسته باشد و دریا از جانب جنوب باشد و باد بیماری
اندران شهر بسیار باشد ومسکنی که اندر میان شوره

ومعدن

ومعدن کوگرد و نفط و مانند این باشد هوا آن
از اعتدال دور باشد ومسکنها بیابانی درشت
وخشک باشد و مسکن دریا تر باشد و بخارناک
و مسکن کوهی خاصه اگر کوه مقابل مشرق باشد
هوا آن درست باشد. و مردم قوی و دراز
عمر و درشت سخن باشند. ومسکنی که زمین آن
گل پاکیزه باشد و کوه و دریا ازوی دور باشد
هوا آن خوش و معتدل باشد ومسکنی که اندر
میان بطحا و در میان بیشه باشد بد بود خاصه اگر
حشرات آبی و غیر ان بسیار تولد کند ومسکنی که
بر ساحل دریا باشد هوای آن درست‌تر باشد

ازجهه انکه دریا عفونت نپذیرد واگر نهاد شهر بد
افتاده باشد وکسی خواهد که مسکن خویش بنهاد
نیک تواند نهاد واین چنان باشد که خانه بلند
کند وهمه خانها که دروی باشد روی بسوی
مشرق کند وکذر شمال دروی کشاده کند وچنان
سازد که شعاع آفتاب اندر بیشتر خانها درافتد
وسقف خانه بلند ودرها فراخ وهموار کند .

باب چهارم اندر تدبیر جامه پوشیدن

هر جامه که بپوشند نخست جامه از تن گرم شود
پس مردم را گرمی بسیار تر ازان دهد که از تن وی
گرمی پذیرد چون جامه پشمین وپوستین وجامهٔ

قز

جامهٔ را گویند که گرمی از تن مردم بسیار تر ازان پذیرد
که مردم را گرم کند چون جامه کتان وجامهٔ پنبه میان
این وآن باشد وابریشم از کتان گرم تر
واز پنبه خنکتر وجامهٔ نرم خاصه آنچه پرز دارد
تن را گرم کند جامه زمستان باشد وانچه هیچ
باز نگیرد چون کتان وآنچه قصارت کار زر دارد
جامهٔ تابستان باشد وجامهٔ درشت تن را لاغر
کند وپوست را سخت کند وجامهٔ نرم ضد این باشد
وسمور وروباه وورغی پشت را گرم کند وپوست
بره نیز گرم باشد وحرارت سنجاب کمتر از بره و
روباه باشد وقاقم به سنجاب نزدیکتر است وحواصل

کمتر از هر دو باشد و هر سه جانب بهاری و خزانی است
والله اعلم

باب پنجم در معرفت غذا

و تدبیر آن غذا نیک چیزی باشد که در وی هیچ دارو نباشد
چون تره و میوه و هر چه ازین نوع باشد اعنی از نوع
تره و میوه از اغذای دوای گویند و ازین
نوع چیزها جز بسبیل علاج نباید خورد و از هر آنکه
هر چه لطیف کننده است خون را بسوزاند و صفرا زیادت
کند و هر چه غلیظ است تری و بلغم افزاید لیکن غذا
نان نیک پاکیزه باشد از گندم آفت نارسیده و
گوشت پخته تندرست شوده و شیرینیها که در خور مزاج شخص
باشد و بهتر و مانده تر میوه بغداد نیک انگور بار سیده

باید

باید و انجیر که تمام رسیده باشد و آنجا که خوبا عادت
باشد و رطب خوردن آن مضرت نباشد و هرگاه
که غذای نیک اندر تن فضله پدید آرد زود استفراغ
باید کرد و بطریقی که اسهل باشد و این عادت دارند
و هرگاه که از غذاهای دوایی چیزی خورده شود
در عقب آن چیزی که ضد آن باشد باید خورد تا مضرت
آن باز دارد و چنانکه اگر خیار و کاهو و کدو و مانند
این خورده شود از مضرت آن ترسند مقداری
سیر و گندنا و نعنع مانند این با آن باید در عقب
آن بخورند و اگر سیر و پیاز و گندنا و مانند این
خورده باشند چیزی چون برگ خرفه و کدو و کوک

وخیار برعقب آن بخورد واگر طعام غلیظ خورده
شود کاز آن سده تولد کند چون هریسه و پاچه
و نان فطیر و حلوای نشاسته چیزی که سده بگشاید
و لطیف بود با انگار دارند چون انجامه و کبر
و ترب بسرکه و پیاز و چغندر پخته و بخردل خوش
کرده و دیگر روز سکنجبین خورد و طعام اندک خورد
واگر چیزهای تیز و شور خورده شود برعقب آن
چیزی تر و تفه خورد چون خیار و کدو و مانند
این و تفه چیزی بود که طعمی قوی ندارد و اندر
زمستان گوشت خورد و یخنی و مانند این خورد
و هر گاه که شهوت صادق پدید آید در طعام

خوردن

خوردن تأخیر نباید کردن و چنان باید که دست
از طعام باز کرد که هنوز شهوت طعام باشد
و پس از آنکه طعام خورده باشد طعام دیگر
خوردن و معده را گران کردن سخت بد باشد
و اگر روزی چنین اتفاق افتد روز دیگر طعام
نباید خورد و ریاضت بسیار کردن تا بخستگی پس
از آنکه از خواب برخیزد اندکی جوارش معتدل
موافق مزاج یا اندکی شراب صرف باید خورد
و اندر طعام خوردن ترتیب نگاه باید داشت
هر چه نازکتر و لطیفتر و آسانتر و آشامیدنی باشد
نخست شوربا باید آشامید پس ترید خوردن

پس گوشت و از پس ریاضت و رنج چیزهای
نازک چون شیر و ماهی تازه و مانند این نشاید
خوردن از بهر آنکه معده گرم شده باشد و
چیزی نازک زود اندر معدهٔ گرم تباه شود
و اخلاط را تباه کند و کسی را که غذاهای بد می
گوارد و بدان اعتماد نباید کرد از بهر آنکه بزودکا
خلطهای بد تولد کند و بسیار شود و بسیار غذاها
باشد که اندر آن نوعی مضرت باشد و گروهی بدان
خو کرده باشند آن گروه را آن غذا باشد که در وی
هیچ مضرت نباشد و بسیار کسان باشند که غذا اگر چه
نیکو باشد ایشان را زیان دارد و آن کسان را از آن طعا

پرهیز باید کرد و چند گونه طعام مخالف اندر یک
نوبت خوردن سخت بد باشد و مدت دراز
اندر یک نوبت طعام بودن بد باشد از بهر آنکه
لقمهٔ نخستین هضم پذیرد و لقمهٔ بازپسین از آن دو
افتد و هضم ناهموار افتد و بهترین نوبتها اندر
طعام خوردن آنست که اندر دو روز سه نوبت طعام
خورند یک روز بامداد و شبانگاه و دیگر روز نماز
پیشین و هر که یکروز دو بار طعام خوردن عادت
دارد یکی بار باز آرد ضعیف شود و اگر یکبار
عادت دارد و پس دو بار خورد هم ضعیف
شود و کسلانی و امتلایی تولد کند و کسی را که معده

کرم باشد بهتر آن باشد که بامداد چند لقمه نان با
شراب غوره یا شراب انار یا شراب لیمو یا
شراب آلو یا مانند آن بخورد و پس بریاضت
مشغول شود و طعام باید که پراکنده خورد اندک
اندک و چنین مردم را چون گرسنه گردند صفرا از
معده بسیار گردد و چون طعام خورد طعام اندر
معده او تباه شود و هر گاه که حس تباه شدن
طعام بیافت زود طبع نرم باید کرد بآب گرم
یا شراب آلو یا مانند آن چیزی و هر که از پس طعام
بخواهد خفتن لختی بباید رفت باهستگی تا طعام از
فم معده فرو رود و پس بخسبد و هر که اندر تندستی چون

طعام

طعام خورد گرم شود وی را چندان طعام که کفایت
بیکبار نشاید خورد بتفاریق باید خورد و هر که
ریاضت کمتر کند و مردم پیر را قوت هاضمه
ضعیف باشد طعام کمتر و لطیف تر باید خورد
و از جرم گوشت دست کشیده باید داشت
و بر قناعت و خداوند صفرا را غذاهای سرد
و تر باید خورد چون کشک جو و قلیه خیار و ماش
مغز با کدو و کوک یعنی کاهو و اباهای ترش
چون غوره با و آلو با و زیره باج و غذا با خداوند
سودا آنست که بتری میل دارد و اندک مایه گرم
باشد چون رشته و اسفیدبا و شوربا و گوشت

بره فربه و خایه مرغ نیم برشت و مرغ فربه و مرطوبا
و محرور را غذای لطیف و گرم باید خورد چون
نخود آب و اسفیدباها خاصه بگوشت گنجشک
و کبک و تذرو و گوشت آهو و بط فربه و توابل
او دارچینی باشد و زیره و کرویا و سعتر و مرطوبا
خاصه قلیه ابکامه بسعتر و اندکی سیر و گوز مغز
و قلیه خشک از سرخی گوشت که سفیدی از وی
جدا کرده باشند و روغن گوز بریان کرده یا
روغن زیت و روغن مغز زرد آلو و غذاهای
لطیف تندرستی بهتر نگاه دارد و فضول از تن
کمتر فزاید و غذاهای غلیظ قوت بیش دهد و هر که

غذای

غذای غلیظ از بهر قوت خورد بر گرسنگی صادق
باید خورد و کمتر باید خورد تا نیک هضم پذیرد
و قوت فزاید و غذاهای خشک چون گاورس
و عدس و گوشت نمک سود شهوت طعام
ببرد و لون بشره تباه کند و طبع خشک کند و
غذاهای چرب کسلانی آرد و سستی و ترشیها
اعراض پیری پدید آرد و غذاهای شور و تیز
چشم را زیان دارد و مضرت ناگواریدن گوشت
و بسیار غذاهاست که اندر یک روز اندر یک تن
دو بهم نشاید خوردن چون غوربا و دوغ با
و هیچ یک از پس انار ترش و از پس آلو و شفتالو

وزردآلو نشاید خورد و سکباج و غوربا با ماهی
شور و گوشت نمک سود نشاید خورد و کبوتر
بچه و سیر و پیاز و خردل همه با هم نشاید خورد
و گوشت نمک سود با سرکه و سیر نشاید خورد
و نشاید پخت و گوشت مرغ به جغرات نشاید پخت
و از پس هیچ میوهٔ تر آب یخ نشاید خورد و
انگبین و خربزه از پس یکدیگر نشاید خورد و
سیر و پیاز بیکجای نشاید خورد و گوشت بریان
که از تنور برارند نشاید پوشید و اگر پوشند
نشاید خورد و از بسیاری خوردن پیاز کلف
و سرگشتی تولد کند شیر و شراب اندر یک روز

خوردن

خوردن نقرس آرد و از پس فصد و حجامت
چیزهای شور خوردن گر و بهق آرد و سرکه
در ظرفی که مس و ارزیر باشد نباید داشت و
ماهی تازه و شیر و پنیر تر و خایه مرغ بیکجای نشا[ید]
خورد و با باقلی و جغرات بیکجا نشاید خورد

باب ششم اندر تدبیر آب بدانکه آب
خالص سرد و تر است و باشد که بسبب نزدیکی
آتش و یا بسبب گرمی هوا گرمی عارضی در
وی پدید آید بی آنکه چیزی با وی بیامیزند و
همچنین بسبب سردی هوا سردی عارضی پدید [آید]
بی آنکه چیزی سرد با وی بیامیزند و هرگز آب

خشکی پذیرد کرآن وقت که بفسرد و هرگز تری
فزونی پذیرد ازبهرآنکه ممکن نیست که آب تر شود
فعل خاصه آب تری کردن است واگر گرمی
یا خشکی کند بسبب چیزی زمینی کند که با وی بیامیزد
یا بسبب کیفیتی عارضی که از چیزی دیگر پذیرفته
باشد وآب باران تری فزونتر از دیگر آبها کند
وباران زمستانی خالص تر از باران تابستانی
باشد ازبهرآنکه حرارت آفتاب اندر زمستان
ضعیف باشد وبخارهاء غلیظ نتواند کشید و
بخارهاء سوخته وغبارها نباشد واگر باشد کمتر
باشد وباران تابستانی برضد باران زمستانی

باشد

باشد وباران بهاری میان این وآن باشد
وآب باران اگرچه سخت نیک باشد اما زود عفن
شود ازبهرآنکه لطیف است ولطیف زود اثر
پذیرد واگر بجوشند دیر عفن شود ویخ که از آب
نیک فسرده باشد وبرف که بر زمین پاک آمده
باشد فرقی نیست میان آنکه او را در آب افکنند
ومیان آنکه ~~اوطه~~ آب را از بیرون بدو سرد
کنند وآب سرد خداوند عصبها وبندها را زیان
دارد وآب دریا وآب شور مردم را لاغر کند
وخداوند بیماریهاء سرد وتر را وخداوند ریشها
ودملها را سود دارد واگر آب خوش را نمک

نمک درافکنند و بجوشند همچو آب دریا باشد و منفعت
پدید آید و آب شور خوردن هم خون را تباه کند
و خارش آرد و نخست اسهال کند پس طبع را خشک
کند و آب تلخ همیشه اسهال کند و آب تیره سده
و سنگ در کلیه و مثانه تولد کند و آب گرم را
بر سر معده آرد و تشنه را خرسندی ندهد و آب
سرد باعتدال همه تن درستان را سود دارد و معده
گرم را همچون گوارش باشد و دل گرم را بجای
هوای خنک و بخارها از دماغ باز دارد و عفونتها
دفع کند و نگذارد که خون تباه شود ولیکن از آنکه تا
گرماده نخته شود زیان دارد و آب گرم منشی گشتن

آرد و اگر سخت گرم باشد بادها را بشکند و قولنج
را سود دارد و تشنگی کاذبه باطل کند و معده را
بشوید و خداوند نزله و مالیخولیا را و درد چشم را
سود دارد و ادرار کند و حیض فرود آرد و آب
چاه و کاریز بقیاس آب جوی بد باشد و آب
جوی و آب چاه بهم نباید آمیخت و آب ایستاده
خاصه آنکه در میان درختان و نیستان باشد سخت
بد باشد و سپرز را بزرگ کند و همه را زیان دارد
و باشد که باستسقا ادا کند و خصلتهای بد بسیار
دارد و آبهای بد را به تدبیرها بصلاح آوردن توان
و آسانتر و بهتر آنست که آب را با خاک پاکیزه

بیامیزند و بجنبانند و بپزند و بنشانند و کمترین آنچ
باشد که بپزند و بنشانند و آب غلیظ با شراب باید
خورد یا با شیر و آب شور با سرکه و سکنجبین و اگر
چیزی قابض چون زعرور و خرنوب و حب الآس
در وی افکنند یک روز مضرت آن باز دارد و
آب را که با شراب خورند یا با چیزی چرب یا شیرین
باید خورد و آب تیره با سیر باید خورد و تریاق همه
ابهای مخالف پیاز است خاصه بسرکه پرورده
و با آب ایستاده هیچ چیز گرم نشاید خورد و انجا که
آب اندک بود و روزگار گرم بود و آنرا با سرکه بیامیزند
تشنگی کمتر آرد و اگر تخم خرفه بکوبند و با سرکه بیامیزند

باید

حاجت کمتر افتد و بر سر طعام آب بسیار نشاید
خورد اگر کسی را صبر نباشد اندکی آب سرد بمزه
و هرچه سردتر بود تشنگی بهتر نشاند و صبر کردن
بر تشنگی مرطوب و مبرود را سود دارد و محرور را
زیان دارد و آب خوردن ناشتا و از پس گرما
سخت بد باشد و اگر کسی را از آب خوردن ناشتا
صبر نباشد با شراب ممزوج کند زیان کمتر آرد و در
زمستان این شراب که با آب ممزوج کنند و ناشتا
خورند گرم باید و اندر تابستان سرد و آب خوردن
شب که از خواب بیدار شود زیان دارد خاصه که
اگر حاجت صادق نباشد و لیکن محرور و مخمور را زیان

زیان کمتر دارد و از پس طعام گرم آب سرد زیان
دارد و اگر چاره نباشد لختی در دهن نگاه دارد
پس فرو برد و اگر تشنگی کاذبه غلبه کند صبر باید کرد
و بخفتن تا طبیعت اندر خواب آن مادهٔ بد را که
تشنگی می آرد ببرد و تحلیل کند و اگر تشنگی کاذبه
آب خورده شود و تشنگی زیادت از بهر آنکه ماده
مدت یابد و قوی تر شود و تخم بادیان و آب بادیان
تشنگی زایل کند باذن الله

باب هفتم

اندر تدبیر شراب اگر چه در دین اسلام شراب را
حرام کرده است لیکن چون در ملل ماضیه مباح بوده
طبیبان آن میطلبند و از آنجا که طریق طب است

باید

واجب دیده منفعت و مضرت آن باز نمودن اما
منافع شراب آنست که مزاج و حرارت آن مناسب
حرارت غریزیست که تن مردم بدان زنده است
بدین سبب حرارت غریزی بیفزاید و طعام را هضم کند
و خلطهای خام را بپزاند و بگذراند بعضی به اسهال
و بعضی به بول و بعضی به عرق و بعضی به قی دفع
کند و بدین سبب است که هر که شراب خوردن عادت
کرد هر گاه که دست از آن کوتاه کند هضم او تباه
گردد و حرارت ضعیف شود و قوت اندامهای
او همه ناقص شود و خلطها که به عرق و اسهال
و ادرار و قی دفع شدی اندر تن او بماند و بسیار

گردد و بیماریهای گوناگون تولد کند و منافع
دیگر آنست که رنگ روی را برافروزد و قوت
روح و قوت اندامها را مدد کند و رگها را از
اخلاط بد بشوید و شهوت کلی ببرد و قولنج و
سدها بگشاید و رگها را فراخ کند و غذا بهمهٔ تن
برساند و بدین سبب ناقه را فربه کند و خواب
خوش آرد و پازهر زهرهای سرد است چون
افیون و شوکران و مانند این و کژدم زده را
شراب گرم کرده قوی سود دارد و این منفعتها
آنگاه بود که بوقت و باندازه باشد و هرگاه که
از اندازه بگذرد همه مضرت باشد از بهر آنکه منفعت

ازل

بزرگ اندر شراب آنست که حرارت غریزی را مدد
کند و هرگاه که بسیار خورند حرارت غریزی را ضعیف
گرداند از بهر آنکه شراب حرارت غریزی را غذا است
و هم غذا پذیرنده و آنگاه قوی باشد که غذا باندازه
قوت او باشد و چون غذا افزون شود قوت
هاضمه و غاذیه از تصرف کردن اندران عاجز آید
و چون این دو قوت عاجز شوند ناچار غذا پذیرنده
ضعیف شود و حال حرارت غریزی با شراب
بسیار همچون آتش اندک بود که هیزم بسیار برو
نهند تا آتش اندک از فزونی هیزم بسیار
عاجز آید و فرو میرد حرارت غریزی نیز از هضم شراب

بسیار عاجز آید و ضعیف گردد و بدین سبب است
که هرگاه که افراط کشته بیم مفاجات باشد که اندر میان
شراب بمیرند از بهر آنکه شراب زود با خون بیامیزد
و هرگاه که بسیار شود و همه رگها و اندامها چون جگر
و شش و دل پر شود و هوا را که مدد روح است
گذر نماند در حال بمفاجات فرو میرد و این معنی را
شرح تمامتر در کتاب ذخیرهٔ خوارزمشاهی یاد کرده است
و مضرتهای دیگر چون وسواس و مالیخولیا و غفلت
و کند فهمی و رای ناصواب و تیرگی چشم و تباه شدن
خاستها و ترسیدن در خواب و بیداری بی سببی و سکته
و خناق و رعشه و نقرس و فالج و سرسام و هذیان

ودیوانگی

و دیوانگی و تبهای محرقه و استسقا و چگونگی تولد
این علتها در کتاب ذخیره یاد کرده آمده است و
بعضی مردمان باشند که هرگاه که قدحهای بزرگ
خورند دیر مست شوند و اگر قدحهای کوچک خورند
زود مست شوند از بهر آنکه معده و جگر ایشان گرم
باشد و از قدح بزرگ بخار بر نتواند انگیخت بدین
سبب زود از آنجا شراب دماغ ممتلی گردد و زود
مست شوند و بباید دانست که محرور را شراب سفید
و رقیق موافق تر باشد و اگر شراب قوی را
چکیده کنند رقیق شود و بجای آب باشد خاصه اگر
ممزوج باشد و شراب زرد قوی تر و هر چه رنگین تر

قوی تر پرانزا و رطوبانزا نشاید و شراب سیاه غذا
بیش دهد لیکن حرارت او کمتر از حرارت شراب زرد
بود خاصه شرابی که رنگ آتش دارد و شرابی که طعم
و بوی او ضعیف باشد محرورا نشاید لیکن از معده
دیر بیرون شود و شراب خوشبوی را ریحانی گویند
خداوند خفقان و غشی را موافق بود و شراب نا
خوشبوی دماغ را زیان دارد و اخلاط بد فزاید شراب
شیرین فربه کند و آواز صافی کند لیکن سده کند
بستگی رگها جگر و دیر گوارد و جگر و سپرز را زیان دارد
و شراب تلخ زود گوارد و سده بگشاید و خلط بلغمی
را لطیف گرداند و شراب رقیق زودتر برگها بگذرد

و بدماغ رسد و زود دست کند و او را بیشتر کند و
شراب خام ناجوشیده راستی و هشیاری رود و تر
باشد و نشاط زیاده کند و خون را صافی کند لیک
بوی دهن از مداومت او ناخوش شود و دماغ را
تری فزاید شراب جوشیده آنچه تلخ باشد گوارنده
تر باشد و هشیاری از وی دیر باشد و خمارش قوی
باشد و نشاط او همچو نشاط شراب خام باشد و شراب
جوشیده شیرین سنگ و ریگ اندر گرده و مثانه
پدید آرد و باشد که باستسقا ادا کند و شراب
مویزی را رطوبت و حرارت کمتر از شراب انگوری
باشد و غذا کمتر دهد و نفخ کند و کسانی را که مزاج

ایشان سرد و خشک بود نشاید و انواع شراب
که از برنج و گاورس و غیر آن کنند آنرا از جملهٔ شراب
نشمرند و منفعت شراب ازان نیاید و اگر دماغ
ممتلی کند و شراب کهن را حکم دارو باشد و شراب
نارسیده جگر را زیان دارد و باشد که باسهال کشد یا
کند و هر که از گرمی شراب ترسد غذا از غوره و
ریواج و مانند آن باید ساخت و نقل انار و ترش
ترنج و هر که شراب خورد و صداع آورد نقل آبی
و انار باید کرد و اندر میان هر دو سه شراب اندک
مایه آب سرد خوردن تا قوت شراب از دماغ
باز دارد و هر کرا معده گرم و ضعیف باشد نقل

حب

حب الآس و آبی ترش کند و اگر معده سرد باشد
نقل کمونی و سعد و قرنفل و پوست ترنج کند
و کسی را که در میانهٔ شراب قی و منش گشتن رنجه دارد
نقل زیره و نمک کند و پوست پسته که بر ظاهر سفال
اوست اندر دهان بکار دارد و می مزه و شراب
ناشتا دماغ و عصبها را زیان دارد و تشنج آرد و
خرد زایل کند و مستی متواتر مزاج جگر و دماغ تباه کند
و بیماریهای عصبها آرد و سکته و مفاجات
مردن باشد و کودک نارسیده را شراب زیان
دارد و حرارت قوت غریزی را تحلیل کند کسی را
خواهد از مستی زود هشیار شود سرکه آب بیامیزد

مقدار سه پیاله بخورد و دوغ و برف گداخته خورد
و کافور و صندل می بوید و روغن و سرکه و گلاب
بر سر نهد و کسی خواهد که مست شود تا عضوی را علاج
کند بزر بنج و قشور یبروح یعنی عرق لفاح اندر آب
بپزند تا آب سرخ شود با شراب بیامیزد و بدهد و
هر که خواهد که شراب بسیار خورد و دیر مست شود و
اگر مخمور باشد آب تاک رز که انگور سفید باشد
و آب انار ترش از هر یکی ده درم و سرکه پنج درم
بیامیزد و یک وقیه بدهند و اگر محرور باشد سداب
خشک و زیره و نمک همه برابر بکوبند و آب بر
چکانند و بسرشند و قرص کنند و خشک کنند. پس هر

ساعتی

ساعتی دهان بدان خشک میکنند باب
هشتم اندر تدبیر خواب و بیداری بدانکه بهترین
وقتی خواب را آن وقتست که طعام از قعر معده
فرو گذشته باشد و در قعر معده افتاده و قوت
هاضمه در آن تصرف تمام کرده و معده خالی خفتن
هم زیان دارد و حرارت غریزی را ضعیف گرداند
و تن لاغر کند و خواب روز بیماریها رطوبتی و
نزلا آرد خاصه اندر زمستان و رنگ روی را تباه
کند و تن را سست کند و کسلانی و سقوط شهوت
آرد و زیان کارترین چیزی خداوند مزاج سرد را
بسیار خفتن است و کسانی که بروز بسیار خفتن عادت

کرده باشند بتدریج ازان عادت باز باید گشت
و خواب روز بجای خواب شب ناپسندیده است
روی زرد کند و وقت خفتن نخست بر پهلوی راست
باید خفت یکزمان پس بر پهلوی چپ و شکم را
گرم باید داشت و چیزی گرم چون سمور یا مانند آن
بر شکم باید پوشید و اگر بر شکم خسبد روا باشد تا
حرارت جمع شود و طعام را نیک هضم کند و به پشت
باز خفتن نیک زیان دارد از بهر آنکه فضلهای
دماغی که منفذان سوی پیش است چون بینی و کام
بسوی سر میل کند ببینه و عصبها فرود آید نزله و سل
و درد عصبها و فالج و درد پشت تولد کند و از آنچه

در دماغ بماند کابوس و صرع و سکته تولد کند و
بیخوابی و شب نخفتن گوهر دماغ را گرم کند و طعام
و شراب خام و ناگواریده بماند و قوت را ساقط
کند و خواب بامدادان زیان دارد و بحکم آنکه اندر شب
غذا هضم یافته باشد و معده خالی گشته همچنان باشد
گرکسی بر گرسنگی و آواز پیوسته و هموار که معتدل
باشد چون آواز آب و آواز آسیا که نخست نزدیک
باشد خواب آرد و ماندگی و رنج ببرد و مالیدن
بسیار و شراب ممزوج خواب آرد و کسانی را که از
بیخوابی رنج باشد نگذارند که تکیه کند و چشم فراز کند و آن
اندک مایه غنودنی که باشد باز دارد تا مانده شود

و پیش او جماعتی بنشینند و سمرها گویند و کتاب خوانند
تا ملول گردد پس ناگاه از پیش او برخیزند و چراغ
بردارند در حال بخسبد. باب نهم اندر حرکت
و سکون بدانکه از بهر آنکه حرارت غریزی از سببهای
بیرونی و اندرونی اثرهای پذیرد و اندک اندک
به تحلیل خرج میشود حاجتست که عوض آن بازآرند
و از امددی دهند هم از گوهر آن و هم حرارتی که از
اندرون یا بیرون بتن رسد همه غریبست و از گوهر آن
نیست و حرارتی که مدد آنرا شاید و آن گوهر آنست چو حرارتی
نیست که از حرکت اندامها خیزد از بهر آنکه چون مردم حرکت
کند اندامهای او گرم شود و حرارت غریزی را برافروزد و

و مددی یابد هم از گوهر خویش و این حرکت را
ریاضت گویند و اصل بزرگ اندر تدبیر حفظ صحت
است از بهر آنکه ریاضت حرارت غریزی را برافروزد
و فضلهٔ هر روز که در تن بماند بتحلیل دفع کند و بهترین
وقتی ریاضت را آن باشد که طعام هضم شده باشد
و طبع اجابت کرده و روده از فضلهٔ طعام خالی
گشته و نخست که تدبیر ریاضت خواهد کرد بفرماید
تا ویرا بمالند مالیدن نرم و بتدریج سخت نرم می
مالند تا باخر سخت بمالند پس بریاضت مشغول گردد
و چون از ریاضت فارغ شود دیگر باره ویرا بمالند
مالیدن نرم و بتدریج سخت نرم می مالند تا باخر سخت

بمالند پس بریاضت مشغول کردد و در میان این
مالیدن دوم چند بار اندامهای خویش بکشد و عصبها
دراز کند و نفس باز کیرد چندانکه تواند تا فضلها که بریاضت
دفع نشده باشد بدین طریق دفع شود و حد ریاضت
چندان باید کرد که رنک روی افروخته شود و حرکت
بنشاط می تواند کرد و هرگاه که ماندکی پدید خواهد آمد
و عرق آمدن کیرد از ریاضت باز ایستد و ریاضت
بر کرسنکی زیان دارد و انواع ماندکیها که از ریاضت
و غیر آن پدید آید سه نوعست قروحی و تمددی و ورمی
کردهی کفته اند نوعی دیکرست اورا قشفی کویند **اما**
قروحی ماندکی باشد که اکر دست برو نهند یا حرکتی کند

الی

الی یابد چنانکه از قروح یابد و سبب فضلهٔ رقیق باشد
و بسیار و حرارت قوی کر اندامها را کرم کند و کوشت
و پیه را بکدازد و اندر نواحی پوست پراکنده کند و اکر
این فضله زیاده تر باشد سرما اندر پشت ی یابد
و اکر کثرت بسیار باشد لرزه و تب تولد کند **علاج**
اندر آب زن نشستن باشد و مالیدن نرم بروغنها
کشاینده چون روغن بابونه و روغن شبت و روغن
خطمی و کرمابهٔ فاتر و طعام چیزی لطیف باید خورد
فروج کرباب غوره و تنک و کشک جو پخته باشند
و چون غلبه کند و استفراغ و مالش منتشر **و ماندکی تمددی**
چنان باشد که مردم پندارند که اندامهای ایشان کشیده

واَمتلا و حرارتی می باید اندر همه رگها و بندها و حرکت
نیز بدشواری تواند کرد و سبب آن فضلهٔ باشد
که اندر عضلها مانده باشد یا بادی علاج آن
گرمابه و آب زدن و روغنها که در علاج قروحی یاد
کرده آمد و اگر این ماندگی نه از ریاضت تولد کرده
باشد از استفراغ چاره نباشد و ماندگی ورمی نوعی است
گرتن گرم باشد و رگها و عضلها ممتلی و اگر دست بر
نهند المی یابد چنانکه عضوی اماسیده باشد و سبب
این همچون سبب ممددی باشد علاج آن بسه چیز
تمام شود و امتلا را باستفراغ و کم خوردن زایل
کنند و حرارت را بشربتهای خنک تسکین دهند و استلای

عضلها

عضلها والم را بگرمابه و آب زدن و روغنها علاج
کنند و آسایش گزینند و ماندگی تشنجی چنان باشد
که مردم پندارد که اندر اندامهای او خشکی است
و سبب آن رنجی باشد که عرق بسیار کند یا در هوای
سخت گرم سفر و رنج و روزه و کم خوردن اتفاق
افتاده باشد علاج آن آب زدن و گرمابه و بروغن مالیدن
و شربتها و کشکاب و روغن بادام و شکر و لعاب
اسبغول و طعام باچه اندر کشکاب پخته و فروج و مانند
آن

باب دهم اندر تدبیر استفراغ بداروهای
مسهل باید دانست که مردم تندرست را و کودک را
و مردم پیر را و مردم خشک اندام و لاغر را و کسی را که گوشت

عضلهای شکم او اندک باشد و کسی را که قوت ضعیف
باشد و کسی را عضلهای زبان ضعیف باشد و کسی را
که معده یا دل ضعیف باشد و این کسی باشد که اندر
سخن گفتن بجای حرف سین ثا گوید و کسی که خون
در تن او بسیار تر از خلطهای دیگر باشد این چندین
گروه را که یاد کرده آمد داروی مسهل نشاید خورد
و نیز اندر فصل گرما و سرما نشاید خورد خاصه اندر
فصل گرما بیست روز پیش از برآمدن شعری یمانی
و بیست روز پس از برآمدن او هیچکس نه داروی
مسهل باید خورد و نه فصد باید کرد و نه حجامت الا
که ضرورتی باشد سخت فصد کنند و شرطها نیکی و احتیاط

بجای

بجای آوردن و مباشرت نیز نباید کرد خاصه اندر
ایام باحور و اول باحور اول نوزدهم روز باشد
از ماه تموز و کسی را که شادی بزرگ یا غمی بزرگ
باشد یا وهمی و اندیشهٔ بزرگ دارد نشاید خورد
و بسیار خوردن داروی مسهل عادت ناپسندیده
است تن را ضعیف کند و کسی را که داروی مسهل
خوردن ازموده نباشد طبیب نشاید که او را دارو
دهد و صواب آن باشد که بغذاهای لطیف و اندک
تدبیر او کند تا اگر چاره نبود داروی لطیف دهد و
مردم خشک مزاج را داروی نرم و لغزنده بیشتر از آن
اسهال کند که داروی تیز و دارو خوار باید که تن

مستعد دارو خوردن کند تا مقصود حاصل شود
بی مضرت و این چنان باشد که چند روزی غذا
که اشتها را ضعیف کند نخورد و معده را مراعات
کند و گذرهای دارو گشاده و طبع را نرم کند و
خلط را بپزاند آنگاه مسهل خورد و آن ساعت که
مسهل خورد طعام باید که هضم شده باشد و هنوز
شهوت طعام پدید نیامده و دارو سخت شیرین
نباید تا معده از او بعوض غذا قبول نکند و بهضم
آن مشغول نشود و خفتن پس از آنکه دارو خورده
باشد نشاید و اگر دارو قوی باشد و پیش از آنکه
دارو در کار آید نجنبد دارو بهتر کار کند و دارو چون

در کار آید

در کار آید اگر نجنبد باقی فعل دارو باطل شود و اگر
داروی نرم و لطیف باشد و پیش از آنکه در کار
آید نجنبد کار نکند یا کمتر کند و آب گرم خوردن
پس از داروی مطبوخ قوت دارو را ضعیف
کند و اگر پس چیزهای قوی در کار کردن آن
تقصیری باشد آب گرم شور اولیتر تا آن را زود دفع
کند و اگر بگیرد مصطکی سوده با اندکی شکر بخورد دارو را
یاری تمام دهد زود دفع کند و تا دارو تمام
کار نکند طعام و شراب نباید خورد و اگر معده
صفراوی باشد و صبر کردن احتمال نکند پیش از
دارو بزمانی اندک چند لقمه اندر شراب ثرید کرده

بدهند یا شربت کشکاب یا آب انار و اگر کسی را
بفصد و اسهال حاجت افتد نگاه باید کرد اگر
اخلاط گرم است نخست فصد باید کرد و اگر اخلاط
بلغمی است نخست مسهل باید داد و اگر کسی را دارو کار
نکند و تاسه و بی آرامی و تمدد اندر اعضا پدید
آید شیافی یا حقنه بکار باید داشت یا دو مثقال
مصطکی سوده با شکر اندر آب گرم باید داد تا دارو
را دفع کند و اگر رگها ممتلی گردد و چشمها بیرون
نیز رگ باید زدن و بسیار باشد که آبی و سیب
غثیانی که از دارو باشد زایل کند و دارو در کار
آید و اگر نیز این اعراض بدو تولد نکند چون اجابت

نوزه

نیوفتد فصد باید کرد و اگر چه پس دو روز و سه
روز باشد و هرگاه که دارو کار تمام نکند و تن
از آن مادّه که مقصود باشد پاک نکند گرمابه بر
کار باید داشت چند روز تا مادّه که بجانب روده‌ها
میل کرده است بعرق دفع شود و بباید آزمود
اگر از گرمابه لذت می یابد نشان آن باشد که ماده
دفع میشود و اگر لذت نمی یابد و تاسه در وی
پدید آید در حال بیرون باید آمد و بشربت و بغذای
نیک موافق تدبیر کردن و چون از دارو فارغ
شود از همه چیزها که احوال مردم بگرداند چون
شادی بزرگ و غمی بزرگ و چون جماع و خشم عظیم

و مانند آن خورد را دور باید داشت و طعام اندک
و لطیف باید خورد و پیش از طعام مرطوب و
مبرد و راحت الرشاد باید خورد و اندر جلاب
و محرور و صفراوی اسبغول و معتدل مزاج را
تخم شاهسپرم و اگر کسی سخت محرور باشد اسبغول را
بروغن گل چرب کنند پس اندر جلاب کنند و کسی
که سخت مبرود باشد حب الرشاد بروغن زیت
چرب کنند و شراب خوردن پس از دارو نیم
باشد که تب آرد و اضطرابی پدید آید و اگر دارو
مسهل اسهال فزون از اندازه کند شیر تازه دهند
تا تیزی و قوت دارو از امعا باز دارد و اگر تخم

لسان

لسان الحمل اندر شیر بکوشانند و بدهند در حال
باز دارد و اگر تب آمده باشد اسبغول و گل
ارمنی و صمغ عربی بروغن گل چرب کنند یا شراب
آبی یا شراب مورد دانه بدهند و تریاق فاروق
و فلونیا اسهال باز دارد و هر گاه که اسهال
چندان شود که فواق پدید آید اسبغول چرب
کرده بروغن گل با آب سرد بدهند و اطراف
ببندند و عطسه آرند و فلونیا دهند و اهل تنعم
و ملوک را و کسانی که دارو دشوار خورند تدبیر
لطیف باید ساخت اما خداوند معده ضعیف
و گرم را که باستفراغ حاجت افتد بگیرند سقمونیا

بیک شربت و اندر جلاب خام حل کنند و آبی
یا سیب ترش و شیرین پاره کنند و پس بگذارد
بیازند و اندر جلاب نهند یک شب تا ازین
جلاب لختی در خورد و آن آبی بر چیند و جلاب
برو دهند و ان جلاب بگذارند مضرت سقمونیا
نباشد و وزه ندهند و اگر مقدار سقمونیا زیادت
از یک شربت باشد صواب باشد و اگر با استفراغ
صفرا و رطوبت حاجت افتد تربد سفید تراشیده
و نیم کوفته بگیرند یکدرم و یا بیشتر بحسب طبع و قوت
دارو خوار و اندر صد درم آب بجوشانند تا به
نیمه باز آید و بپالایند و مقدار حاجت سقمونیا

ازان

درین آب حل کنند و مقداری شکر سوده در وی افکنند
پس آبی یا سیب پاره کرده وا زده در افکنند و
یک شب بنهند و بامدادان آبی یا سیب بدهند معقو
حاصل آید **صفت مطبوخی** که خداوند نزله را
سود دارد بگیرند بنفشه خشک پنج درم اندر نیم من
آب بجوشانند تا به نیمی باز آید و بیست درم شیر
خشت یا ترنجبین در وی حل کنند و بپالایند این
یک شربت باشد **صفت حبی لطیف** بگیرند بنفشه
خشک دو درم رب السوس یک درم عسل
خیار چنبر چندانکه هر دو بدان سرشته شوند و حب کنند

باب یازدهم اندر تدبیر استفراغ

بداروی قی کسانی را که سینه تنگ واز گوشت
برهنه باشد وگردن دراز وچنبره ظاهر وبیرون
آمده باشد وکسانی را که اندر سینه بیماری بود قی
نشاید کردن وکسانی را که دماغ واعضاء سر ضعیف
باشد وکسانی را که سخت فربه باشند داروی مسهل
اولیتر از قی باشد اما منفعت قی آنست که بیماریها
ودردها که فرو سوی نافست سود دارد ومعده را
پاک کند واز روده ها چون کرم ومانند آن زایل کند
واز وی طعام بدید کند خداوند یرقان ورعشه
وفالج ونقرس ومالیخولیا وقوبا را سود دارد
وخداوند جذام وکسانی را که بد رنگ وزرد روی
باشند.

باشند سود دارد وکسانی را که داروی مسهل
خورند قی وغثیان آرد اگر پیش از دارو به سه
روز قی کنند چون دارو خورد قی وغثیان نباشد
اما مضرت قی آنست که معده را زبون کند تا اخلاط
روی بدو آورد و دندانها وبیماری چشم وسینه
را زیان دارد پس اگر قی باندازه وقت حاجت
کند گرانی گوش وسر زایل کند وچشم را روشن کند
واز بهر قی کردن چند گونه طعام وشراب مختلف
خورد تا مقصود تمام بحاصل آید وچون طعام
وشراب خورده آید یکزمان صبر باید کرد تا
اخلاط که مقصودست با طعام بیامیزد وکسی را

که دشوار افتد سه روز پیش از قی سه روز یک
وقیه روغن شیر بایک وقیه شراب صرف بیامیزد
و بخورد و هر روز اندر گرمابه شود و روغن
اندر مالد و شوربا های چرب خورد و طعامهای
گوناگون و اگر هوا سرد باشد خانه گرم کند و
یا اندر گرمابه قی کند و در وقت قی کردن رفاده
بر چشم بندد و راست بنشیند و چون فارغ شود
چشم و روی بآب سرد بشوید و دهان بآب
گرم و چند بار غرغره کند بسکنگبین یا آب بگامه و بهترین
روزگار قی کردن میان تابستان و رطب
قی پس از ریاضت کند و پیش از طعام و محرور

بلی

پس از طعام و شراب و کسی که خواهد معده او
زبون نشود بعد از آنکه دهان شسته باشد و
غرغره کرده مقدار یک مثقال مصطکی سوده با
اندکی شکر یا بی شکر با آب سیب بخورد تا ماده تباه
که روی بمعده آرد باز دارد و باقی فضله که
در معده باشد بجانب امعا دفع کند و گلشکر و
اطریفل کوچک همچنین سود دارد و اگر از داروی
قی سوزش اندر معده تولد کند شوربای چرب
ان را زایل کند خاصه شوربای مرغ فربه و اگر خواب
برباید جرعه جرعه آب گرم خورد و عطسه قی آرد
و اگر در سینه و پهلو ها درد و تمددی پدید آید

بروغن بنفشه و بابونه بمالند و باب گرم تکمید
کنند و تکمید ان باشد که چنان کنند که شانه گاو یا
مانند آن چیزی پاک کرده ششته بر آب گرم کنند و
بران موضع می نهند و داروهای قی آنچه بی خطر است
اینست نسخه بگیرند تخم ترب دو درم تخم شبت یک
درم بوره نان بریان جبار دانک همه بکوبند و
وبا انگبین بسرشند و پیش از طعام بخورند این
یک شربت باشد و ترب پاره پاره کنند مقدار
دو درم و اندر عصاره بنهند تو تو و بر هر توی اندکی
نمک پراکنند پس مقداری سکنجبین عسلی بر سر آن
کنند و یک شب بنهند دیگر روز پیش از طعام آن

ترب

ترب و آن سکنجبین بخورند و تدبیر قی کنند و پیاز
برگ دو یا سه در میان طعام بخورند یا ماهی قی
آرد فقاع گرم با آب شبت و با ماء العسل بخورند
قی آرد

باب دوازدهم اندر تدبیر فصاد و حجامت

فصد استفراغیست کلی از بهر آنکه رگ
همه اخلاط خونست بدین سبب هرگاه که فصد
کرده شود از هر خلطی چیزی کم شود و فصد را استفراغ
کلی بدین سبب گویند و فضیلت فصد آنست که چون
رگ گشاده شود رنگ و قوام و قوت خون
بیرون آمدن می تواند دید و چندانکه مصلحت باشد بیرون
توان کرد اندک یا بسیار و داروی مسهل یا داروی

قی اگر تعقیبه کند آن تعقیبه مداروی دیگر تدارک نتوان
کرد و خطرناک باشد و اگر افراط کند بازداشتن
دشوار باشد بدین سبب فضیلت هیچ استفراغ
به فصد نرسد منافع خون درین بسیارست آنچه ازو
چاره نیست اینجا مختصر یاد کرده آمد و آن آنست که
معلوم است که جگر گرم است و معدن قوت طبیعی است
و همه تن ازان بهره یابد و بدان پرورده شود و گرمی
حرارت غریزی نیز خون است و خون از آنجا به همه تن میرساند
و بدین سبب است که هرگاه خون لختی بیشتر بیرون کند
ضعف قوت و غشی تولد کند و منفعت بزرگتر آنست
که رگ بزرگ از جگر بدل پیوسته است و نصیبی تمام

از خون

از خون بدل میرساند و آن خون اندر دل قوت
حیوانی گردد و مرکب خون شرایین باشد و اندر
همه شریانها برود و قوت حیوانی بهمه تن برساند
و بدین سبب است که هرگاه که خون از شریانها
بیرون رود قوت حیوانی باطل گردد و مردم
هلاک شوند و کمترین منافع خون آنست که بشره
رنگین و تازه و با رونق دارد از بهر این منافع
جمعی از متقدمان خون بیرون کردن به هیچ حال
روا نداشته اند و آن رای خطاست از بهر آنکه منفعت
خون آن وقت باشد که مقدار خون اندر تن چندان
باشد که باید و مزاج آنچنان که باید هرگاه که مقدار

آن بیشتر شود یا مزاج آن بگردد و ناطبیعی شود
بسبب بیماریها شود و زایل کردن حال ناطبیعی
شود واجبست و عذری خواسته اند و گفته که
هرگاه که غذا از بیمار باز گرفته اند یا چیزی نافع
واندک داده شود هم مقدار خون و هم مزاج آن
باعتدال باز آید و بیرون کردن خون حاجت نیاید
جواب آن گوییم اگرچه این تدبیر صوابست مدتی و
مهلتی باید تا غرض حاصل آید. واینجا این نتوان
بود که آفت پیش دستی کند مهلت نبود پس بضرورت
مقدار خون کم باید کرد و صواب باشد که اندر
چنین حال هر سه تدبیر کرده شود غذا و نافع اندک

دادن

دادن و مقداری خون بدر بیرون کردن تا غرض
حاصل آید و اندر حال بیرون کردن خون اعتماد
بر قوت و بر حال دل باید کرد و این از نبض
توان دانست و اولیتر آنکه طبیب در حال فصد
دست بر نبض دارد تا هرگاه که تغیر و ضعف
پدید آید در حال ببندند و هرگاه که سبب فصد
تباهی خون باشد تا رنگ و قوام آن نگردد نباید
بست مگر که از ضعف پدید آید و هرگاه که سبب فصد
بسیاری خون باشد تا قوت بیرون آمدن کمتر
نشود نباید بست مگر که اثر ضعیفی پدید آید و هرگاه
که سبب فصد اماسی باشد که تا رنگ خون نگردد

نبایدبست بقراط بدین سبب میگوید که اندر شوصه
رگ باسلیق باید زد و تا زنگ خون بگردد نباید
بست بگر بد و سبب یکی انکه ضعف پدید آید
دوم انکه اماس قوی باشد و زنگ خون دیگر دد
وسیم باشد که ضعف پدید آید از بهر انکه اماس گرم و
بزرگ گذرهای خون بسته باشد و خونرا اندران
موضع باز داشته و بدشواری بیرون تواند آمد و
مردم محرور و لاغر را که در معده صفرا تولد کند و کسی
راکه مسام گشاده باشد و کسی راکه فم معده ضعیف
باشد و کسی راکه حس فم معده قوی باشد از غشی
نگاه باید داشت طبیب باید که دست بر نبض دارد

تا چون

تا چون اثر تغیر پدید آید در حال ببندد و در حال
خون آمدن غشی کمتر افتد. بیشتر پس ازان افتد که
رگ بسته باشد و قی کردن پیش از فصد غشی باز دارد
خاصه کسی را که در معده او صفرا تولد کند و فم معده
ضعیف باشد واگر اندر حال غشی قی افتد غشی زایل
شود بقوت باز آید و تدبیر باز داشتن از غشی آن
باشد که پیش از فصد بزمانی اندک مایه آب انار دهند
یا شراب سیب ترش یا شراب آبی ترش یا شراب
غوره یا مانند آن چیزی دهند و مبرود را پیش از فصد سرا
شراب پودنه دهند یا سیب یا جلاب که افاویه در وی
پخته باشد و مفصود را به پشت باز خفته فصد کنند

وهم بران شکل باشد تا خون چندانکه باید بیرون
کنند یا کمتر از قدر حاجت و بهیچ حال اسراف نکنند
واز پس فصد گوشت آبه دهند و فصاد باید که
نافه مشک و آلت قی بدان توان کرد چون پر
مرغ و مانند آن حاضر دارد و دوا المسک نیز
حاضر دارد تا اگر غشی افتد فی الحال بپر مرغ قی
کند و قی افکند و مشک ببویاند و دوا المسک
در جلاب یا در آب انار حل کند و بحلق اندر چکاند
و کسی را که تب آید در میان تب و روز نوبت
رگ نباید زد نخست درد ساکن باید کرد پس رگ
زدن از بهر آنکه درد اخلاط را سوی خویش کشد و رگ

زدن

زدن خلط را سوی بیرون کشد منازعت میان
این هر دو کشیدن پدید آید و اضطراب و شورش
و ضعف تولد کند و اندر تابستان روزی رگ
باید زد که هوا خوش باشد و اندر ساعت نخستین
از روز خاصه مردم محرور را و اندر تدبیر استفراغ
بداروی مسهل یاد کرده آمده است که کدام روز
از فصل گرما نه مسهل شاید خورد و نه فصد شاید
کرد آن معنی اندرین باب نیز نگاه باید داشت
و آن روز که رگ زنند دیگر روز طعام کمتر و لطیفتر
باید خورد و چیزی صفرا نشان باید خورد خاصه محرور را
در جمله طعامی که قوت بسیار دهد چون کباب و قلیه

خشک و مانند آن نباید خورد و از بهر دو کار یکی اگر
مقصود از فصد باز گرفتن قوت خون باشد و
طعام قوی مقصود باطل کند و دیگر اگر آن روز
که فصد قوت معده و دیگر قوت اندامها همه لختی
ضعیف شوند و قوتها قوی باید تا طعام قوی
را هضم کند و چون قوت ضعیف شده باشد
طعام قوی خورده شود هضم بد باشد و خلط
بد تولد کند و در حال گرانی و کسلانی آرد و از پس
قی و اسهال و جماع و از پس بیخوابی و رنج و نا
گواریدن طعام و از پس هیضه و از پس کاری که
تن را گرم کند تا به سبب آن تحلیل بسیار افتد و

مسام

مسام گشاده شود رگ نشاید زدن و اگر ضرورت
باشد میان این حالها و میان رگ زدن سه
روز یا دو روز کم نشاید و پیش از رگ زدن و
هم پس از رگ زدن غلطیدن و آسودن صواب
باشد لیکن نشاید خفت از بهر آنکه کسلانی و ضعیفی
آرد و باشد که احتلام افتد و ضعف آرد و بر سر
رگ رفاده بزرگ نباید نهاد و هیچ عطر و لخلخه
نباید مالید و اگر سر رگ گرم شود هر ساعتی
باید گشاد و رفاده را بگلاب سرد تر کردن و باز
بستن و مرطوب را پیش از رگ زدن ریاضت معتدل
باید کرد تا حرارت برافروزد و رطوبتها بگدازد و

اما رگها که بر نیشتر زنند قیفال است و اکحل و
باسلیق و حبل الذراع و اسیلم و باسلیق ابطی
و مابض ابطی و صافن و عرق النسا و هر رگی را
منفعتی دیگر است اما فصد قیفال علتهای سر
و چشم و بینی و کام و دندان و زبان و لب را سود
دارد و باسلیق علتهای جگر و سپرز و ذات الجنب
و شوصه و دردهای سرین و زانو و ساق و قدم
را سود دارد و اسیلم دنبال باسلیق است از دست
راست درد جگر را سود دارد و از دست چپ
درد سپرز را سود دارد و خداوند گر و خارش را
سود دارد و حبل الذراع اندر بعضی دستها باریک

باسلیق

باسلیق است و اندر بعضی با اکحل آمیخته است
و بر زند الاعلی نهاده است نزدیک خرده دست
و اندر کتب میگویند منفعت آن چون منفعت
قیفال است و قیاس بر خلاف این واجب میکند
همانا این خلاف از سهو نساخان افتاده باشد
و فصد صافن خونرا از نیمه بالا فرود آرد و حیض
بگشاید و ریش زهدان و قضیب را سود دارد
و مابض اندر زیر زانوست بعضی از طبیبان گفته اند
مابض شاخهاست و دنبال رگها که یک رگ شده
فصد این درد احشا و درد پشت را سود دارد و منفعت
فصد آن فزون از منفعت صافن است حیض

بگشاید و درد مقعد و بواسیر و درد رحم را سود
دارد و فصد عرق النسا درد عرق النسا را زایل
کند و منافع دیگر بمنافع صافن نزدیک است اما
قیفال را بوریب باید زدن یا از پهنا و در بوده
باید زد تا نیش از دیگر روی رگ بیرون نرود
و بکرانه و بر و عصب و عضله و غشا بر نیاید و از
زیرا اکحل عصبی است احتیاط باید کرد و در بوده
باید زد و از دراز تا باید زد از بهر آنکه بسیار باشد
که اکحل در میان دو عصب باشد و باسلیق از بهر آنکه
در وی شریانست از موضع خویش یکسو باید برد و بوریب
باید زد یا از پهنا و از دراز نا باید زد و اگر از دراز تا

انگ

زنند باد گیرد و باشد که از هر دو جانب او شریان
باشد اگر از هر دو جانب شریان یابد دست از آن
رگ بباید داشت و رگ دیگر باید جست و اندر پشت
وقتها که باسلیق بندند باد گیرد و نشان وی آنست
که رگ مانند عدس و نخود یا بزرگتر ناهموار پیدا
آید باید گشاد و با آهستگی مالیدن تا ناهمواری نشود
و دیگر باره بستن و اگر دیگر باره باد گیرد باز باید
گشاد و مالیدن و بستن و اگر هر بار باد گیرد دست
از آن باید داشت و باسلیق ابطی باید زد و هر
رگ دیگر که همچنین باد گیرد باید بست و گشاید زد
و باسلیق را اولیتر آنست که به پشت نیش زنند تا

چنانکه نیش حجامت زنند تا سلامت باشد و باسلیق
ابطی را بسیار بباید مالید و آب گرم بر ریختن بسیار
پس بربستن و بند بزرگ باید افکند و دست معقودا
راست باید داشت چنانکه زاویه قبل او قایم باشد
و رگ را با بهام فرو باید گرفت و نیش از بالا برگ
فرو باید برد و فصد اسلیم را ساعد بباید بست
و بپوریب باید یا از درازنا و دست اندر آب گرم
باید نهاد تا خون چندانکه خواهد برود و رگ صافن
را از بالای شتالنگ باید بست و چند گامی بباید
رفت و چند بار فرو باید نشست و برخاست تا رگ
پدید آید و عرق النسا را دستاری بگیرند دراز و یک

سر در میان مغصو و بندند و باقی بر ران و ساق او
می پیچند و می بندند سخت تا از دو یک شتالنگ و چند
بار فرو نشینند و برخیزند و پای بر خشتی نهند و فصاد
بر پشت پای میان خنصر و بنصر رگ بجوید اگر یافت
از خطا ایمن شد و اگر نیابد از پس شتالنگ از جانب
وحشی بجوید و نشان عرق النسا آنست که بروی چند
گره باشد و از درازنا باید زد و از بهر آنکه از دو جانب
او عصب است و هر گاه که فصاد را خطا افتد و سر نیش
بغشاء عصبی باز آید اگر دست باشد یا پای اماس
گیرد و گزاز تولد کند همه تن بروغن بنفشه چرب باید
کرد یا بروغن بادام و کشیز تر و صندل سرخ و سفید و

وشیاف ماشیا بر آماس ضماد کردن اگر قوت بر
جای بود از دست دیگر رگ باید زد و یا رگ صافن
باید زد هم از آن جانب و اگر جراحت ریم کند جراحت
فراخ باید کرد و رفادها بباید نهاد چنانکه ریم دفع
کند و اگر خطا از آن گونه افتد که رگ تنگ گشاده
باشد و خون اندر زیر پوست گرد آید و جایگاه رگ
کبود شود و تا اثر زایل نشود بآن دست کار بست
نشاید کرد و هر گاه که کبودی کمتر می شود یا سیاه شود
از دست دیگر رگ باید زد یا رگ صافن باید زد
و آن ضماد که پیشتر یاد کرده آمد بر نهادن و هر گاه که
نیش بر شریان باز آید در حال سر رگ بباید گرفت

و دارویی

و دارویی که آنرا لازوق گویند بر نهادن و زبر
آن رفاده بر نهادن و محکم بستن و دست را بر
بالش بزرگ نهادن و بازو و دست دیگر و پای
که برابر این دست مجروحست ببستن تا خون بدین
دست مجروح میل نکند و اگر از بستن رنج رسد
باید گشاد و باز بستن **صفت لازوق** بگیرند دم
الاخوین انزروت شب یمانی قلقطار جلنار ،
اقاقیا صبر کندر از هر یکی یک درم صمغ عربی دو درم آسیا
همه بکوبند و بیزند و بسپیدهٔ خایهٔ مرغ بسرشند و
از آن با وبر خرگوش یا با قرنجه یا با خانهٔ عنکبوت پاکیزه
بر جراحت رگ و اگر دآن نهند و ببندند و هر چند روز

می گشایند و باز می بندند تا معلوم گردد که جراحت
بسته و محکم شد. و اندرین میان طبع مقصود نگاه
دارند تا زم نشود و باعتدال باشد و نشان رسیدن
نیش بشریان آنست که حرکت بیرون آمدن خون
حرکت با نظام باشد همچون حرکت نبض و در حال
نبض ضعیف شدن گیرد و خون شریان رقیق تر
باشد و اشقر و اگر گوش بجراحت نزدیک دارند
آواز خون او بتوان شنید اما حجامت کودکان
و پیران بجای فصد باشد و بر هر عضوی که حجامت
کنند آن عضو پاک شود و با خون حجامت از گوهر روح
چیزی خرج نشود و با خون فصد بسیار خرج شود

و کودکان

و کودکان را اما از شیر باز نکنند بی ضرورتی سخت
حجامت نکنند و پس از آن هم تا ضرورت نباشد
همچنین نکنند نشاید از بهر آنکه ضعیف شوند و بر آن
ضعف بمانند و بزرگان را نیز پس از شصت سال
حجامت نشاید کرد از بهر آنکه خشکی بر پوست ایشان
غالب باشد و اولیتر آن بود که روز چهاردهم و پانزدهم
ماه فصد نکنند توقف کنند تا روز ماه نقصان گیرد
و این چون روز شانزدهم و هفدهم باشد از بهر
آنکه ماه روز چهاردهم ممتلی باشد از نور و اخلاط
اندر تن حرکت کرده باشد و میل بجانب ظاهر کرده
و رگها باریک و شاخها رگها همه پر شده و اندرین

وقت خون نیک و صافی بیشتر آید و خلط بد کمتر
و هرگاه که نور ماه نقصان گیرد خون صافی بازگردیدن
گیرد و اخلاط که با خون حرکت کرده باشد بسبب
آنکه غلیظتر باشد باز پس تر ماند و بدان زودی که
خون صافی باز گردد باز نتواند گردید بدین سبب
با خون حجامت اندر نقصان نور ماه خلط بد بیشتر آید

باب سیزدهم اندر تدبیر استفراغها و آن هفت

نوعست ادرار بول عرق مخاط که از بینی آید لعاب
که از دهان و بن زبان آید و جماع استفراغ بحقنه
فاما ادرار بول بباید دانست که هر طعام که خورده شود
او را سه هضم است هضم نخستین اندر معده دوم اندر

جگر سیوم اندر اندامها و از هر هضمی چیزی بماند که ثفل
نغیره آنرا تمام هضم نکرده باشد و اندر تدبیر حفظ
صحت تدبیر دفع آن واجبست و هر فضله را طریقی
است که بدان طریق دفع شود و دفع فضله نخستین
بقی باشد یا باسهال و تدبیر آن یاد کرده آمد
و دفع فضله دوم با درار بول باشد از بهر آنکه
این فضلها اندر عروق باشد و هرگاه که اندک
باشد بداروی ادرار کننده دفع شود و اگر بسیار
باشد داروها که آن فضله را اندر عروق از خون
جدا کند و باسهال دفع کند حاجت افتد و تدبیر
اسهال گذشته است و تدبیر ادرار و داروهایی که

که ادرار کند اندر بخش علی اندر باب علاج عسر البول
یاد کرده آید اما منفعت ادرار بول که باندازهٔ حاجت
بود بزرگست درد پیوندها و درد پشت را سود دارد
و گرانی و کسلانی و استسقا و بیشتر بیماریها که از تری
باشد زایل کند و افراط کردن اندر آن بیم باشد که
مثانه را ریش کند و تشنگی و علت دیابیطس و دق
و گدازش تولد کند تدبیر ادرار عرق باید دانست
که عرق فضلهٔ هضم سیوم است و طریق آن گذرهای
باریکست و ناپیدا که از آن مسام گویند بعضی از آن
فضلهٔ بخارست که از همهٔ تن بتحلیل دفع شود و از آن
نتوان دید و بعضی شوخست که به پوست بماند اندر

گرمابه

گرمابه و تن را الحق پاک کرده باشد تا باقی بدین
طریق دفع شود تدبیر لعاب باید دانست که
لعاب آبی غلیظ است که از کام و بن زبان فرا
آید و بوقت حاجت آمدن دماغ و چشم و گوش
و حلق و فم معده را سود دارد و از بهر حفظ صحت
گاه گاه تدبیر لعاب رفتن باید کرد خاصه اندر
زمستان و خاصه مرطوب را از بهر آنکه اندر زمستان
رطوبتها بیشتر گرد آید و تدبیر آن بعاقرقرحا و
مویزج و مانند آن باشد که الحق بخایند و غرغره کردن
برگ رزی و آب کامه و با ایارج فیقرا و یا سرکه و
خردل اندر گرمابه غرغره باید کرد و یا اندر خانهٔ گرم

تدبیر استفراغ بشیاف باید دانست که فعل شیاف
اندر استفراغ ضعیف و خود ماده که بدو نزدیک
باشد نتواند آورد اگر چه ترکیب آن از داروهای
قوی باشد و منفعت آن اندر درد پشت و کمرگاه
و سرین و حوالی آن باشد از بهر شخصی خوردی
و بزرگی و شیاف اندر خورد او باید و از بهر مقعد وی
بداروی باید ساخت که بمقعد او لایق باشد مثلا
از بهر کسی که او را تب آید و محرور است از بنفشه
و شکر و سقمونیا باید ساخت و از بهر رطوبت و
دردها، بلغمی از سکبینج و جاوشیر و مقل و اشق و
نمک و شحم حنظل و زنجبیل و سورنجان و تخم کرفس
و جند

و جند بیدستر و قسط و زرنباد و عنزروت و برگ
سداب و ماهی زهره باید ساخت **صفت حقنه**
فعل حقنه قوی تر از فعل شیاف باشد از بهر
آنکه بمقدار بیشتر باشد و رونده تر و گرم باشد
و کسی را که مانعی باشد که او را بدان سبب داروی
مسهل نتوان داد چون ضعیفی معده و تولد
غثیان و سبب دارو خوردن خاصه اگر امعا
ثفل را دفع نکند چنانکه باید و مقعد و او را از
داروی مسهل تمام حاصل نشود و چنین اشخاص را
هیچ دارو و علاج چون حقنه نیست و کسی را که بر
سر زخمی افتاده باشد یا اندر دماغ آماسی و آفتی

باشد ماده را از دماغ فرود آرد و بخار بر سر نفرستد
چون داروی مسهل و داروی قی و حقنه گاه باشد
که بمعده برآید و بیشتری تا به روده‌های باریک
برآید بدین سبب بهیچ حال بر ریق حقنه نباید کرد
لیکن شربت که معده را قوی کند بباید داد تا
دارو از معده باز دارد و نگاه باید کرد اگر حقنه از
بهر درد کرده و کمرگاه کند بیمار به قفا باز خسبد و سر
بر بالش نهد چنانکه سینه او فراشته باشد و سرین او
نیز هم بر بالشی افراشته باید نهاد و میان پشت بر
زمین باید نهاد و اگر از بهر درد ناف میکند بیمار
بر زانو خسبد چنانکه شکم او آویخته باشد و سر و سینه

هم بر بالشی افراشته باشد و بیمار خویشتن نگاه
دارد تا در آن حال سعال نکند و عطسه نزند و
فواقی نیفتد و بباید دانست که اگر داروی
حقنه اندک باشد بموضع نرسد و اگر بسیار باشد
سستی و نفخ و بیقراری آرد و بود که زحیر آرد
و اگر سخت گرم باشد غشی آرد و اسهال خون و
اگر سخت سرد باشد باد گیرد و طبع اجابت نکند
و اگر سخت غلیظ باشد روده را آلوده کند و
مثانه را زحمت کند و اگر سخت رقیق باشد پس فعلی
نکند از این همه حقنه معتدل باید و مقدار معتدل
پنجاه مثقال باشد و سبوس آب نخته و نطرون

روده را از ثفل پاک کند و طبیخ حقنه را با روغن
زیت همین فعل کند و اندر حقنه خداوند درد
معده و درد اندامها و خداوند سپرز و خداوند
سده و قولنج صعب را از قنطوریون دقیق چاره نیست
و حلبه و زیره و نهرا اسفند و تخم سداب سخت
نافع باشد و اندر بعضی حقنها از ابکامه چاره نیست
و بسیار باشد که سرگین کبوتر و فرفیون و جند بیدستر
مقدار دو درم در افکنند و از بهر درد سر اولیتر غشی
و مالیخولیا و درد چشم و درد گوش از شحم حنظل چاره
نیست اندر حقنه خداوند تب نمک و بوره نشاید
کرد و لیکن از لعاب اسبغول و از شکر و از طبیخ بنفشه

وکشکاب

و کشکاب باید داد و از بهر تب محرقه روغن گل
با آب نیم گرم بپالایند و حقنه کنند و از بهر سوزش
روده‌ها و ریش روده از طبیخ خشخاش و روغن گل
کنند و اندر هیچ حقنه افیون و آب گشنیز نشاید کردن
صبر در هیچ حقنه و شیاف نشاید کرد **صفت طلی که**
طلی که بر شکم مالند تا طبع نرم کند بگیرند روغن زیت
و بید انجیر و موم زرد و در روی سرکه یا شراب د
موم روغن سازند و شوع خانه مگس انگبین و قدری
عصاره قثاء الحمار یا شیر شبرم یا سقمونیا یا تخم
حنظل یا زهره گاو یکی از این همه یا دو یا سه بدین
موم روغن بسرشند و بر شکم طلی کنند تا استفراغ

تمام کند و غذا و تدبیر را اگر طبع خشک باشد یا از
اندرون شکم اماسی باشد و بدان سبب شکم زود
نیاید روغن تازه با آب نیم گرم بزنند و بسیاری
از آن در پهلوها و تهی گاه و شکم می مالند با استلکی
تا طبع نرم شود تدبیر جماع بباید دانست که جماع نو
است از استفراغهای طبیعی و از جملهٔ سببهاست که هر
گاه چندان اتفاق افتد که باید و چنانکه باید و آن
وقت که باید سبب تندرستی باشد و هرگاه که بر
خلاف این باشد سبب بیماری باشد از بهر آنکه هر
گاه که اوعیهٔ منی پر شود طبیعت محتاج شود بدفع
آن اگر آن کار کرده شود استفراغ طبیعی باشد

ام

ردم در خود سبکی و نشاط یابد و اندیشهای بد و
وسواس و قوت عشق بدان زایل شود و اگر
این استفراغ اتفاق نیفتد اندر همهٔ تن گرانی پدید
آید و باشد که منی اندر جای خویش گرم شود و بخار
آن بدل برآید و بدان سبب تبها تولد کند و باشد
که بخاران بدماغ برآید وسواس و مالیخولیا و خیرگی
چشم و خفقان و سرگشتن پدید آید و بباید دانست
که منی از خون تولد کند که غذاء اندامهاء اصلی را
شاید و آن در بایسته ترین خونی باشد اندر تن و بدین
سبب است که هرگاه که مردم جماع فزون عادت
کنند تن سرد شود و ضعیف گردد و نه بینی اگر مردم

اندر جماع اسراف کند جمله منی که از وی جدا شود
پنجاه درم باشد یا نباشد و اگر فصد کند دویست درم
خون بیرون کند و روی آن ضعف پدید نیاید که از
جماع آید و این دلیلست بر آنکه منی در بایسته ترین چیزها
است اندر تن و سبب آنکه جماع ضعیف کننده تر است
آنست که اوعیهٔ منی در جماع سه یا پنج بار پیش هم تپد
و تهی گردد و اگر بیشتر الحاح کند خون بیرون آید و آن
خون باشد که غذای اندامهای اصلی خواهد شد و
هرگاه که آن غذا خرج شود مدتی دراز باید تا عوض
آن بجای باز آید بدین سبب است که از جماع بیشتر است
و جماع بر گرسنگی و از پس قی و اسهال و از پس

کرمابه

گرمابه و ریاضت تن را خشک کند و حرارت غریزی را
کم کند و چشم تاریک کند و پای ضعیف کند و در جمله از پی
هر سببی که تحلیل بسیار کند چون شادی بافراط و
بیخوابی بافراط و مانند آن سخت زیان دارد و واز
پس امتلاء طعام درد بندها و سستی عصبها و سدهٔ
ضیق النفس و دمادما و رعشه و استسقا تولد
کند و اگر در حال جماع سرما در پشت آید یا بالذت
جماع رنجی یابد یا از اندامها بوی ناخوش آید نشان
آن باشد که اندر تن او خلطهای بد است از جماع دور
باید بودن و تن از خلط پاک کردن و باید دانست
که خداوند مزاج گرم و تر اندر کار جماع قوی باشد و

مضرت آن کمتر پدید آید و خداوند مزاج گرم و خشک
هم قوی باشد ولیکن از خشکی در وی پدید آید و لاغر
شود و چشم دور فرو شود و خداوند مزاج سرد و تر و
مزاج سرد و خشک هر دو ضعیف باشند و مضرت آن
بر هر دو زود پدید آید **باب چهاردهم اندر
تدبیر اعراض نفسانی** شادی است و غم و خشم و لذت
و ایمنی و ترس و خجلی و اندیشه کارها و عملهای بار
و امید و نومیدی و هر یکی اندر تن مردم اثری است
ظاهر فزون از اثر طعام و شراب و فزون از اثر
خواب و بیداری و حرکت و سکون و غیر آن از بهر آنکه
طعام و شراب و داروها که مردم خورند هیچ قوی تر

و اثر کننده تر از زهر نیست و بیشتر زهرها تا اندر
تن مردم قرار نگیرد و حرارت او اندر آن اثر نکند او
مضرت و فعل او پدید نیاید و اعراض نفسانی در
حال بی هیچ مهلتی اثر کند نه بینی که اندیشه بر خاطر کسی
گذر کند و سخنها و خبرهای خوش و ناخوش در حال
اثر آن بر رنگ روی پدید آید و حرکات و سکنات
او دیگرگون پس معلوم شد که اعراض نفسانی بعضی
تن مردم را گرم کند و اخلاط و ارواح را در حرکت
آورد و چون خشم و شادی و لذت و امید و اندیشها
و کارهای مهم و بعضی سرد کننده است چون ترس
و غم و نومیدی و گرم کردن خشم قوی تر از گرم کردن

شادی و دیگر اعراض نفسانی باشد و سرد کردن
ترس قوی‌تر از سرد کردن اندوه باشد و خشم که با نژند
باشد خون را و قوت روح را و حرارت غریزی را
اندر تن بگستراند و خشم عظیم صفرا را بجنباند و رنگ
روی را بگرداند و زرد کند و محرور را زیان دارد
و مبرود مرطوب را سود دارد و شادی باندازه
روح و حرارت غریزی را اندر بگستراند و رنگ روی را
برافروزد و فربه کند و بدین سبب است که بر مردم شاد
اثر پیری دیرتر پدید آید و هرگاه که کاری شادکننده
آید لختی دل گشاده شود و طبع خواهد که بدان حال
نزدیک باشد و ادراک آن بیشتر کند و اگر شادی

از حد

از حد بیرون باشد دل تمام گشاده شود و روح
و حرارت غریزی از بهر استقبال و طلب تمامی
آن حال خویشتن بیرون افکند و دل همچنان گشاده
بماند و غشی افتد و باشد که بدین سبب بمفاجات
هلاک شود و اندوه و ترس خون و حرارت غریزی
را سوی تن باز گرداند از بهر آنکه طبع خواهد که از آن
حال دورتر باشد از بهر آنست که رخساره غمگین
زرد شود و اگر اندوه و ترس از حد گذشته باشد
حرارت باندرون دل باز گردد و دل فراز آید
و حرارت اندر وی خفته شود و بمیرد و مفاجات
و مردن به مفاجات بسبب اندوه و ترس کمتر

ازان باشد که بسبب شادی بزرگ از بهر آنکه حرکت
روح بسبب شادی بسوی برون است و بسبب اندوه
اندرون و حرکت و شادی ناگاه باشد و بیکبار
باشد و حرکت اندوه آهسته تر باشد و خجالت نیز خون را
وحرارت را بگستراند و لختی رطوبت فرو گدازد و
تحلیل کند و از بهر اینست که دران حال روی سرخ
شود و عرق روان گردد و باز روی زرد گردد
از بهر آنکه حرارت لختی تحلیل پذیرد و منفعت ایمنی
و امیدواری همچون منفعت شادی معتدل است
و مضرت ناامیدی همچون مضرت اندوه و خالی
بودن از اندیشه خاطر را پراکند و همه قوتها را و حرارت

غریزی را

غریزی را ضعیف کند و رنگ روی بگرداند و
بیماریها زیادت کند خاصه که مشغولی و اندیشه کارهای
مهم از اندیشه دردها و بیماریها مشغول دارد تا کمتر
دل دران بندد و بر ایشان سبکتر شود و بدین سبب
سفر کردن و شهرها و کارهای عجب دیدن از بیماریها
عمر و سوزه عشق برهاند و اندر علاج عشق هیچ
کاری هیچ کاری سودمندتر از اندیشه کارهای
مهم نیست و از خشمگینی لختی خشمت دارند نافع تر نیست
و هیچ زیان کارتر از بیکاری و بی اندوهی نیست
علاج خشم شربتهای خنک کند و بنداها و سخنهای
خوش و بازیهای خنده ناک و عجب و حاضر کردن

دوستان و علاج اندوه و ترس بامیدهای
قوی و بسماع و آوازهای بلند کنند و بشرابها و
معجونهای گرم و اندر علاج اعراض نفسانی طریقی
دیگر هست و آنرا علاج روحانی گویند و این چنان
باشد که مردم همت بزرگ دارد و از شادی و
غم و لذت و ترس و غیر آن در هرچه پیش آید خویشتن
داری کند و اندر آن حادثه بچشم حقارت نگرد و
قدر آن حادثه کمتر از آن نهد که شاید که تغیری در آن
سبب در وی پدید آید و اگر نیز تغیری پدید آید
ظاهر نکند و از دوست و دشمن پوشیده دارد و
طریق نیک و بد روزگار کشیدن عادت کند تا

تن

نیز احوال و حوادث اثری ظاهر نکند باب
پانزدهم اندر تدبیر پیران مزاج پیران سرد است
و خشک و هرگاه که مردم به پیری رسد همه تدبیر
او باید که بگرمی و تری میل داشته باشد چون
گرمابه و مالیدن و باید که باعتدال باشد بروغنهای
گرم و خوشبوی چون روغن سوسن و یاسمین.
و عطرهای معتدل و شراب صرف بمقدار معتدل
و اندر بستر نرم غلطیدن و ریاضت اندک کردن
و شادکامی و خوشدلی جستن و از هرچه مزاج
پیری دارد چون اندوه و ترس و عطرهای سرد
چون کافور و از طعام ترش خویشتن دور داشتن

و باید داشت که هوای بد و بخارها و بویهای
ناخوش و دود و غبار همه در پیران اثر زیادت
کند از آنکه در دیگران خویشتن را ازین همه کار
نگاه باید داشت و غذا بتفاریق و اندک اندک
بباید خورد و اگر کسی را معده احتمال نکند که یکبار
تمام خورد روا باشد و طعام پس از آنکه از گرمابه
بیرون آیند موافق تر آید و طعام خورده اندر گرمابه
نشاید رفت و طعامهای غلیظ که سودا افزاید
نشاید خورد و چیزهای تیز چون ابکامه و غیر آن نشاید
مگر وقتی که در معده رطوبتی گرد آمده باشد بر سبیل
علاج روا باشد و شیر سود دارد اگر اندر معده ترشی

نشود

نشود و باد نکند بدین سبب برنج بشیر با عسل یا با
شکر سود دارد و گرسنگی هم سخت زیان دارد اندر
معده و امعاء پیران رطوبت بسیار گرد آید گاه
گاه حاجت افتد به نرم داشتن طبع و بعضی مردم
را در پیری طبع خشک تر شود و حلیه کنند تا بروغن
زیت یا آب کامه طبع را نرم کند و لبلاب اندر آب
و نمک بپزند و بر ابکامه و روغن زیت بخورند طبع
نرم کند و پنج درم از بسفایج با دسته برگ کرنب
بپزند و بپالایند و مقداری معصفر پاک کرده و
کوفته در وی بجوشانند طبع را نرم کند و دو درم
علک البطم با شکر کوفته بخورند طبع را نرم کند و

واحشا را پاک کند چهار درم افیتمون با چند دانه انجیر
خشک اندر ماء العسل و لختی تخم معصفر بکوبند و
بخورند اجابتی تمام کند و انجیر خشک در ماء العسل اغشته
پیش از طعام بخورند طبع نرم کند هر وقت از این
ملینات یکی بکار می دارد تا طبع با یک چیز خو نکند
و تا ضرورت نباشد فصد نکند و طعام گوشت آبه
بود بیرازاو شوربای گندم و رشته و مانند این
با دارچینی و اندک زنجبیل و اندر فصل سرما تریاق
بزرگ و مثرودیطوس بکار دارند نافع آید

باب شانزدهم اندر تدبیر مسافران

هر که عزم سفر دارد پیش از آنکه بسفر بیرون شود هر چه

داند که اندر سفر خواهد بود و چون کم خوابی و تشنگی
و گرسنگی و گرما و سرما و طعامهای مسافران
و پیاده رفتن و مانند آن اندک اندک با آن
خو باید کرد مثلا اگر وقت گرما بود عادت تنعم
و گرما از خویشتن باز داشتن ترک باید کرد و
وقت سرما نیز همچنین جایگاهی گشاده نشیند تا
با هوای صحرا خوی کند و ریاضت و حرکت فزون
از عادت کند و نخست فصد کند یا بداروی مسهل
تن را پاک کند و چون بسفر بیرون شود بر ستور
ممتلی سوار نشود و طعام خوردن بوقت فرود آمدن
منزل گذارد و تا بوقت برنشستن معده خالی گشته باشد

واندر راه بآب حاجت نیابد از بهر آنکه طعام اندر
معده می جنبد و شکم بدرد می آرد و اگر در گرما تشنه
شود سه درم تخم خرفه کوفته با سرکه بخورد و آب خرفه
ممزوج با سرکه تشنگی را زایل کند و پیوسته سر از آفتاب
پوشیده دارد و بهنگام برنشستن شربت پست
جو بآب سرد بخورد واندر هر منزلی روغن بنفشه
بناف و کف پای اندر مالد و به بینی نیز برکشد و اگر
باد سموم آید بینی و دهان پوشیده دارد و بر آن
رنج صبر کند و پیاز پاره کرده و اندر دوغ آغشته
بخورد و آن دوغ بیاشامد و روغن بنفشه به بینی
برکشد و اگر کسی را سموم بزند آب سرد بسیار بر دست

پای

پای او باید ریخت و روغن گل و آب بید و گلاب
بر سر او نهادن و او را در آب سرد نشاندن و برگ
خرفه و کوک و خیار و ماش. آن آنچه بدست آید
بمقداری بخورد و بآب آن مضمضه میکند و می‌ریزد
و اگر چاره نباشد جرعه جرعه خورد و اگر آب نباشد
شیر و دوغ سخت موافق بود و اگر کسی اندر راه
سرما یابد چون بمنزل رسد زود پیش آتش نباید
رفت لیکن بتدریج خود را به جامه گرم باید کرد و دست
و پای را بروغن فرفیون یا بروغن زیت یا بروغن
قسط گرم کرده چرب باید کرد و اندر طعام شیر و روغن
گاو و سیر باید کرد و اگر روغن گاو بخورد دو پیاله

یا سه پیاله شراب صرف بخورد و سرما باز دارد و روز
در معده خالی نباید داشت و اگر بجای آب شراب
خورد موافق باشد و سرمازده را یک درم انگزد
خوش اندر نیم من شراب با ماء العسل حل کنند و
بدهند و هنگام برنشستن پیش آتش نباید رفت
البته دست و پای را بروغن فرفیون یا بروغن
بیرزد بمالند یا به سیر یا به قطران و لختی بر موی بر
انگشتان نهند و بکاغذ اندر پیچند و پای تا به بر پیچند
و بموزه فرو کنند از سرما سلامت یابند و موزه
باید که پای در وی جنبان باشد و اگر کسی را پای
سرما یابد شلغم بجوشانند یا آب کرنب یا شبت یا با

ویا لخ

یا نخم خشک و پای اندر آن نهند و بهترین کاری
آنست که پای اندر برف گیرند تا سرما از وی بیرون
آید و پیش آتش نباید رفت البته و اگر پای رنگ بگرداند
باید آزرد و اندر آب گرم نهاد و تا خون تمام برود و
پس گل ارمنی اندر سرکه و آب حل کنند و طلی کنند و اگر
پای و اگر پای سیاه شود یا نشان پوسیدن و
تباه شدن باشد جز آنکه جدا کنند هیچ تدبیر دیگر نباشد
ولعاب اسبغول با سپیدهٔ خایهٔ مرغ یا کتیرا حل کرده
با صمغ عربی بر وی طلا کردن اثر باد یعنی سموم و
و آفتاب از وی باز دارد و پیاز و سیر بر که مضرت
آن باز دارد و کوک نیز سود دارد و تدبیر آن

اندر جایگاهش گفته آمده است و روغن و بابونه
اندر عضلها مالیدن ماندگی ببرد و از ترشیها پرهیز
کردن سود دارد و مسافر در دریا اگر نخست اندر کشتی
شود باشد که قی افتد باز نباید داشت تا خود باز ایستد
پس اگر بسیار شود باز باید داشت بشراب پودنه
و مانند آن و آبی و انار و عدس بکوزه پخته تا معده
را قوی کند خاصه اگر بودینه خورد تمام شد این
مقالت اندر تدبیر حفظ صحت

مقالت دوم

از بخش نخستین اندر مقدمة المعرفه این مقالت
مشتمل است بر شناختن بیماری و شناختن نضج و
بحران و شناختن نشانهای سلامت و امیدواری

و شناختن

و شناختن علتها که بعلت دیگر زایل شود و شناختن
حالها که در تن مردم پدید آید و نشان بیماری باشد
که خواهد بود و این هفت باب است

باب نخستین

اندر شناختن بیماری

طریق شناختن بیماری آنست
که نخست از علم منطق جنس و نوع و خاصه و فصل
و عرض بشناسد و جنس را قسمت کند و انواع در
زیر آن باشد یک یک بگویند و فصل هر نوعی یعنی
آنچه هر نوعی بدان از یکدیگر جدا شود بشناسند و نوع
باز پس بدست آرند و نگاه کنند تا هیچ نوع از میانه
فرو نگذارد بدین طریق جنس و نوع و خاصه و عرض
بیماری بتوان شناخت و بر حقیقت بیماری که باشد

که باشد واقف شدی اما جنس بر دو وجه گویند
یکی جنس الاجناس که در زیر آن جنسها بسیار باشد
چون جسم که در زیر آن نبات و حیوان و جماد باشند
هر سه بقیاس با جنس انواع باشند و این جنس الاجناس
را جنس الاعلی نیز گویند و دو جنس خاص‌تر است
از بهر آنکه جماد و حیوان که جنس الاجناس گویند هر
یک بقیاس انواع دیگر که در زیر هر یکی است چون
حیوان که در زیر مردم است و خر و دیگر جانوران
درند اینجا حیوان جنس خاص‌تر باشد و مردم و
اسب و دیگر انواع جانوران هر یک نوعی باشند
اندر زیر حیوان پس چنین نامی است که بر چیزها افتد

بگونه

که به نوع و بعضی از یکدیگر جدا شوند و نوع نامی است
کلی و ذاتی که بر اشخاص بسیار افتد بعدد و از یکدیگر
جدا شوند چون مردم که بر عمرو و زید افتد و زید و
عمرو به نوع یکی اند بشخص و بعدد از یکدیگر جدا و
فصل خاص‌تر از نوع است نامی است کلی و ذاتی
که بر نوع افتد و هر نوع بدان نام از یکدیگر جدا شود
چون ناطق که مردم از دیگر جانوران بدان جدا شود
و خاصه خاص‌تر از فصل است و نامی است کلی نه ذاتی
لیکن عرض چون ضاحک و کاتب مردم و عرض عام
صفتی است ذاتی و اندر بسیار چیزها که بنوع مخالف اند
موجود باشد چون سپیدی اندر برف و پنبه و غیر آن

و مثال بازجستن جنس و نوع و فصل و خاصه و
عرض بیماری آنست که مردی را شلات آید و
طبیب گوید که بیماری است و بیمار جنس اعلی است
و بیمار را علاج باید و تب بیماری گرم علاج بچیزها
سرد باید و بیماری گرم جنس خاصتر است از بهر آنکه
بیماری سرد بود و گرم بود و در زیر بیماری گرم تبهای
گرم و آماسهای گرم و درد سر گرم و غیر آن در آید این
همه انواعست که در بیماری گرم که جنس خاصتر است
در آمدست و در زیر هر نوعی انواعی دیگر در آید چنانک
در زیر تب گرم غب خالصه و غیر خالصه و تب مطبقه
و تب محرقه و تب یکروزه و تب دق در آید و در

زیر هر نوعی انواع دیگر در آید چنانک در زیر تب
غب خالصه و غیر خالصه و شطر الغب اندر آید
و اندر زیر تب دق دق راستین و دق مشایخی
در آید و هر نوعی را فصلی ذاتی است و خاصه است
و بفصل ذاتی از دیگر انواع جدا شود چنانکه فصل
ذاتی غب خالصه آنست که یک روز تب آید و روز
دیگر هیچ اثر نباشد و فصل ذاتی غیر خالصه آنست
که یک روز آید و روز دیگر از آن تب اثری باشد
و فصل ذاتی شطر الغب آنست که یک روز سخت
قوی باشد و دیگر روز تبی باشد ظاهر لیکن آهسته
تر خاصه حالی باشد که یک نوع را باشد و روا

باشد که گاهی باشد و گاهی نباشد لیکن هر گاه
که باشد جز آن نوع را نباشد چون تلخی دهان اندر
تب صفرا عرض خاص باشد که بطبع بیماری پدید
آید چون صداع و بیخوابی اندر تب صفرایی بدین
طریق تب غب خالصه و غیر خالصه از همه بیماریها
گرم و از همه انواع تبها گرم جدا توان کرد و تا بتوان
دانست که این بیماری تبی است که بسبب عفونت ماده است
و آن ماده صفراست و تسکین حرارت کردن علاج
آنست و استفراغ صفرا و هر گاه که طبیب جنس
و نوع و فصل و خاصه و عرض بیماری بدین طریق
و بدین ترتیب باز جوید زود بر بیماری و بر طریق

علاج

علاج واقف گردد و اگر ازین طریق غافل باشد
ممکن نیست که بر بیماری واقف توان گشت یا
علاج صواب توان کرد والله اعلم باب دوم
اندر شناختن نضج نضج پخته شدن ماده بیماریست
و هر گاه که قوت مغیره بر ماده بیماری مستولی گردد
و آنرا بپزاند و ساخته آن کرداند که طبیعت دفع
تواند کرد چنانکه مثلا اندر ذات الجنب برفور رطوبتی
برآید بقوام معتدل و برنگ سفید و بزردی زند
و آسان برآید و ناخوش بوی نباشد نشان نضج
تمام باشد و اگر بقوام غلیظ یا رقیق باشد و برنگ
سفید یا کبود و یا سبز و بوی ناخوش و بد نشان

تباهی و عفونت باشد پیش از پدید آمدن نضج
پدید آید بیماری اندر نقصان افتد و از خطر گذ
از بهر آنکه پس از نضج اندر هیچ وقت بیماری خطر
ناک نبوده است و نباشد مگر خطایی کرده شود
و اگر چه نضج نشان سلامت است پدید آمدن نابودن
نضج نشان هلاک شدن نیست اگر چه بسیار بیماریها
بود که دراز گردد و اثر نضج ظاهر نباشد و بیماری
اندک اندک زایل شود لیکن اعتماد بر قوت باشد
اگر قوت بر جای بود امیدوار باشد و اگر قوت
ضعیف باشد حال بد باشد و حال غذا و نضج تب اندر
تب همچون حال عضوی است که اندر وی آماس بو

پخته

پخته خواهد شد همچنانکه درد آماس آن روزی
قوی تر باشد که پخته تر شود و تبها نیز آن روز که ماده
پخته می شود گرم تر باشد چون پخته شد تبها آهسته
تر شود بدین سبب است که غایت قوت بیماری
تا وقت پدید آمدن نضج باشد و از بهر آنکه حال
و حال مادهٔ تب همچون حال مادهٔ آماس است
و تا اندر آماس ریم سپید و هموار تولد نکند آماس
پخته نباشد اندر تبها نیز تا رسوب اندر دلیل سپید
نیاید مادهٔ تب هنوز اندر رگها پخته نباشد و رسوب
باید که سپید و هموار بود و از پس نضج ایمنی از خطر
بیماری باندازهٔ اثر نضج بود هر گاه که اثر نضج تمام

برید آید بیمار از خطر بیماری بیرون آید و دراز
وکوتاهی بیماری باندازهٔ زودی و دیری نضج
بود و نشانهای نضج ناقص و نضج تمام آنست
که مثلا اندر بیماری سرجون سرسام وزکام رطوبتی
رقیق و تیز و سوزنده پالودن گیرد نشان آغاز
نضج باشد و اگر بران بماند نضج ناقص است
واگر قوام آن معتدل شود و رنگ آن سپید و
زردفام شود نضج تمام باشد و همچنین اندر درد
چشم اشک رقیق و گرم نشان آغاز نضج است
واگر که معتدل تر شود و رمص یعنی چرک کند
نضج تمام باشد و اندر بیماریهای سینه همچنین و

و اندر همچنین و اندر ذات الجنب نفث رقیق نشان
نقصان نضج باشد و نفث معتدل و آسان و زود
تمام نشان نضج تمام باشد و اندر دلیل نشان
نضج ناقص و تمام از سه وجه باید جست اما نشان
های آنست که هر چند بول سپیدتر و رقیق تر باشد
از نضج دورتر بود و نشان نضج یکی آنست که از
پس سپیدی زرد شود یا از پس رقیقی غلیظ شود
و هم بران بماند و رسوب نکند این نشان آغاز
نضج بود و دوم آنست که اندرین قاروره یا در
آب یا در میان آب رسوبی هموار و سپید همچون
ابری پدید آید نشان نضج ناقص باشد و سیوم

انست که رسوبی سفید و هموار و پیوسته اندرین
قاروره بدید آید نشان نضج تمام باشد و هرگاه
که نضج ناقص باشد بحران هم ناقص آید و بباید
دانست که رسوب ظاهر اندر قاروره بیماری
باشد که فربه و تن آبادان باشد و طعام خورد
و اندر قاروره بیماران خشک اندام و لاغر و اندک
خور رسوب اندک باشد یا خود نباشد و ظاهر
نشود نشان نضج و قوت بیماری از رنگ آب
و حالهای دیگر باید جست والله اعلم

باب سیوم اندر شناختن بحران

بحران اندر لغت یونانی لفظی است شکافته از

قوه

خیره شدن خصمی بر خصمی دیگر از بهر آنکه همچنانکه
مدتی دو خصم می کوشند تا بر یکدیگر کی و چگونه دست
یابند و هرگاه که فرصت یابند هر یک در وقت
کار خویش بکنند و مهلت ندهند همچنین ماده بیماری
و طبیعت بر سان دو خصم با یکدیگر می کوشند و ان
مدت اگر ماده پخته گردد و طبیعت دست یابد
در حال نشان قوت طبیعت پیدا گردد و بحران نیک
پدید آید و اگر ماده مستولی شود و طبیعت عاجز آید در
حال نشان عاجزی طبیعت پیدا آید پس معلوم شد
که بحران تغیر حالی بحالی است هر بیماری را تهیر باید
تر بحران شش گونه است یکی آنکه طبیعت بیکبار

بیماری را دفع کند این را بحران تمام و نیک گویند
دوم اگر طبیعت بیکبار عاجز شود و بیمار هلاک
شود و این هر دو در بیماریهای حاده باشد و معنی
وی تیزی است و زود گذشتن سیوم اگر طبیعت
ماده را اندک اندک می پزاند و بمدتی تمام بپزاند
و دفع کند و این را تحلیل گویند چهارم طبیعت
بتدریج ضعیف می شود و ماده خام می ماند تا
پس از مدتی عجز طبیعت ظاهر گردد و بیمار هلاک
شود این را ذبول گویند و کاهش گویند و این
سیم و چهارم اندر بیماریهای دراز باشد که طبیبان
زمنه گویند پنجم اگر بحران مرکب باشد و اوّل سلامت

باشد و این چنان باشد که بحران بکند نخست سره
لیکن ناقص باشد و باقی اندر مدت تمام کند.
این هم از جمله بحرانهای نیک باشد ششم هم
مرکب باشد لیکن نخست بحرانی کند بد و ناقص
و قوت پس از آن بتدریج ضعیف میشود و این
بحران پنجم و ششم نه از بیماریهای حاده باشد و نه
از جمله زمنه و آن روز که بحران تمام خواهد شد در
بیمار اضطرابی عظیم باشد و هر گاه که بحران ناقص
خواهد بود اضطراب کمتر باشد و سبب اضطراب
قوت کوشیدن طبیعت باشد با ماده بیماری و
هر گاه که طبیعت بیماری را بیکبار دفع نتواند کرد

بسیار باشد که ماده را از آن اعضاء رئیسه دفع
کند و از اعضاء دیگر دفع نتواند کرد و این را بحران
انتقال گویند و مثال این همچون پادشاهی باشد
که شهر نگاه دارد و ناحیت به دشمن بازگذارد و
بحران انتقال چندین نوع باشد بعضی نیک و
بعضی بد آنچه نیک باشد یرقانست و کرو قوبا
بهق و آنچه بد باشد آن اماسها و جراحتها و دنبل
و طاعون و نمله و نار پارسی و ابله و خوره و خنازیر
و برص و داء الفیل و غددی و دوالی و ثتوه
و تشنج و درد پشت و درد سرین و درد زانو و
اگر چه بیماری بدین علتها زایل شود مدتی دراز

علتها

علتها باند و باشد که رنج کم شود و توقع بحران
از قوت قوی و خلط رقیق باید کرد و اگر قوت
قوی باشد و خلط رقیق نباشد بحران انتقال
توقع باید کرد و بحران ماده رقیق بعرق باشد
و بحران معتدل برعاف یا به ادرار بول یا
باسهال یا بقی دفع کند و بحران بر بیماریها سر
بخار باشد یا بدمعه یا بصدیه که از گوش پالاید
و بحران بیماریها التهابی دم زدن سفت باشد
و گشادن خون بواسیر اندر بسیاری بیماریها بحران
نیک باشد خاصه کسی را که عادت بوده باشد
و بهترین و تمامترین بحرانها رعافست پس اسهال

پس از قی پس ادرار بول پس عرق و بباید دانست
که بیمار بیماریها را ابتداست و زیادت شدن
وانرا وقت تزاید گویند و نهایت تمامی رسیدن
است وانرا وقت انتها گویند و نقصان گر
گرفتن و آنرا انحطاط گویند و بحران تمام
بوقت انتها باشد و مرگ هم در ابتدا باشد
و هم اندر انتها و هم اندر وقت تزاید و هرگز اندر
وقت انحطاط نه بحران باشد و نه مرگ و هر
بحران که در ابتدای بیماری باشد هلاک کننده باشد
و آنچه در وقت تزاید باشد اگر نیک باشد نباید
باشد و اگر بد باشد بیمار در آن بحران سخت بدحال

ناقص باشد

باشد

باشد و آنچه در وقت انتها باشد تمام بود یا یکبارگی
از خطر بیرون آرد و یا یکبار طبیعت عاجز آید و
بیماری مستولی شود و بیمار هلاک شود و هر بحران
که در روزهای بحران باشد نشان آن باشد که
مادهٔ بیماری سخت بسیار است و طبیعت از گران
باری و بدی ماده مضطرب شده و از بهر اینست
که هرگاه که نشان آن یابند که روز چهاردهم بحران
خواهد بود پس زودتر از آن بحران کند اگر
این روز که حرکت بحران پدید آید از جملهٔ روزهای
بحران باشد چون یازدهم نشان آن باشد که بحران
خواهد بود اگر نیک باشد ناقص باشد از بهر آنکه

سبب زودی حرکت بحران بی طاقتی و اضطراب
طبیعت باشد و هم بدین سبب است که اندر
بیماریها با سلامت بحران بوقت خویش باشد
از بهر آنکه طبیعت بی طاقت و مضطرب نشود و
علی الجمله حرکت بحران پیش از وقت انتها یا به
سبب قوت بیماری و عاجزی طبیعت باشد
یا به سبب بیرونی که طبیعت را بی هنگام بجنباند
چون عرضی از اعراض نفسانی یا طعامی یا اثری
نه بوقت و نه لایق حال و هرگاه که روزی بحران
نیک توقع کند علامت بد پدید آید سخت بد باشد
و بباید دانست که از روزگار بیماری بعضی روزها

که رو

که روز بحران باشد از آن ایام الباحوریه گویند
و بعضی روزها خبر دهنده باشد که بحران خواهد بود
و کدام روز خواهد بود و از آن ایام الانذار گویند
و بعضی روزها اندر میان این روزها باشد که
نه روز بحران باشد و نه خبر دهنده از بحران از آن
ایام الواقعة فی الوسط گویند و بحرانها را حرکت
قوی تا روز چهاردهم باشد و تا روز بیستم بدان
نزدیک باشد پس هر روزی که پس تر باشد بتدر
قوت بحران ضعیف تر باشد تا تمام چهل روز حاصل
آنکه بحرانها را صعب و قوی تا روز بیستم باشد و آنچه
پس از این باشد آهسته تر باشد و بقراط پس از چهل روز

بح

هیچ روزی را بحران نشمرد مگر روز شصتم و هفتادم
و هشتادم و روز صد و بیستم از بهر آنکه قوت بحرانها
بیست گانه تا صد و بیست روز باشد لیکن این نیز
نادر باشد و پس ظاهر نباشد و بباید دانست که بعضی
از بحرانها به چهار روز باشد و بعضی به هفت روز و
بعضی به بیست روز و قوت بحران چهارگانه تا بیست
روز تمامتر باشد و از پس بیستم ضعیف‌تر باشد لیکن
از آن بیرون نشود که از جمله روزها خبر دهنده باشد
و قوت بحران هفتگانه تا چهل روز باشد پس ضعیف‌تر
شود پس قوت بحران بیست گانی را باشد تا صد و
بیست روز بحران یا از پس هفت ماه باشد یا از پس

هفت

هفت سال یا از پس چهارده سال یا از پس بیست
و یک سال و بحران همه بیماریهای حادّه بیشتر اندر
روزهای طاق باشد و بدین سبب است که بحران
تب غب روز پانزدهم بیشتر از آن چشم دارند که
در چهاردهم و اندر بیشتر بیماریهای دوری تبها همچو
عدد روزهای بحران باشد مثلاً هفت دور تب غب
همچو هفت دور نوبت محرقه باشد و اندر بیماریهای
مزمنه عدد ماه و سال همچون عدد روزهای بیماریهای
حادّه باشد مثلاً اندر تب ربع سوداوی و بعضی
هفت ماه همچون هفت نوبت غب باشد و
روزها خبر دهنده از بحران بیماریهای مزمنه هم

برقیاس روزهای فرو هشته از روزهای بیماریهای
حادّه باشد و اندر بحرانهای بیماریهای مزمنه نیز تقدّم
و تأخّر افتد همچنانکه اندر بحرانهاء بیماریهای حادّه افتد.
یاد کرده آمده است و روزها که بحرانها بی‌وقت
آید از ایّام الواقعه فی الوسط گویند. و آن روز
سیم و پنجم و ششم و نهم و سیزدهم است امّا بحران
روز چهارم هرگاه که از وقت خویش بگردد یا روز
سیم باشد یا روز پنجم و بحران روز نهم که از وقت
خویش بگردد روز هفتم آید یا روز یازدهم و از ایّام
الواقعه فی الوسط روز نهم قوی‌تر است پس پنجم
پس سیم و روز سیزدهم ضعیف است و روز ششم

بحران

بحران کند و لیکن بد و هرگاه که از بیماریهای حادّه
روز نخست و اثر نضج پدید آید بحران روز چهارم باشد
و اگر بیماری سخت گرم و سریع الحرکه باشد بحران روز
سیوم باشد و اگر آهسته‌تر باشد روز پنجم و اگر روز
اندر روز چهارم باشد و بیماری گرم باشد بحران روز
هفتم باشد و اگر آهسته‌تر باشد روز نهم و اگر روز اندر
روز چهارم باشد و نشانها بد نماید بحران روز ششم
باشد و اگر روز اندر هفتم باشد بحران اندر یازدهم
یا چهاردهم باشد و اگر روز یازدهم نوبت زودتر آید
و تب گرم‌تر باشد و اثر نضج پدید آید بحران اندر چهاردهم
باشد و اگر نشان نضج اندر چهاردهم باشد بحران اندر

هفدهم یا هژدهم یا بیستم یا بیست و یکم و بیشتر اندر هم
باشد و همچنان که روز چهارم انذار به روز هفتم کند
یازدهم انذار بچهاردهم کند و هفدهم انذار به بیستم یا
بیست و یکم کند و باشد که اثر نضج اندر هفدهم بدید آید
ضعیف باشد بحران از بیست و یک درگذرد و بچهل روز
رسد و روز بیستم انذار به روز چهلم کند و از ایام الواقعه
فی الوسط هر گاه که نشانها که روز سیوم بدید آید بد
باشد بحران بروز هشتم کند و روز پنجم بروز نهم انذار کند
لیکن اگر نشانها بد باشد بحران در هشتم کند و روزها که اندر
وی بحرانها باشد نیک تمام یا ناقص جمله بیست و پنج
روز است سیوم و چهارم همچنین بترتیب تا روز هفدهم

ولی

نوزدهم و بیستم و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و
هفتم و بیست و هشتم و سی و یکم و سی و چهارم و سی و
هفتم و چهلم و گروهی روز اول و دوم از جملهٔ روزها
بحران شمرده اند از بهر آنکه حمی یومی روز نخست تا روز
دوم بگذرد و از بهر آنکه گذشتن از تغیر حالی باشد از آنرا
بحران گفته اند و گروهی دیگر گفته اند که از پس چهل روز بحران
نباشد لیکن بیماری بتحلیل گذرد و آن روز بیستم تا تمام
چهل روز دوازده روز است که در وی بحران باشد
روز بیست و دوم و بیست و سیم و بیست و پنجم و بیست و
ششم و بیست نهم و سی ام و سی و دوم و سی و سیم
و سی و پنجم و سی و ششم و سی و هشتم و سی و نهم و از جهت

بیان نعوت این روزها شرح ساخته آمده است
و نام روزها که در وی بحران نیک باشد بسرخی نوشته
آمد و روزها که در وی بحران گاهی بود و گاهی نه به سبزی
و روزها که در وی بحران بد باشد. یا ناقص بسیاهی
و روزها که در وی بحران نباشد هم بسرخی تا ز قرائت
این کتاب زود ظاهر شود بتوفیق الله و عونه والله اعلم
روز ۱ و ۲ و ۳ بسیار باشد که بیماریها و تبها که سخت
گرم باشد اندرین روز بحران کند روز ۴ بحران است
و خبر دهنده از بحران روز ششم یعنی تیز اگر نشانها که در
روز چهارم پدید آید نیک نباشد بحران روز ششم پدید
آید و اگر نشانهای نیک باشد تمامی این روز هفتم باشد رو

۵ اندرین روز بحرانهای نیک بسیار باشد روز ۶
اندرین روز بحران نیک نادره باشد. و اگر باشد
با رنج و خطر باشد و نکس افتد روز ۷ هر بحران که
اندرین روز باشد بی رنج و بی خطر باشد و او ضد
روز ششم است روز ۸ روز بحران نیست و اگر
نادر بحران کند نیک نباشد روز ۹ روز بحران است
و حکم این چون روز سیوم است و پنجم و خبر دهنده است
از روز چهارم و از روز ششم و هفتم روز ۱۰ همچون
روز هشتم است روز ۱۱ همچون روز سیوم و پنجم
و نهم است و خبر دهنده از روز چهاردهم روز ۱۲
همچون روز هشتم است روز ۱۳ در حد او میانه است

نه از روزها که طبیب این روز توقع بحران کند و
از جمله روزهاست که در وی بحران باشد روز ۱۴
روز بحرانست و پس از روز هفتم هیچ روزی قوی
تر ازین روز نیست روز ۱۵ اندرین روز بحران
کم باشد و اگر باشد نیک نباشد روز ۱۶ همچون
روز هشتم و دهم است ۱۷ همچون نهم است و نیز
دهنده از بیست و یکم ۱۸ اندرین روز بحران کمتر
از آن بود کاندر هفتم و اگر باشد نیک نباشد ۱۹
اندرین روز بحران کم باشد و اگر باشد بد باشد ۲۰
روز بحرانست از چهارده هم گذشته هیچ روز قوی تر
از وی نیست ۲۱ روز بحرانست لیکن اندر بیستم

پس از آن باشد کاندرین روز ۲۲ روز بحران نیست
۲۳ روز بحران نیست ۲۴ روز بحران است
و از پس بیستم هیچ روز قوی تر ازین روز نیست ۲۵
روز بحران نیست ۲۶ روز بحران نیست ۲۷
روز بحرانست و پس از بیست و چهارم هیچ روز قوی تر
ازین روز نبود ۲۸ روز بحران نیست ۲۹ روز بحرانست
۳۰ روز بحران نیست ۳۱ روز بحران نیست ۳۲
روز چهارم روز بحرانست و آنچه پس ازین باشد
ضعیف تر باشد ۳۳ روز بحران نیست ۳۴
روز بحران نیست ۳۵ روز بحرانست ۳۶ روز
بحران نیست ۳۷ روز بحران نیست ۳۸

روز بحران نیست   روز بحران نیست

روز بحرانست هر بحرانی که پس از این باشد ضعیف
باشد چون یاد کرده آمده است که نامهای روزهای
بحرانی و غیر بحرانی کدامست و بکدام رنگ نوشته آمده است
از رنگهای این شرح قوت روزهای بحرانی و ضعیف
آن بی هیچ اندیشه معلوم کرد و ذکر روزها که در وی
بحرانهای تمام و نیک باشد کدامست و چنداست و آن
روز چهارم و هفتم و چهاردهم و بیستم و بیست و یکم
و بیست و چهارم و بیست و هفتم و چهلم جمله یازده روز
باشد و روزها که در وی گاهی بحران باشد و گاهی نه
کدامست و چنداست و آن روز سیوم و پنجم و نهم و

و یازدهم و سیزدهم و هفدهم جمله شش روز است
و روزها که در وی بحران ناقص باشد یا بد باشد
و با رنج و با خطر کدامست و چنداست و آن ششم و هشتم و
دهم و دوازدهم و پانزدهم و شانزدهم و هژدهم
و نوزدهم جمله هشت روز باشد روزها که در وی بحران
نباشد بیست و دوم است و بیست و سیوم و بیست و
پنجم و بیست و ششم و بیست و هشتم و بیست و نهم و سی ام
و سی و دوم و سی و سیوم و سی و پنجم و سی و ششم
و سی و هشتم و سی و نهم جمله سیزده روز باشد و تمامی
سی و هشت روز باشد بجز روز اول و دوم و تمامت
چهل روز یا بیشتر یاد کرده آمده است والله اعلم

باب چهارم اندر نشانهای سلامت و
امیدواری بیمار هرگاه که بیمار به پشت باز نیوفتد
وزود به پهلو تواند خفت واندر بستر به نشیب
فرو نرود و خود از پهلو بدیگر پهلو تواند گشت
وبران شکل خسبد که اندر تن درستی عادت داشته
است این همه نشان قوت طبیعت باشد وامید
واری خاصه که دم زدن بیمار طبیعی باشد ونبض
قوی باشد واگر بیمار پرهیز میکند وبیماری زیادت
نمی شود نشان درست باشد از قوت طبیعت واز
امیدواری وخواب یافتن بشب وبامداد که از
خواب بیدار شود آسوده تن بودن وخاستها از

ونظر

ونظر همچون نظر تن درستان نشان سلامت دماغ باشد
وعطسه از پس سرسام نشان پاک شدن دماغ بود
وهیات ورنگ روی بر حال خود بودن سهولت
بیماری باشد خاصه اگر دیگر نشانها نشان سلامت
باشد وهمواری حرارت تب اندر همه تن نشان
سلامت باشد از بهر آنکه معلوم کرده که اندر احشا
اماسی نیست اندر تب مطبقه ناقص اندر روز بحران
نشان پاک شدن عروق باشد از عفونت واندر
تب صفراوی بثرها که از آن تب خاله گویند نشان خیر
باشد واندر تبها گرم رعاف وقی واسهال وادرار
بول وعرق اندر روز بحران نشان سلامت باشد و

واندر همه بیماریها شهوت طعام نشان قوت معده
و سلامت جگر و دیگر احشا باشد باب پنجم

اندر شناختن علتها که بدیگر علت زایل شود

هرگاه که خداوند تب گرم را گوش گر شود پس
اسهال صفراوی اتفاق افتد کری زایل شود و هم
چنین درد چشم باسهال صفراوی زایل شود و حکم
بود که خداوند اسهال صفراوی را گوش گر شود
اسهال باز ایستد از بهر آنکه صفرا و مادهٔ صفراوی او
بسوی بالا نهد و اگر خداوند استسقا را اسهال طبعی
افتد یا رطوبتی از ناک برود علت او بدان زایل شود
و صرع به تب ربع زایل شود یا سهل تر گردد و سودا المزاج

سرد که در معده و احشا باشد هم تب زایل شود و
و اگر خداوند ذات الجنب را بر پای جراحتی پدید آید
و آنچه بر وی برآید نشان نضج دارد و علامت آن باشد
که ماده باطراف انتقال کرده است بدفع طبیعت
و اگر همچنین خداوند ذات الریه را اندر بن گوش
یا اندر حوالی سینه و سر پهلو ریشها برآید دلیل بحران
انتقال باشد و امید سلامت باشد لیکن ریشها
بسبب بدی مادهٔ ناسور شود و اگر خداوند مالیخولیا را
و خداوند برسام را بواسیر پدید آید بحران انتقال
باشد و علت بدان زایل شود و من دیدم که خداوند
مالیخولیا را بر پای ریشته برآمد مالیخولیا بدان زایل شد

واگر خداوند خناق و ذبحه را بر سینه اماس و سرخی
پدید آید بحران انتقال باشد و طبیعت ماده را
بظاهر دفع میکند و همچنین اگر بر ظاهر حلق و زبان
اماس پدید اید نشان سلامت باشد و اگر خداوند
سرفه کهن را اندر خایه اماسی پدید آید سرفه زایل
شود از بهر آنکه اندامهاء دم زدن را با اندامهای
تناسل مشارکت است و اگر خداوند دار الثعلب را دوالی
پدید آید دار الثعلب زایل شود از بهر آنکه ماده بد
انتقال کرده باشد و همچنین اگر خداوند درد گرده را
و درد اندامها و نقرس را دوالی پدید اید ماده انتقال
کرده باشد و علت زایل شود و اگر خداوند خناق

امتلایی

امتلایی را عطسه پدید آید خناق زایل شود ۰

باب ششم اندر شناختن حالها که اندر تن مردم پدید آید و نشان بیماری باشد که خواهد بود

هرگاه که اندر تن و چشم و روی اختلاج بسیار افتد
بیم لقوه باشد و اگر عضوی دیگر باشد بیم باشد که
اندران عضو تشنج افتد و هرگاه که چشم و روی سرخ
می شود و از چشم آب بسیار می آید و روشنایی
آفتاب نخواهد که ببیند و از دیدن آن حذر کند
بیم سرسام باشد سرگشتن پیوسته و کابوس بسیار
مقدمه صرعست اندوه مندی و ناخوشدلی پیوسته
بی سببی مقدمه مالیخولیا باشد و دیدن خیال پشه پیش

چشم یا چون دودی مقدمهٔ آب باشد درد شقیقهٔ
صعب و صداع پیوسته بیم کننده باشد بعلت
انتشار یا بآب کسلانی و کندی حاسها و اختلاج
همه اندامها که پیوسته باشد مقدمهٔ سکته باشد
بسیاری زکام و نزله بیم کننده باشد بعلت ذات
الریه و سل عرق آمدن بسیار از همه تن یا نشان
امتلا باشد یا نشان رقیق شدن اخلاط و بیم کننده
باشد بتبهای عفونی عرق آمدن ناخوشبوی بیم
کننده باشد بتبهای عفونی امتلاء مفرد بیم کننده
باشد بسکته یا بدآنچه خون از گلو برآمدن گیرد بعقب سل
ناخوش بوی نشان تخمه باشد بول ناخوش بوی

بیم کننده باشد بتبهای عفونی سقوط شهوت
و تکسر و الم باشد کی نشان امتلا و مقدمهٔ بیماری با شد
شهوت شهوت با منش کشش و تولد باد تا اندر
شکم مقدمهٔ قولنج باشد شهوت طعام فزون از عادت
نشان سوء المزاج باشد اندر معده یا مادهٔ سقوط
شهوت بی تولد بادها اندر معده یا مادهٔ بلغمی
بود نشان گرمی فم معده باشد آرزوی ترشیها
نشان تولد صفرا باشد اندر معده آرزوی تیزیها
نشان تولد مادهٔ غلیظ باشد اندر معده سرخی چشم
و تیرگی رنگ روی و تنگی نفس و گرفتگی آواز مقدمه
سدام باشد بسیاری دملها نشان خراجی بزرگ باشد

بسیاری غده ها مقدمهٔ دبیلهٔ عظیم باشد بهق اسپید
وبسیار مقدمهٔ برص باشد خستان پیوسته مردم تن
درست را بیم کشته باشد. برگ مفاجات گرانی
خمنده و تمدد که اندر جگر باشد و میل بسوی پهلوها
و پشت وارد و نشان علتی باشد اندر جذبه جگر سفیدی
ثقل و اندکی آن نشان سده باشد و مقدمهٔ یرقان
اماس پشت چشم و دست و پا نشان ضعیفی جگر و مقدمهٔ
استسقا باشد گرانی و تمدد و بتی گاه نشان افتی باشد
اندر گرده اسهال که معده را بسوزاند بیم کشته باشد
بیخ امعا سوزانیدن آب تاختن بیم کشته باشد و اگر
اندر مثانه ریشی پدید آید خاریدن مقعد آنجه و سبب

کی

کرم خورده باشد مقدمهٔ بواسیر باشد باب
هشتم اندر شناختن وقت مرگ اندر تبها و نوبتها
اندر بیماریهای حاده صعب و کشنده اندر وز میرند
که اندر بیماریهای محرقه سلیم بحران نیک باشد و اندر
بیماریهای محرقه و آنچه بدان ماند اندر اینها نوبت میرند
و نشان مرگ آن باشد که عقل شوریده شود و تا مه
صعب خیزد و با ضعف و غنودن پدید آید و درد سر
و تاریک شدن چشم تولد کند و دل درد خیزد و بسیار
بیقرار گردد و هلاک شود و اندر تبهای بلغمی اندر
اول نوبت میرند و نشان مرگ آن باشد که حرکت
سرها دراز گردد و گرم نشود و نبض ضعیف و متفاوت

بماند وکسلان و سُبات بدید آید و درین میان
هلاک شود در جمله مرگ آن ساعت باشد اندر روز
و اندر وقت تب که اعراض تب و بیماری بدید آید
و صعب ترین بدید آمدنی اگر اندر ابتدای نوبت تب
باشد یا در تزاید یا در انتها و اگر علامتهای بد نه اندر
وقتها بدید آید که یاد کرده آمده مگر باید ترسیدن و هم
بیماری که اندر ابتداء تب یا اندر وقت تزاید بمیرد
بیشتر اندر تبها میرد که سبب آن اماسی باشد اندر اندا
اندرونی و اندرین وقت ماده در حرکت اید و روی
بدان موضع نهد و الم زیادت کردد و آسیب آن
باز دید یا اندر بیماری که ماده آن سخت بد باشد و بسیار

باشد

باشد و طبیعت از حرکت آن هزیمت کند و حال طبیعت
بدان ماند همچون آتش اندک باشد که در هیزم بسیار فرو
میرد یا چون حال کسی که او را کلو بفشارند و اندر
وقت انتهاء تب نیز میرند و هم بسبب اگر طبیعت
از ماده هزیمت شود و بنادر اندر وقت انحطاط تب
نیز میرند لیکن درین وقت جز بسببی قوی که اتفاق افتد
نمیرند چون اسهالی قوی یا غشی عظیم در جمله بسببی از
اسباب نفسانی چون غمی عظیم و شادی عظیم و آنچه بدین
ماند و یا بسببی از انواع دیگر چون طعامی و شرابی
بسیار ناموافق و بخت عرق تیز کند پس بمیرد و حقیقت
آنست که این انحطاط ضرر باشد و آسیبی نباشد و نکس

قوتها ضعیف شده باشد و حرارت غریزی تحلیل پذیرفته
و نبض ضعیف و آهسته شده بدان ماند که تب اندر
انحطاط است و نباشد از بهر آنکه اندر انحطاط راستی
قوتها باز آید و حرارت غریزی را برافروزد و نبض
قوی‌تر گردد و بنظام باز آید اما اندر آبله در وقت
انحطاط بسیار میرند و بیشتر باسهال میرند و سبب آن
بسیاری ماده باشد و تباه شدگی همه اخلاط و این چنان
باشد که بعضی آبله بظاهر تن بیرون آید و بعضی دیگر باز اندرون
بازگردد و اسهال تولد کند و احشا را بیرنگاند و می
گدازد تا هلاک شود و علامتهای بد اندر بیماریهای دیگر
اندر چشم و بینی و گوش و پیشانی و اصداغ پدید آید

چشمها

چشمها دور اندر افتد و بینی باریک شود و سرد شود
و باشد که سر بینی کبود شود و یا سیاه و گوش
همچنین سرد و منشنج شود و ناخنها کبود شود و
پوست پیشانی کشیده شود چنانکه مثلا پوست
بگیرند و بر چیزی پوشند تا خشک شود و پوست
پیشانی بر استخوان همچنان شود این همه نشان سرد
شدن خونست و فرو مردن حرارت غریزی و نارسیدن
باطراف و باشد که سیاهی چشم سوی بالا شود و سپیدی
برآید و از جمله علامتهای بد آنست که بیمار به پشت
باز افتد و دستها فرو گذارد و جنبش فرود آید اندر
هستی و دندان برهم ساید و صریر کند و بعضی را باشد

که لب زیرین بر جهد و دندانها که پوشیده بودی
برهنه شود و چشمها گشاده بماند و بعضی باشد که دست
حرکت کردن گیرد چنانکه کسی مگس پیش چشم همی چیند و بعضی
انگشت بدیوار می مالند چنانکه کسی کاه از دیوار بیرون
کند و بعضی انگشت بر جامه می مالند چنانکه کسی زیر از
جامه بر چیند این همه نشانهای بد باشد و نشان نزدیکی
وقت مرگ تمام شد بخش نخستین بعون الله و توفیقه

بخش دوم از کتاب این بخش مشتمل است بر
هفت مقاله و اندر هر مقالتی و هر بابی نکته که از آن
مقصود آن نکته باشد و در بیشترین کتبها اگر بجویند نیابند
و غرض اهل علم تحصیل از مطالعت کتب این نکتها است

هر یک بشرحی که بدین کتاب لایق باشد یاد کرده آمده
است چنانکه مقصود و مفهوم گردد و چیزی پوشیده
نماند انشاء الله تعالی **مقالت نخستین** اندر وصیتها که
طبیب را گوش بدان باز باید داشت اندر علاج

مقالت دوم اندر اشارت کردن بعلاج بیماریهای
اندامها از سر تا پای و این هژده بابست **باب ۱**
اندر بیماریهای سر و دماغ **باب ۲** اندر بیماریهای
چشم **باب ۳** اندر بیماریهای گوش **باب ۴**
اندر بیماریهای بینی **باب ۵** اندر بیماریهای دهن
و زبان و دندان و حنجره و حلق **باب ۶**
اندر زکام و نزله و سرفه و شوصه و ذات الجنب و ذات الریه

وضیق النفس باب ۷ اندر بیماریهای دل
باب ۸ اندر بیماریهای معده باب ۹
اندر انواع اسهال باب ۱۰ اندر انواع قولنج باب ۱۱
اندر بیماریهای مقعد باب ۱۲ اندر بیماریهای جگر
باب ۱۳ اندر بیماریهای سپرز باب ۱۴
اندر انواع یرقان باب ۱۵ اندر انواع استسقا
باب ۱۶ اندر بیماریها که در گرده و مثانه و خصیه و ذکر
پدید آید باب ۱۷ اندر بیماریهای زنان باب ۱۸
اندر اوجاع مفاصل و نقرس و دوالی و داء الفیل
مقالت سیوم اندر اوجاع تبها و حصبه و آبله
و مانند آن مقالت چهارم اندر آماسها و ریشها

و جراحتها

و جراحتها مقالت پنجم اندر علاج شکستن استخوان
و کوفتگی و بیرون آمدن بندها از جای خویش ؛
مقالت ششم اندر تدبیر زینت و پاک داشتن ظاهر
تن مقالت هفتم اندر علاج زهرها مقالت نخستین
اندر وصیت اطبا که به نزدیک بیمار آیند پس از آنکه
شرطهای امانت و دین و شفقت مردمی بجای آورده باشند
و چشم و گوش و دست و زبان از همه ناپسندیدها نگاه
داشته باشند نخست باید که نوع بیماری و حقیقت آن بدانند
بدان طریق که اندر بخش نخستین ازین کتاب یاد کرده آمده است
پس احوال از روز و روز گذشته بپرسند و بدانند تا قوت
بیماری امروز همچون قوت بیماری روز پیشین است

یا کمتر یا بیشتر و فردا نیز همچنین احوال بپرسند اگر نه روز
هم سان باشد حکم بر بیماری که بنهایت رسیده است
واگر هر روز میفزاید گوید هنوز در تزاید است واگر
هر روزی می کاهد گوید که بیماری در انحطاط است
و به پایان رسیده تدبیرها درخورد آن احوال کند چنانکه
در بخش نخستین از کتاب یاد کرده آمده است و
باید پرسید که بیمار در هیچ عضوی المی می یابد و اگر نه
معلوم کردد که می یابد بباید دانست که منشأ بیماری
اندران عضو است و اندر آغاز تب ماده بران
عضو ریخته می شود آن عضو را قوت دهد بضمادی
یا نطولی موافق صفت ضماد و نطول بگیرند عدس

قشر

قشر سماق نار پوست گلنار گل سرخ برگ مورد
از هر یکی راستاراست و برابر و به پزند و خرقه بدان
آب تر بکنند و بران عضو می نهند و ثفل آن نیز
ضماد کنند و احوال خواب بپرسند اگر بیمار خواب می
یابد بدانند که دماغ سلامت و آسایشی دارد و امید
داریست و اگر خواب نمی یابد بر خلاف این باشد
و از شهوت طعام بپرسد اگر شهوت بر جا بود بداند
که اعضا را غذا بسلامت امید واری زیادت
کردد و اگر نه و جایگاه خواب لایق بیمار و حال
او فراید ساخت و شربت و دارو و خدمتگاران اختیار
کنند چنانکه باید و اندر بیماری بهار گرم خانه خنک باید

ورنشود و بیمار را بجامهٔ پوشیده ندارد تا راحت
هوا و خنکی آن بدل او همی رسد و تن او سرد نشود
و حرارت باندرون باز نگردد و اگر بیمار کودک یا
اهل تنعم باشد و با قوت ضعیف باشد و چیزی آرزو
خواهد متابعت آرزوهای او باید کرد از انواع
و یا مانند آن چیزی دادن اندک اندک و باید داشت
که حال قوت اندر بیماری همچو حال توشه است اندر سفر
همچنانکه مسافر اندر سفر توشه نگاه دارد تا سفر بدان تمام
کند طبیب باید که بغایت سوی نگاه داشتن قوت بیمار
کند تا بیماری بدان به پایان رسد و بدین سبب گاه
گاه باشد که طبیب را حاجت آید که بیمار را چیزی دهد که

داند که سبب بیماری بدان زیادت شود لیکن بدان
ننگرد بنگاه داشتن قوت مشغول باشد و این چنان
باشد که اندر تب محرقه بیمار را غشی افتد طبیب اندر آن
حال بحرارت تب ننگرد و نان در شراب تر کند و بدو دهد
تا بقوت باز آید و همچنین اندر قولنج سرد هرگاه که درد
سخت پدید آید طبیب داروی مخدر کننده دهد تا بیمار
از درد بیخبر شود بدین طریق عارضهٔ قوی زایل کند
چون بعلاج واجب باز آید و آنجا که قوت قوی باشد
و باستفراغ حاجت آید هیچ توقف نباید کرد و آنجا
قوت ضعیف باشد لخت لخت نگاه بقوت باید کرد و پس
استفراغ و آنجا که تمام باستفراغ حاجت آید بیکبار به

طبیعت الحاح نشاید کرد و بتفاریق استفراغ باید کردن
اگر بیمار خطرناک باشد و ایمن نتوان بود که قوت جدا[ن]
پایداری کند که ماده پخته شود زود استفراغ و علاج قوی
باید کرد تا نضج پدید آید پس علاج قوی کند و اندر بیماریهای
کهن هر چند روزی اندر علاج فترتی باید افکند تا هم
قوتی نگاه داشته می آید و بیمار از علاج آسایش می یابد
و طبیعت از پس فترت علاج را قابلتر می شود و دارو
اثر کننده تر آید از بهر آنکه در مدت دراز بسبب مداومت
بر علاج طبیعت با دارو خو کرده میشود منفعت پدید
نیاید و هر چند روزی شربتها اگر چه همه از یک نوع باشند
یکی بدیگر بدل می باید کرد تا طبیعت با یک چیز خو کرده نشود

و هر گاه که طبیعت اندر علاج یک طریق می پیمود هیچ
اثر نبیند بضد آن باز باید آمد و اگر بحقیقت داند
که بر اصولست اگر چه اثر دیر ظاهر شود از علاج بر نباید
گشت و اگر اندر علاج خطایی افتد اثر آن ظاهر نشود
و از آن طریق زود بر باید گشت پیش از آنکه اثر قوی
ظاهر شود و اگر بیمار خفتی یابد بر خلاف قیاس بدان
فریفته نباید گشت و همچنین اگر بر خلاف قیاس عارضه
پدید آید سخت مایل نباید ترسید که عارض زایل شود
و بیمار قوی ترکیب و تن آبادان را استفراغ بیشتر
باید کرد و بیمار نازک و لاغر را علاج بتغییر مزاج باید و
استفراغ کمتر و اندر همه بیماریها دل خوش باید داشت و با

مزاج ایشان باید ساخت و تدبیر قوت دل باید کرد
بهر چه ممکن گردد و غم و دل ناخوشی دور باید داشت
و بعضی را بشارتها و امیدها و بعضی را به زر و جواهر
و غیر آن و بعضی را بحضور دوست و مونس دل
خوش کردن تا شاد و قوی دل گردد و اندر گرما
و سرمای سخت هیچ علاج قوی نشاید کرد و آنجا که به
استفراغ و تغیر مزاج حاجت آید اگر یک چیز باید که
هر دو معنی را شاید غنیمت باید داشت چنانکه اندر تب
صفراوی آب آلوی سیاه و طبیب تا تواند که علاج
بغذا تواند کرد بدارو مشغول نباید بود و تا تواند
که بیک داروی بسیط علاج کند داروی آمیخته نشاید داد

وطب

و طبیب را داروها که مجهولان و پیرزنان ازمایند و
حکایت کنند بکار نشاید داشت و بران اعتماد نشاید
کرد **مقالت دوم** اندر علاج بیماریها از سر
تا پای **باب ١** اندر بیماریهای سر و دماغ سرسام
گرم دو نوعست یکی آنکه مادهٔ آن صفراوی خالص باشد
دوم آنکه صفراوی با خون آمیخته باشد و غلبهٔ خون باشد
اما آنکه ماده آن صفراوی خالص باشد بلغت یونانی
فرانیطس گویند و بپارسی سرسام خوانند و سام بلغت
متقدمان اماس است یعنی سر اماس و این از بهر آن
گفته اند که این علت اماسی باشد اندر گوهر دماغ یا اندر
غشاء دماغ باشد و ترجمهٔ فرانیطس هذیانست و سبب

و سبب این علت بسیاری صفراست اندر تن و
بسیاری بخار آن به دماغ براید علامتها تب گرم و درد
سر و بیخوابی و هذیان و اختلال عقل و تشنگی و خشکی
دهان و تلخی و درشتی و زردی زبان باشد علاج
صندل سپید و اندکی کافور بگلاب سوده و سرکه بر
چکانند و می بویانند و خرقه کتان بدان تر میکنند و بر
پیشانی و صدغ او می نهند و همچنین سرکه و گلاب و
روغن گل بهم امیخته می بویانند و بر پیشانی و صدغ
او می نهند و پای او در آب گرم می مالند و می شویند
و طبیع را الحقنهٔ نرم یا شیاف که از بنفشه یا طبیخ بنفشه
و بابونه و شکر و سقمونیا ساخته باشد فرو دارند والله اعلم

صفت

صفت حقنهٔ نرم بنفشه ده درم نیلوفر ده درم
عناب بیست عدد سپستان چهل عدد بابونه ده درم
همه را اندر یک من آب بپزند تا دو بهر برود پالایند
و هفت درم روغن گل یا روغن بنفشه و یک وقیه
شکر سرخ اندر پنجاه مثقال ازین مطبوخ کنند و حقنه
کنند و اگر از حقنه و شیاف مانعی باشد بیمار را آب مایین
و شیرخشت و هند یا طبیخ خرمای هندی و آب میوه ها
و هر شب دو درم اسپغول اندر جلاب خام و آب
انار ترش می دهند و هوای خانه خوش باید و اندر
تاریکی و روشنی معتدل و دیوار خانه ساده نقش و صورت
و کتابت هیچ نباید و نزدیک بیمار برگ بید شسته و نیلوفر

وبنفشه ومیوه های خوشبوی وخنک باید وشربت از
جهت تسکین حرارت آب تخم خرفه وشراب غوره و
شراب ریواج وشراب حماض وترنج وشراب صندل
وآب کدو باآب غوره آمیخته واندکی شکر بر نهاد
واز جهت نرم داشتن طبع شراب آلو وشراب خرما
هندی وشراب بنفشه وآب خربزه هندی وآب میوه ها
واگر حرارت بی اندازه باشد پس ازانکه استفراغ کرده
باشند قرص کافور دهند وهر روز که تب گشاده شود
پای ازبن ران تا شتالنگ ببندند چنانک از رنج بستن
اندکی آگاه شود ویک زمان اندر آب گرم نهند وبالند
وپس بگشایند وبستن ازبن ران آغاز کنند وگشادن

ازسوی شتالنگ وخوره از جهت نرم داشتن طبع از
عدس والوی سیاه وزرد وآلو وخرما هندی واز
ماش مقشر واسفناج وازکشک جو همه بشیره مغزبادام
وشکر واندر ترشیها برگ چغندر درافکنند وبه شکر چاشنی
دهند وبجهت بازگرفتن طبع ازنار دان وزرشک وآب
سیب ترش وآب آبی ترش وآب غوره همه بشیره مغز
بادام بریان کرده واگر اندر هر روزی دو درم تخم
خشخاش کوفته درافکنند صواب بود واز جهت تسکین
حرارت وصفرا وخون طفیشل ازعدس مقشر وزیره با
دغاب دردی بچه سرسام خونی این علت بلغت
یونانی فلغمونی گویند علامتها سرخی زبان ورگها ممتلی

وتب گرم ولازم وگرانی سر ودرشتی زبان ونبض
سریع وصلب باشد وزبان بگیرد ودروشنایی
نخواهد **علاج** فرق میان علاج این وعلاج
فرانیطس آنست که این علت را نخست فصد کنند
ویا حجامت ودیگر علاجها بدان نزدیک باشد
ونیز باشد که بحقنهٔ قوی تر یا به مسهلی قوی تر حاجت
آید **سرسام سرد** این لیثرغس گویند وماده آن
بخاری باشد از بلغم عفن که بدماغ برآید وسبب
آن تخمه وبسیار خوردن بود از طعامهای سرد وتر
چون ماهی تازه وگوشت گاو وباقلی وپیاز نپخته
وخام ومیوهای تر وفقاع ومستی متواتر **علامات**

غلبه

غلبهٔ خواب وفراموشی کاری وصداع نرم وتب آهسته و
نبض متفاوت وبول غلیظ وخام وسفید وبسیاری
آب دهان **علاج** نخست حقنهٔ تیز با شیافی تیز
نهادن پس قی فرمودن پس ایارج فیقرا وشحم حنظل
ترکیب کرده اندر مطبوخ افتیمون دادن پس به
بامداد گل انگبین یا مصطکی وافسنتین دادن وتعاهد
بروغن قسط ومانند آن مالیدن واگر تب آید کشکاب
دادن بودنهٔ کوهی وزوفا وخشک وتخم کرفس و
بادیان وسعتر ومانند آن دروی پخته واگر تب گرم
تر باشد بادیان تر وبرگ کرفس وقدری نخود اندر
وی پزند **صفت حقنهٔ تیز** بگیرند شحم حنظل افتیمون

از هر یک مشتی بسفایج نرم کوفته دو مشت پودنهٔ کوهی
یک مشت بپزند چنانک ریخت و بپالایند و ده درم
پودنه اندر ده درم آبکامه حل کنند و ده درم روغن
زیت و ده درم فانید برافکنند و بکار دارند و شیاف
از رب تراشیده و یا از صابون و یا از شحم حنظل
و بوره و نمک و فانید سرشته بنهند و پس از آنکه همه
استفراغها کرده باشند بخار سرکه و پودنه و حاشا از
وی پخته به بینی او میرسانند و بداروهای لطیف
کننده غرغره فرمایند و بلبل و چند بیدستر بیا
تا عطسه آرد و در هیچ وقت نگذارند که در خواب
غرق شود و فلافلی و سنجرنیا و مانند آن میدهند

واگر دراز کرد و چند بیدستر با نکبین سرشته بدهند
و ضمادی از چند بیدستر و سعتر و پودنهٔ کوهی و حاشا
بسرکهٔ عنصل سرشته بر سر او نهند. و سطولی از بابونه
و پودنه و نمام و حاشا و مرزنگوش و شبت
بکار دارند و موی سر مردم سوخته با سرکه سرشته
بر سر و پیشانی مالیدن سود دارد **مالیخولیا**
علت سودایی است و از بهر آنکه گوهر دماغ تاریک
است و گوهر روح نفسانی که اندر دماغ است •
روشن است و سودا خلطی تیره و تاریک هرگاه بخار
سودا اندر دماغ رسد مزاج دماغ تبه کرده و این بخار
با روح نفسانی بیامیزد روح تاریک و تیره شود از

بهر آنکه مردم از هیچ چیز چنان ترسان نباشند که از
تاریکی و از هیچ چیز چنان شاد که از روشنایی سبب
آنکه اندر تاریکی نیک و بد و دوست و دشمن را
نتوان دید و شناخت بدین سبب همیشه از تاریکی
ترسد پس کسی را که تاریکی از اندرون دماغ باشد
ترسان تر باشد از بهر آنکه از تاریکی بیرون بتوان
گریخت و از تاریکی دماغ خود نتوان پس خداوند
این علت پیوسته گرفته باشد و تنگدل اگر ابتداء علت
از دماغ باشد رگ صافن بگشاید تا ماده از دماغ
فرود آید و اگر مراق باشد رگ باسلیق یا اسلیم
و اگر معده ضعیف باشد اندر فصد توقف باید

کرد

کرد و آنرا که فصد کنند خون سیاه باشد نشان آن
باشد که هنوز ماده اندر دماغ است و اندر همه تن
پراکنده نیست رگ پیشانی زدن صواب تر باشد و
داروی مسهل نخست ایارج فیقرا دهند و غاریقون
و افتیمون و حب اصطمخیقون و ایارج لوغاذیا و هر روز
یا هر سه روز معجون نجاح اندر مطبوخ افتیمون میدهند
صفت آن بگیرند غاریقون نیم درم با پشیز و نمک نفطی
نیم درم با بادیان پنج درم بکوبند و برشند و بدهند و
افتیمون کوفته با مویز دانه بیرون کرده برشند و هر
بامداد پنج درم تا ده درم بدهند افتیمون کوفته هفت
درم با سکنگبین برشند بدهند سود دارد و دل را

بشراب لسان الثور و مفرح قوت دهند و اگر مزاج
سرد باشد دواء المسک و مثرودیطوس و تریاق
بزرگ دهند **صفت مفرح** بگیرند بادرنجبویه پوست
ترنج نارمشک بهمنین درونج زرنباد زعفران تخم
بادروج تخم فلنجمشک از هر یکی دو درم مشک تبتی دانگی
وطسوجی هلیله کابلی چهل درم شیر آمله بیست درم هلیله
و بلیله در مقدار دو من آب بزنند تا به نیمه باز آید و
بپالایند و انگبین بر نهند. و بقوام آرند و داروها
بدان بر شنند شربتی دو درم و اگر ماده صفراوی
باشد گرمابه و آب زن فاز بکار باید داشت و
استفراغ بماء الجبن باید کرد و ماء الجبن از سکنگبین

افیتمون

افیتمون باید ساخت و در میانه روز ایارج فیقرا سود
دارد اطریفل چهار درم افیتمون دو درم ایارج فیقرا
درمی بر شنند همه بدهند و اگر معده ضعیف باشد
گلشکر با عود و مصطکی دهند **دیوانگی** علاج دیوانگی
هم ازین نوع باشد کم خوابی را روغن کدو و روغن
بنفشه با شیر دختران آمیخته بر سر می نهند و طبیخ بنفشه
و نیلوفر و برگ عنب الثعلب و برگ بید و کوک
و خشخاش و بابونه و کشک جو و تراشه کدو بر سر می
نهند و شراب خشخاش دهند **سبات** این علتی است
که بیمار چون خفته باشد **علامت** اگر بیدار کنند زود
بیدار شود و سبب آن بخارهای تر و گرم باشد و اگر

دیر بیدار شود سبب رطوبتهای غلیظ باشد اندر
مقدم دماغ **علاج** اگر زود بیدار می شود ایارج
فیقرا و اطریفل کشنیزی دهند و اطراف ببندند
و می مالند و طبیخ بابونه می شویند و سرکه روغن
گل می بویانند و اگر دیر بیدار شود بحقنه تیز تخت
استفراغ کنند پس ایارج فیقرا و غاریقون و
نمک ترکیب کنند و بر سبیل شبیاره دهند و بامداد
مطبوخ افتیمون با معجون نجاح دهند و هر بامداد
یک ساعت بر که اسقیل غرغره فرمایند و عرق اسقیل
میدهند و نطول از بابونه و اکلیل ملک و شراب
مرزنجوش و نعنا و سعتر و برگ مورد بر سر می چکانند

و فر

و فرفیون و جندبیدستر و روغن سداب بر صدغ
و بر سر طلی کنند **فراموش کاری** علاج این علت
بعلاج سبات نزدیک است غرغره بخردل و میویزج
و عاقرقرحا و پوست بیخ کبر کوفته و بیخته با انگبین
سرشته سود دارد و ایارج فیقرا با سکنجبین عنصلی
سود دارد و ترنج پرورده و زنجبیل پرورده و معجون
لبان بکار داشتن سود دارد **صفت آن** بگیرند کندر ده
دارفلفل و سعد و زنجبیل از هر یکی دو جزو دارو ها
همه کوفته و بیخته با انگبین بسرشند و در ظرف کنند و چهل
روز در میان جو پنهان کنند پس شربتی دو درم بکار دا
سکته این علتی است که ناگاه افتد و یکبار راه برآید

قوت روح نفسانی از دماغ بهمه اندامها بسته شود
واندامها از کار بماند وحاسها باطل شود وحرکت
دم زدن هیچ حرکت دیگر نماند وبسبب آن غلطی غلیظ
لزج باشد اندر تجویفهای دماغ ومنفذهای او و
بسیار باشد که بسبب سکته غلبه خون باشد چنانکه همه
عروق وشریانات وتجویفات دماغ پر شود و
شرایین بسبب پری حرکت نتواند کرد سکته فرو گیرد
وبعضی طبیبان آنرا اختناق قلبی گویند **علامت**
گرانی سر ودوار وطنین وکسلانی اندر حرکتها وتاریکی
چشم واختلاج همه اندامها وبرهم سودن دندانها در
خواب وامتلاء رگها کردن وسست شدن دست

وپای

وپای این همه از مقدمات سکته باشد وگنگ اندر
سکته نشان زیادت شدن علت ونشان دشواری
دم زدن باشد لیکن اگر دم زدن بی نظام باشد
نشان صعبی علت باشد وآنجا که تهمت افتد که سکته
است بلکه چشم باز گیرد اگر مرده باشد حدقه ناپیدا
باشد واگر سکته بود حدقه برجای بود **علاج** نخست
برنج بروغن سوسن یا روغنی دیگر چرب کنند و
با ایارج فیقرا آلوده کنند وبحلق او فرو کنند باشد که
قی افتد پس حقنه تیز بکار دارند ومهرهای گردن و
پشت او بروغن چرب کرده بمالند وتریاق بزرگ
با مثرودیطوس یا سنجرنیا یا انقردیا دانگ مثقال با

جند بیدستر با سکبینج اندر ماء العسل حل کنند و حلق
او فرو ریزند و موی سر او بسترند خردل و جند
بیدستر با سرکه گرم کرده بسایند و بر سر او طلی کنند
و سداب و مشک و جند بیدستر می بویانند و [illegible]
کلکنک تا آب مرزنگوش در بینی چکانند و قرنفل
و بسباسه و قرنبوا و جوز بوا و وج همه کوفته و گرم
کرده اندر خرقه کنند و بر سر او می نهند و نمک سوده
و گرم کرده بر فرق نهادن سود دارد و پس از آنکه
استفراغها کرده باشند گرمابه خشک و در آب گوگرد
نشاندن سود دارد و هر گاه که سکته گشاده شود بیست
و چهار روز اینچنین علاج میکنند و طعام نخود آب

و شوربا

و شوربا گنجشک و کبوتر بچه دهند با سعتر و دار چینی
و هر بامداد ماء الاصول و هند با و روغن بید انجیر
و روغن بادام تلخ و هر هفته ایارج فیقرا دهند با تخم
و نمک و افتیمون و غاریقون صرع این علتی است
که در وی اندامهای مردم بر هیات خویش نماند و احوال
اندامها از حس و حرکت بی نظام شود و سبب این سده
باشد نا تمام اندر منفذهاء مقدم دماغ و از آن
سبب تشنج پدید آید و اگر سده تمام بودی حس و حرکت
همه باطل شدی و اگر سده نبودی احوال اندامها
حس و حرکت بی نظام نگشتی و سبب آن تشنج است
که دماغ از بخاری و کیفیتی ناخوش که بدو رسد گریزد

جوید و خود را بدان سبب فراهم گیرد و همچنانکه معده
که طعام ناپسندیده خواهد که از خویشتن دفع کند خویشتن را
فراهم آورد و از آن سبب اندر عضلهای چشم و روی
و دیگر اندامها حرکات مختلف و مضطرب پدید آید
و تشنج کند از بهر این گفته‌اند که صرع دماغ را همچون
فواق است معده را و چون معلوم شد که صرع تشنجی
است که نخست اندر دماغ افتد بدان می‌ماند که عطسه
صرع کوچکست و صرع عطسه بزرگ یکی دفع عطسه
سوی سر باشد از بهر آنکه قوت قوی باشد و ماده اندک
و لطیف و دفع صرع بسبب بسیاری ماده و ضعیفی قوت
بهمه جوانب باز دهد تا بخاری بد و کیفیتی ناخوش بدماغ رسد

نیفتد

نیفتد و اگر این بخار پیوسته اندر دماغ بودی صرع لازم
بودی و می‌بینیم که ناگاه پدید آید و زود زایل شود
از این بدانیم که این بخار پیوسته اندر دماغ نیست از بهر
آنکه عارضی که یکبار پدید آید و زود زایل شود سبب آن
ساکن ثابت و متمکن نباشد پس معلوم شد که سبب
صرع ناگاه بدماغ می‌رسد و بیشتری اندر معده باشد
و اندر سپرز و اطراف او و بعضی را باشد که صرع بی‌تشنج
باشد از بهر آنکه ماده رقیق و اندک باشد و سخت بد
نباشد بدان سبب بی‌تشنج بگذرد **علامات** زبان مصروع
زرد باشد و در کنار بن زبان او بثره و از چیزی که موجب
خشم نباشد خشم صعب گیرد و از اعراض مالیخولیا و نفخ

خالی نباشد علاج اولا مصروع خویشتن را از
سرما و گرما نگاه باید داشت و پرهیز کند از آب و گذر با
نشاید نشست و جماع بسی و اندر گرمابه دیر ماندن
و از جایگاه بلند فرو نگریدن و اسب تاختن و نظا
هر چه چشم را خیره کند و طعامهای غلیظ و شیرینی بسیار
همه زیان دارد و کرفس صرع را بجنباند و گوشت بدبو
زیرا که صرع را در حرکت آورد و بلبل و خردل و مانند
آن زیان دارد و گوشت تذرو و دراج و تیهو و کنجشک
و سرخی گوشت بره و قلیه خشک و مرغ بریان و
اسپیدبا با نخود و دارچینی و گشنیز خشک دیگر هر چه
سست زیان دارد و داروهای گرم اندک به

تدریج باید داد و اندر حال صرع اندامهای مصروع را سست
باید کرد و سخت گرفتن و نگاه داشتن و دماغ او
گرم کند چنانکه در علاج سکته گفته آمده است تا زود
بهوش آید و فند بیدستر و حلتیت در ماء العسل گداخته
و بحلق او فرو ریزند و هر دو شب یا هر سه شب نیم
مثقال ایارج فیقرا بدهند و استفراغ بحب قوقایا و حب
اصطمخیقون و ایارج لوغاذیا و مطبوخ افتیمون کنند
و نیز مزاج تریاق اربعه و معجون سیسالیوس و
شرودیطوس و تریاق بزرگ و اگر دو دانگ شحم
حنظل با شرودیطوس ترکیب کنند صواب باشد و
شلیثا با آب مرزنگوش در بینی چکانند و اگر صرع معده باشد

قی فرمایند و ایارج فیقرا پیوسته دهند و این ضماد
بر معده می نهند **صفت ضماد** گل سرخ سنبل مصطکی
قشور کندر کوفته و بیخته بشراب مسکو بسرشته بر معده
نهند و اگر بخار از اطراف بر می اید بگیرند فلفل
فرفیون خردل عسل بلادر همه بسرشند و بر ان
موضع نهند تا ریش کند **صفت معجون سیسالیوس**
بگیرند سیسالیوس عاقرقرحا اسطوخدوس از هر
یکی ده درم و بنج همه کوفته و بیخته به سکنجبین که از آب
بصل الفار و انگبین کرده باشند بسرشند هر بامداد
یکدرم تا یک مثقال بدهند **فالج** این نام تازی است
و در لغت فالج حالی باشد که در نیمه یک چیز پدید آید

وحال

وحال آن نیمه از دیگر نیمه جدا کرده نام این علت
بدین معنی گرفته اند و بدین نام سستی یک نیمه تن خواهند
علامت نبض ضعیف و بطی و متفاوت باشد و
دلیل اندر بشره حالها سفید باشد و سرخ نیز باشد و
سبب سرخی ضعیفی جگر باشد یا ضعیفی کرده یا دردی
سخت یا آماسی و هر گاه که عضوی مفلوج رنگ خویش
باشد و لاغر و کوچک نباشد نشان صعبی علت و ناپذیرفتن
علاج باشد **علاج** تا چهار روز نگذرد و یا هفت روز هیچ
علاج قوی نشاید کرد و اگر علت سخت قوی باشد تا
چهارده روز لیکن اگر حقنهٔ تیز کنند روا باشد و ماء الاصول
که سخت قوی نباشد و سکنجبین عنصلی با اندک زوفا خشک

صواب باشد و از پس چهار روز ایارج فیقرا دهند
با غاریقون و شحم حنظل و نمک دهند پس استفراغ
قوی بحب فرفیون و شیطرج و حب قوقیا یا با ایارج
فیقرا مرکب باید کرد و به طبیخ افتیمون دادن و پس از آن
استفراغ ماء الاصول قوی باید دادن و انگه در
ماء العسل حل کرده دادن و غذا نان با ماء العسل
و طبیخ گندم با انگبین و اگر قوت قوی باشد و اگر ضعیف
گنجشک بریان و دراج و مانند آن و قی کردن و گوشت
روباه یا گوشت کفتار یا گوشت خرگور بپزند و روی
و مهرهای گردن جوان بمالند و خردل بر که سوده بر مبدع
نهند و در مالند سود دارد و پیوسته گوز بوا اندر دهان

دارند و کندر و قرنفل می خایند و زهره کلنگ با شیر
زنان اندر بینی چکانند و عصاره چغندر و عصاره ی
مرزنگوش در چکانند سود دارد و بگیرند نوره نیم
درم نوشادر یکدرم پوست کبر یکدرم بکوبند و به شیر
و با سکنجبین غرغره کنند و تا چهل روز نکنند و هیچ
دارو در بینی نشاید چکانید سرگشتن این علت را تازی
دوار گویند و سبب نیز خوانند و این علتی است
که چون مردم بر پای خیزد چشم او تاریک شود و بیم بود
که بیفتد و چنان نماید که جهان گرد او همی گردد و سبب
خاصترین این علت خلطی باشد اندر تجویف دماغ
و به هر حرکتی بخاری از آن خلط بر خیزد و اندر منفذهای

دماغ بگردد و بسیار باشد که خلط اندر معده باشد یا
اندر رحم یا اندر گرده و مثانه و بسبب مشارکت بدماغ
باید **علاج** اگر ماده اندر تجویف دماغ باشد حب صبر
و ایارج فیقرا و حب قوقایا و حب اصطمخیقون و اگر
بمشارکت معده باشد قی فرمایند و در طعام گشنیز
خشک یا تر بکار دارند و اگر ماده صفراوی باشد
اندر معده پس از قی شراب لیمو و مانند آن دهند
سخت سود دارد و اگر فصل سال و عمر و مزاج بیمار
مساعد باشد آغاز علاج به فصد باید کرد از بهر
آنکه مرکب همه اخلاط خونست و اگر ماده بلغمی باشد
نخست یک شربت سکنجبین یا مثرودیطوس یا تریاق
بزرگ.

بزرگ یا انقرودیا یا یک مثقال سکبینج یا جاوشیر
یا ملیتث اندر ماء العسل بدهند و پس از یک ساعت
فصد کنند اطبا فرموده اند که هر روز یک مثقال
ایارج و نیم مثقال فلفل ترکیب کنند و بدهند تا در
معده دیر بماند و اثر آن قوی تر باشد و بعضی فرموده اند
که ایارج و جند بید ستر به بیاشامیم باید داد از یک درم تا نیم درم
لقوه این علتی است که اندر عضلهای چشم و ابرو و لب
پدید آید و پوست پیشانی از هیئت خویش برود و کژ شود
خداوند این علت آب از دهان راست نتواند انداخت
و باد راست نتواند دمید و اگر سبب لقوه تشنج باشد
حالها درست باشد و عضلهای روی نرم باشد و به یک

چشم فرو سو آمده باشد و غشا رکام فرو او نجته باشد
علاج آن احتیاط آنست که تا چهار روز یا هفت روز
بکذرد علاج نکنند و اکر طبع ممسک بود زود حقنه ر
معتدل طبع فرو آورند و اکر بالقوه علامتهاء فالج
یا علامتهای سکته باشد در حال حقنه تیز یا مسهل قوی
استفراغ کنند یا بحب قوقایا و ایارج فیقرا دهند
و اکر دماغ سخت ضعیف باشد بامداد و شبانکاه شربت
جو و اندکی کشنیز خشک بریان کرده با سنجبین یا بانیز
ولختی روغن کل یا روغن بنفشه بر چکانند و بدهند و
از میوها سیب و آبی دارو و موافق باشد کابوس
این علتیست که مردم در خواب شوند پندارد که چیزی

کران

کران بر سینهٔ اوست و او را می فشارد و نفس او
تنک میشود و آواز نتواند داد و نتواند جنبید و
این علت چون بسیار افتد مقدمهٔ صرع باشد یا مقدمهٔ
سکته علاج اکر خون بسیار دارد نخست رک باید
زدن پس استفراغ کردن با ایارج فیقرا و شحم حنظل
و غاریقون یا بحب اصطمخیقون با ایارج فیقرا و
لوغاذیا و غذا بر دل لطیف و اندک تر تشنج و کزاز
تشنج بر دو نوعست یکی آنکه عضله و عصب عضوی ممتلی
کردد و عضله بهم باز آید و کوتاه شود و پهنا آن
زیادت شود بدان سبب آن عضو را دراز نتوان
کرد دوم آنکه عضلها و عصبها از رطوبت اصلی خالی

شود بدان سبب کی استفراغها و تحلیل بیشتر بوده
باشد سیوم آنکه در باب صرع گفته آمده است
علامت تشنج امتلائی بیکبار افتد و تشنج خشک اندک
اندک و از پس استفراغهای بسیار علاج اما علاج
تشنج امتلائی چون علاج فالج باشد و روغن قسط
و روغن سداب مالیدن و تکمید کردن بنمک سوده
و بزر سپند و اندر طبیخ بابونه و شبت و سعتر و
پودنهٔ دشتی و اکلیل الملک نشاندن و بخار شراب کی
بر سنگهای گرم چکانند به بینی او رسانند و بگیرند روغن
زیت کهن یک رطل بغدادی و موم یک وقیه کندر
و یک وقیه یا بیشتر فرفیون سوده برافکنند و بسرشند

و طلی کنند پس از آنکه بخار شراب بدو رسانیده باشند
از سنگ گرم و تشنج را اندر طبیخ بنفشه و خطمی و برگ
چغندر و برگ کوک و برگ کدو نشانند و مهره‌های
گردن و پشت بروغن بنفشه و روغن کدو چرب
دارند و بنفشه و خطمی کوفته و بیخته اندر موم روغن
سرشته بر سر و گردن او می چکانند و کشکاب با
روغن بادام و شکر دهند و شیرخشت با روغن بادام
و شکر و آب انار شیرین با روغن بادام و شکر و
شوربای مرغ فربه و علاج جنون علاج تشنج
خشک بود خدر خفتن و بیخبر شدن دست و پای را
تازی خدر گویند و پیران و کسانی را که آب سرد بیابد

خورند سدهٔ فالج باشد علاج آن قی کردن و حقنهٔ
تیز و داروهای مسهل استفراغ کردن و مار الاصول
با روغن بادام تلخ دادن و بر طریق علاج فالج
رفتن رعشه لرزیدن دست و پای را بتازی
رعشه گویند و این بیرا زا افتد و کسانی را که آب سرد
بسیار خورند و شراب پیوسته علاج همچون علاج
فالج باشد و باز ایشان از شراب و روغن گل
و روغن مورد بر سر نهادن با اندکی سرکه صداع
و شقیقهٔ گرم علاج این همچون علاج سرسام گرم باید کرد
صداع و شقیقهٔ سرد علاج این همچون علاج سرسام سرد
باید کرد و بقدر حاجت و هر دو باب را تأمل کردن باب

دوم اندر بیماریهای چشم اول رمد اماس طبقهٔ ر
ملتحمه است یکی از بهر آنکه این اماس از درد و خلیدن
خالی نباشد همه انواع درد چشم را رمد گویند و طبقهٔ
ملتحمه ظاهرین است از چشم و گوهر آن گوشتی است سپید
و چرب با عضلهای چشم آمیخته اجزای چشم بدان پوشیده
است و لحام گرفته و استوار شده بدین سبب او را
ملتحمه گویند و گاه باشد که این اماس چنان باشد که
حدقه پوشیده شود و پلک چشم دشوار توان بر
هم نهاد از عظیمی اماس و این کودکان را بیشتر افتد
علامت درد یا سوزش نشان مادهٔ صفرا باشد
گرانی سر و چشم نشان بسیاری ماده و سرخی و تری چشم

نشان غلبهٔ خون باشد و اگر سرخی باشد و بدان تری
نباشد نشان غلبهٔ صفرا باشد و اگر تری بسیار باشد و
سرخ نباشد نشان بلغم باشد و اگر سرخی و تری کمتر
بود نشان سودا باشد **علاج** اگر نشان غلبهٔ خون ظاهر
باشد نخست رگ قیفال زنند. از آن جانب که رمد باشد
پس طبع را نرم کنند به آب میوه‌ها و اقراص بنفشه و اگر تب
صبر و فیقرا و حب قوقایا و حب الذهب و اگر نشان
غلبهٔ صفرا بود استفراغ بحب ایارج زرد و خرمای هندی
و بحار الرمان و اندر چشم نخست شیر دختران بر چکانند
با سفیدهٔ خایه پس شیاف ابیض کشند بشیر دختران و بنه
تر نمک نارسیده و کباب گوشت تازه و زردهٔ خایه

جوشانیده

جوشانیده با روغن گل بر پشت چشم نهند و بر بندند
درد بنشاند و با زردهٔ خایهٔ مرغ و آرد جو و بابونه
و بنفشه بهم بسرشند و ضماد کنند و صبر و صندل سرخ و
شیاف مامیثا و فوفل و صمغ و افیون برابر در آب
عنب الثعلب و آب کشنیج و آب کشنیز تر و آب کوک
و طبیخ خشخاش بسرشته طلا کنند درد صعب را ساکن کند و
اگر ماده بلغمی باشد استفراغ با ایارج فیقرا و غاریقون
و افتیمون و تربد و شحم حنظل کنند و انزروت بآب
حلبه اندر چکانند و اگر مدت دراز گردد و سرخی و آب
رفتن کم نشود بباید دانست که اندر طبقهای چشم غلظهای
بوده است توتیا مغسول و نشاسته و اسفیداج می باید

کشند چو این هیچ علاج دیگر صواب نباشد و سوزش ر
دمعه را و سبل را شیاف پرورده غوره و شیاف
سماق کشند سود دارد خاصه از پس فصد و حجامت
و داروی مسهل و شیاف احمر اینی در آخر مد سود
دارد و گرمابه و شراب سپید صرف سود دارد **ظفره**
نقطه باشد سرخ که بر سپیدی چشم پدید آید بسبب زخمی
و مانند آن **علاج** نخست رگ قیفال زنند و از گوشت
و شراب و شیرینیها پرهیز کنند و کبوتر بچه بگیرند و زیر بال
او رگ زنند و قطره قطره خون او گرم بچشم اندر چکانند
و شیر زنان در چکانند و زریخ باب گشنیز تر در چکانند
کی سوده باشند **سبل** این علتی است که رگهای چشم

بادنی

پرخون شود و خارش اندر چشم پدید آید و علت آرد
و آفتاب نتواند دید و آب بسیار رود **علاج** رگ
قیفال یا رگ پیشانی زنند و ایارج فیقرا بکار دارند
و از گوشت و شیرینی پرهیز کنند و پرورده غوره و
شیاف سماق کشند و بالش بلند کنند و جیب گریبان
زنند و بسیار نگویند و آواز بلند نکنند **جرب** این علتی
است که چون پلک چشم باز گردانند سرخ و درشت و نا
هموار باشد **علاج** رگ قیفال زنند و بر گردن حجامت
کنند و پلک چشم باز گردانند و تراشند تا هموار شود
و زعفران سوده بران موضع کنند و پنبه بروغن بنفشه
چرب کنند و بر پشت چشم نهند و به بندند و هشت ساعت

صبر کنند پس بگشایند و روز دیگر شیاف احمر کشند یا افضر
یا شیاف سماق بگلاب سوده **موی فزونی** استفراغ
کردن بایارج فیقرا و حب قوقایا و شیاف احمر و کحل
باسلیقون کشیدن و موی فزونی بکنند و زهره کرکس
و زهره بز کوهی و دیگر زهرها با چند بیدستر و خون کبوتر
برشند و شیاف کنند و باب دهان حل کنند و بران
جایگاه که موی کنده باشند طلی کنند انگاه بشویند
قرح درد و خلنده و ضربان و اشک بسیار و بر سفیدی
چشم نقطه سرخ و بر سیاهی چه نقطه سفید پدید آید **علاج**
بفصد خون بچند کرت بیرون باید کرد و غذاها سرد
و تر و لطیف بکار داشتن چون اسفاناج و کدو و کو

و خیار

و خیار و ملک و شیاف ابیض در کشیدن بشیر زنان
سوده و آرد و اگر ضربان ساکن نشود شیاف کندر
باید حکانید و رفاده بر نهادن و برفق بستن
تا روز که بر رفاده ریم بینند پس شیاف ابار و اگر
بکار داشتن **علامت فرود آمدن آب** پیش
چشم چیزی چون دودی یا خطی و نقطه سیاه می بیند
پیوسته و لازم **علاج آن** باستفراغ ایارج فیقرا
و حب قوقایا و از طعامهای سرد و تر و از جماع
و از شراب و از امتلا پرهیز کردن و از پس استفراغ
غرغره که رطوبت از دماغ فرود آرد بکار داشتن
و شیاف مراره کشیدن و دیگر علاج برخی دستکاریست

صفت شیاف مرارت بگیرند زهرهٔ کلنک و
زهرهٔ ماهی اشم و زهرهٔ بز کوهی و زهرهٔ عقاب یا
و زهرهٔ باز همه برابر خشک کرده دو درم فرفیون
و دو درم شحم حنظل سکبینج از هر یکی یکدرم کوفته
و بیخته تا بآب بادیان تر صافی برشند و شیاف کنند نسخه
و اگر پوست بیلنه بکوبند و به بیزند نرم و زهرهٔ خوکو
باز هره آهو برشند نافع باشد و اگر زهره خشک
کنند و بآب بادیان تر برشند قوی تر بود **شبکوری**
استفراغ بایارج فیقرا و قوقایا و غرغره و بگیرند
فلفل و دارفلفل و قرنفل راستا راست بکوبند
و بیزند و بچشم اندر کشند و قلیه از جگر بز و بخار آن سود

دارد و کباب جگر بز بر آتش نهند و آن آب را که
از وی پدید آید بگیرند و دارفلفل بدان تر کنند یا
خشک کنند و بکوبند و بیزند و در می کشند **دمعه**
این علتی است که اشک پیوسته می آید و گوشه چشم
تر باشد **علاج** استفراغ بایارج فیقرا و بنفشه و
قوقایا با اطریفل ترشته و هر بامداد اندر گرمابه
لختی مقام کردن چندانکه عرق کند و پرورده غوره (؟)
بکار داشتن و از هر چه اندر وی انگبین و خرما و سیر
و پیاز و بادنجان و خردل باشد پرهیز کردن **خارش**
و سوختن پلک و گوشه چشم استفراغ بایارج فیقرا
مرکب با شحم حنظل و افتیمون و غاریقون و نمک

حنظل و حب قوقایا و غرغره با آب کامه با ایارج
فیقرا و از شیرینی و از طعامهای تیز و گرم پرهیز کردن
و هر بامداد آب تخم خرفه و سکنجبین خوردن و بگیرند
عدس مقشر و گل سرخ و شحم حنظل همه را برابر بپزند
اندر گلاب و بسفایج را افکنند چنانکه بر دیگر چیزها
غالب شود و چون او را طبیعی کند و بر سر آتش و بر
چشم نهند نیم گرم و ببندند **شپش که اندر مژگان**
پدید آید ایارج فیقرا مرکب با شحم حنظل و غاریقون
و افیتمون و نمک نفطی و حب قوقایا و غرغره با آبکامه
و پلک چشم را با آب شور شستن و شب یمانی و میویزج
و بوره کوفته و بیخته به پلیل بردارند و بر مژگان ما

مالند

و یکزمان صبر کنند همه پاک شود باذن الله تعالی

باب سیوم اندر بیماریهای گوش کری

باید دانست که از حاسّهها که ایزد تعالی مردم را
داده است و دیگر جانوران را دو حاسّ عزیزتر است
یکی حسّ لمس دیگر حسّ سمع و هر آفتی که اندرین دو حسّ
افتد خلل بزرگ اندر تن باشد از بهر آنکه اگر حسّ
لمس نباشد حیوان از گرما و چیزهای موذی خلنده
و سوزاننده خود را نگاه ندارد و از آن نگریزد و
بدان سبب هلاک شود و حاسّهٔ سمع را دانش و
خرد آموختن است نه بینی که هر که از مادر زاید کر
گنگ شود و ناقص و بی زبان بماند از بهر آنکه سخن

شنیده وآموخته نباشد وبسیار کس باشد که نابینا
آید وبا آفت نابینایی همه چیزها بیاموزد وبداند
وسخت زیرک وبیدار باشد وهمچنان از آفت بوایی
واز آفت حس ذوق این خلل که از آفت شنوایی
افتد نباشد زیرا که فضل شنوایی بر دیگر حاسها
ظاهر شود بدین سبب تیمار حس شنوایی بیش باید
داشت **علاج** اگر سبب کری ماده صفراوی
باشد بدماغ برآمده باشد از هوای گرم رنج تا
وسر پوشیده نتواند داشت وگاه گاه چیزی شنود
واگر سبب ماده غلیظ باشد بر خلاف این بود
علاج استفراغ باقراص بنفشه وبجار الرمان با

شیر

شیرخشت وبطبیخ هلیله زرد وحب قوقایا، جالینوس
وپرورده رمان در گوش چکانیدن بگیرند انار
ترش وسر آن بردارند ودانه بیرون کنند وبفشارند
وآن آب بدان پوست باز کرداند که دانه بیرون
کرده اند واندکی سرکه وکندر وروغن گل بیا
میزند وبر آتش نهند تا قوام گیرد ودر گوش چکانند
هیچ چیز سرد بهیچ وقت در گوش نشاید چکانید بلکه
نیم گرم باید وشحم حنظل اندر روغن بادام تلخ بپزند
واندر چکانند سود دارد **درد گوش** اندر سرد
روی حرارتی باشد وبا ضربان بود فصد قیفال
واستفراغ باقراص بنفشه وحب صبر وقوقایا

جالینوس وطبیخ بلیلهٔ زرد و خرمای هندی بگیرند و روغن
گل ده درم سرکه سی درم هر دو بجوشند تا سرکه برود
و روغن بماند قطره قطره بگوش در چکانند و شیر دختران
اندر چکانیدن و بخار طبیخ بنفشه بگوش رسانیدن و
اگر درد صعب باشد یک حبه افیون با شیاف ابیض
و روغن گل بسایند و قطره سرکه برافکنند و اندر چکانند
و اگر ضربان معاودت کند باید دانست که آنجا
بثره است باید پزانیدن بدین تدبیر بگیرند پیه بط
و پیه مرغ خانگی با روغن کنجد بگدازند و هر ساعت
قطرهٔ نیم گرم اندر می چکانند چون درد ساکن شود
لعاب تخم کتان و تخم مرو و حلبه اندر میچکانند تا بثره

زنان

زنان یا با شیر چون پخته شود از وی چیزی تری برون
آید فتیله با انگبین آلوده اندر گوش نهند پس اندر
زاک سوخته و سوده اندر دمند تا خشک شود
و اگر آنچه می پالاید غلیظ باشد یک درم اندر هفت
درم سکنگبین حل کنند و اندر چکانند با قطره زهرهٔ
گاو یا یک قطره روغن بادام تلخ آمیخته اندر چکانند
نیم گرم درد زایل کند **خارش گوش و حیوان
که در گوش تولد کند** صبر اندر آب گرم حل کنند و
اندر چکانند و افسنتین رومی اندر آب بپزند یا
اندر عصارهٔ پودنه و اندر چکانند و قطران و تلخ
مرو عصارهٔ توت و عصارهٔ برگ شفتالو با انده

سعوطیا اندر چکانند حیوا از کشته بگیرند شراب دو
درم انگبین سه درم روغن گل یک درم سپیده خا-
-یه مرغ یک یا دو و همه را بیامیزند و نیم گرم کنند و
پشم پاره بدان تر کنند و بگوش اندر نهند و بر آن
گوش اعتماد کند بدست یکساعت پس بیکبار آن
پشم را از گوش بر بایند هر کرمی که تولد کرده باشد
بدان پشم بیرون آید **باب چهارم** اندر
بیماری بینی **بوی نایافتن** اگر سبب خلطی باشد
غلیظ سر گران باشد و از صداع خالی نبود **علاج**
استفراغ با ایارج فیقرا و قوقایا و پس غرغره کردن
و عطسه آوردن و اگر اندر منفذ بینی سده باشد

شونیز

شونیز و زرنیخ سوده و پودنه کوهی بهم برشند دو
میکنند و پیوسته بخار سرکه به بینی بر ساند و زهره
کلنگ و تخم حنظل و فرنق سیاه برابر بهم آمیخته
عدسی چند بروغن مرزنگوش حل کرده به بینی
بر کشند **گنده بینی** اگر ریش و ناسوری نباشد بشراب
ریحانی می شویند و به بینی بر می کشند و نافع ترین
چیزی بول خراست که بدو می شویند **قرحه بینی**
قروح بینی بعضی خشک و بعضی بثرها باشد بر ظاهر و
باطن و بعضی بواسیر **علاج** خشک با موم روغن از
مغز ساق گاو و روغن بنفشه و موم صافی طلی می
کنند و اگر تر باشد ماثله زرد و پیه بط و پیه مرغ و

و روغن گل و مازو بهم سرشته طلی میکنند و ریشهای
پلید پیوسته بصابون می شویند پس سعد و زعفران
و مرو و مازو و شب یمانی و زرنیخ سرخ همه برابر کوفته
و بیخته اندر دمند و اگر دردناک باشد سرب سوخته
و اسفیداج و مرداسنگ و روغن گل مرهم سازند
و پیوسته طلی کنند **ناسور بینی** بگیرند انار ترش
تمام رسیده و بکوبند و با پوست بفشارند و آب
بکشند و بپزند تا غلیظ شود و اندر سکره مسین کنند
یک شبانروز و آن انار کوفته باشند و آب گرفته
دیگر بار بکوبند نرم و از آن شیاف سازند و بدین
آب انار که کوفته باشند و در سکوره کرده آلوده کنند

و به بینی اندر نهند ناسور بینی را زایل کند بی درد
و رنج ولیکن بروزگار درازتر **خون آمدن از بینی**
عصاره بادروج یا عصاره برگ خرفه با اندکی
کافور اندر چکانند و نخست رگ قیفال زنند و
مقداری خون بتفاریق بیرون کنند و فتیله سپید
خایه مرغ ترکنند و بوره زرگران بروی پراکنند
و در بینی نهند و عصاره سرگین خر اندر چکانند
نافع و آزموده است و شراب عناب و طفیشل
و پاچه بسماق پخته و پست عدس و مانند این سود
دارد **باب پنجم** اندر بیماریهای دهان
و لب و دندان **طرقیدن لب** سپیده مرغ با روغن

کل بگذارند و نشاسته و کثیرا و پوست اندرون
خایهٔ مرغ زبر آن نهند و بگذارند چند روز به شود
دمیدگی دهان اگر سرخ باشد نخست بفصد و حجامت
و چهار رگ مشغول شوند پس استفراغ بماء الرمان
و طبیخ هلیله زرد پس مضمضه رب توت و طبیخ سماق
و عدس و گلنار و حب الآس و اگر لعاب بسیار آید
اقاقیا در آب عنب الثعلب حل کنند و سرکه بر چکانند
و بدان مضمضه کنند و با بگاه دمیدگی سرخ و سپید
سودمند باشد و اگر سخت سپید باشد نمک
سوده با اندکی انگبین بسرشند و اندر دهان گیرند
و نگاه دارند چندانکه تواند پس سکنجبین مضمضه
کند

کنند و اگر سیاه باشد زرنیخ زرد و بوره و شب
یمانی و قلقطار و زاج و کفک دریا و مازو و اقاقیا
و پوست انار کوفته و بیخته با انگبین بسرشند پس
اندر خرقه بندند و در گل گیرند و در آتش نهند تا
تا گل بریان شود پس از گل بیرون کنند و بکوبند
و بیزند و بدهان اندر پراکنند پس حب الآس و
مازو اندر سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و اگر
پشم اندر روغن و گلاب اندر دهان گیرند سود دارد
خون آمدن از بن دندان و خورده شدن
آن و سستی و علاج فصد و حجامت و چهار رگ
و مضمضه و داروها چندانکه در علاج دمیدگی دهان گر

سرخ باشد یاد کرده آمده است پس مازو و نار
پوست و شب یمانی و قلقطار و گوز سرو و برگ
سرو و گزمازو و سماق اندر سرکه بجوشانند و دندان
مضمضه کنند. و خورده شدن پوست بن دندان
از اشیاء کوفته با انگبین بسرشند و بن دندانها
بدان بمالند گوشت پوسیده را پاک کند و گوشت
درست برویاند. **ناخوشی بوی دهان و علاج آن**
اگر ناخوشی از دندانها باشد بخلال و مسواک پاک
دارند و هرگاه که طعام خورند نخست چیزی بباید
خایید چون سیب و آبی و مغز بادام تا در میان
دندانها که اندر وی گوشت می ماند و تباه می شود

و بوی دهان ناخوش میکند ازین چیزها در ماند
پس چون از طعام فارغ شوند بخلال و مسواک
پاک دارند و سنون بکار دارند ازین نوع بگیرند
سعد مقشر کوفته و بیخته بشراب ریحانی تر کنند و بسرشند
و اقراص کنند و بتابه بر آتش خشک کنند تا سوزد
پس آنرا بکوبند و بیزند ازین سعد یک وقیه نمک
اندرانی سه درم کفک دریا سه درم گزمازو و پنجدرم
حب الآس بریان کرده پنجدرم عود خام پنجدرم قرنفل
نیز بوا سنبل از هر یکی دو درم و نیم بکوبند و بسایند
و بیزند و بدان مسواک کنند و محرور بعوض عود
و قرنفل صندل و فوفل کنند و اندکی کافور با آن یار

کند و اگر ناخوشی از معده باشد اطریفیل خرد و شراب
افسنتین و نقیع صبر و ایارج فیقرا بکار دارند و
زرد آلوی خام و پخته و ثمار الفواکه سود دارد .
درد دندان و علاج آن نخست باب سرد و گرم
بیازمایند اگر باب سرد ساکن شود فصد و حجامت
و با قراص بنفشه و حب صبر استفراغ کنند و برگ
مورد بخایند پس رگ زیر زبان بزنند . یا چهار رگ
در سرکه و گلاب و عاقرقرحا و اندکی کافور سوده و سعتر
و زرنباد و گلنار و تخم خنظل اندر سرکه بجوشانند و بدان
مضمضه کنند و سنجرنیا و تریاق بزرگ و اربعه بخورند
و اندر بن دندان نهند و اگر باب سرد و گرم ساکن
نشود

تکمید کنند بگاورس و نمک گرم کرده و فلفل و
و فلنبث و سعد اندر بن دندان کنند و تخم ناد یان
بخایند و اگر دندان کاواک باشد سنجرنیا و تریاق
اربعه و تریاق بزرگ و شونیز با سرکه سوده اندر
کاواک نهند و اگر در بن دندان کرم باشد تخم گندنا
و بزرالبنج بکوبند را ستارانست و با موم بسرشند
دود کنند تا دود بر دندانها رسد و بن دندان
پاک شود **گندی دهان و دندان** برگ خرفه بخایند
با بادام تلخ یا بموم روغن و نمک بمالند سود دارد
علاج سیاه شدن دندان بگیرند قرنفل دو درم
فلفل چهار درم حماما سه درم مازوی سوخته و ملح

هندی از هر یکی دو درم بکوبند و به بیزند و بدان
مسواک کنند. اماس زبان علاج این مانند علاج
دمیدگی و علاج خناق باشد علاج ترقیدن پوست
زبان بستان اندر دهان گیرند و لعاب اسبغول
اندر دهان نگاه می دارند و طعام شوربا رخع و
پاچه و مسکه و خایهٔ مرغ نیم برشت و مانند آن علاج
صفدع و لهات اگر علامات گرمی ظاهر باشد عنب
الثعلب و انار ترش و طبیخ سماق و گل سرخ و ما
پوست و خرنوب نبطی و حب الآس و گزمازو در
دهان گیرند و بدان مضمضه می کنند و آب تخم خرفه
آب کشته و آب میوه ها میخورند و در روز گلنار بکار می

دارند

دارند صفت درور گلنار گلنار هشت درم شب یمانی
چهار درم زعفران دو درم کافور و نوشادر از هر یکی
یک درم بکوبند و به بیزند و ملازه را بدان بر دارند
وقسط با نوشادر کوفته در ماء العسل کنند و بدان
غرغره کنند علامت گرانی زبان که بسبب خشکی بود
علامات آنست که استفراغ افتاده باشد یا تبهاء محرقه
یا خمرهای ترش تفاح بسیار خورده باشد علاج
شیر خو و طبیخ حلبه غرغره کنند و مهرهای گردن و بناگوش
بروغن بنفشه می مالند و اگر بسبب استرخا باشد
علامتهای تری و اسباب آن ظاهر بود علاج تری
همچون علاج فالج بود و استفراغ با یارج فیقرا و

بکار داشتن مار الاصول و هر روز بن زبان نبو
نشادر و فلفل و عاقرقرحا و خردل سوده بمالند
در اویختن دیوچه در دهان در علاج شورش باشد
و آب دهان با خون رقیق آمیخته باشد **علاج**
سرکه و خردل و حلتیت بسرکه و نمک غرغره کنند و
شونیز و خردل بسایند و بحلق اندر دمند و اگر بمعده فرو
رفته باشد داروهای گرم که روده را پاک کند بکار دارند
و چون دیوچه بیفتد طبیخ سماق و بلوط و غیر آن غرغره کنند
علاج خناق اگر علامتهای خون ظاهر باشد فصد کنند
و در اول برب کوز و لعوق رمان غرغره کنند و اگر
درد صعب باشد بشیر تازه غرغره کنند **صنعت لعوق**

رمان بگیرند انار ترش و شیرین هر دو انار آب
بپزند و بکوبند و بفشارند و آب بکشند و شب یمانی
و گلنار سوده و کوفته و بیخته بران آب انار بهند
و بیامیزند و بقوام آرند و بدان غرغره کنند و اگر
درد صعب باشد بشیر تازه و شراب بنفشه غرغره
و روز دوم باب کشنیز و میفختج غرغره کنند و باب
عنب الثعلب یا میفختج در وی حل کرده باشند
و اگر بلغمی بود و یا صلابتی بدید می آید غرغره به طبیخ انجیر
کنند و حلبه خمیر ترش و میفختج با خیار چنبر در وی حل
کرده و روغن گاو گداخته غرغره سود دارد و
هرگاه که گشاده شود و ریم بر آید آب گرم با روغن

بنفشه یا روغن کاو بیامیزند و بدان غرغره کنند
تا پاک شود پس بطبیخ سماق و مانند آن چیزهای قابض
غرغره کنند

باب ششم اندر زکام و نزله و ذات الجنب و ذات الریه و شوصه

علامت زکام گرم از بینی آب رقیق آید و منفذ بینی را بسوزاند
علاج شراب خشخاش و کشکاب با عناب و سپستان
در روی بخته و تخم خشخاش کوفته با بنفشه سرشته
با جلاب سود دارد و باقلی با سرکه غرغره کرده
دود کردن و صندل و شکر و برگ مورد دود کردن
و پس از سه روز فصد کردن و اگر نزله سرفه کند
بنفشه پرورده در آب باقلی یا اندر کشکاب یا اندر

شراب زوفا نرم بدهند و حب السعال نرم اندر
دهان نگاه دارد و اگر سرفه نباشد فصد کند.
و اگر زکام و نزله بسیار افتد استفراغ بحب
قوقایا و هر بامداد گرمابه سود دارد **زکام و
نزله و سرفه سرد** ماده که از بینی فرو آید غلیظ
بود و بدشواری فرو آید **علاج** کاورس گرم
کرده بر سر می نهند تا حرارت آن بقعر دماغ
رود و سنگها گرم کرده در شراب اندازند تا بخار
آن بدماغ رسد و قسط و شونیز و عود و لادن
هر کدام که باشد دود می کنند و تخم کتان بریان
کرده و کوفته با انگبین و اندکی فلفل بسرشند

واندک اندک میدهند شونیز بریان کرده و کوفته
و بسرکه تر کرده یک شبانروز می بویند و شراب زوفا
خرد دهند هر روز یا معجون زوفا تمام و اندر کشکاب
انجیر بستی و مویز و تخم بادیان می پزند و با عسل
میخورند و گلنگبین عسلی اندر شراب زوفا سود
دارد و سرفهٔ کهن را هر بامداد تخم بادیان اندر شیر
بجوشانند تا به قوام آید بخورند و طعام سبوساب
و طبیخ گندم با روغن بادام و شکر با عسل باید و انجیر
خشک و گوز مغز سود دارد **صفت شراب زوفا**
مویز منقا و انجیر خشک از هر یکی بیست عدد و حلبه و
تخم کرفس و تخم بادیان و بنفشه و پرسیاوشان و زوفا

فلد

خشک از هر یکی پنج درم زراوند مدحرج نیم کوفته سه درم
فراسیون پنج درم همه را در دو من آب بپزند تا به نیمه
باز آید و بپالایند و هر بامداد چهار وقیه با سه درم
معجون زوفا بدهند **صفت معجون زوفا** رب سوس
پرسیاوشان از هر یکی دو درم قردمانا فلفل از هر
یکی سه درم مغز بادام تلخ زراوند مدحرج تخم انجره
از هر یکی پنج درم کوفته و بیخته با انگبین بسرشند شربتی
سه درم **صفت حب السعال** رب السوس فلفل تخم
بادیان تخم کرفس پرسیاوشان غاریقون از هر یکی
یکدرم مغز بادام تلخ پنج درم پانید هفت درم بسرشند و
حب کنند چنانکه رسم است و پیوسته اندر دهان میدارند

غافث

برامدن خون بسرفه گل ارمنی و گل مختوم اندر
عصارهٔ برگ خرفه و تخم لسان الحمل کوفته مقدار دو
درم با عصارهٔ برگ آن و برگ خرفه میدهند و در
حال که خون برآمدن آغاز کند فصد کنند و برنج پاک کرده
و شسته اندر آب بسیار بپزند تا آب غلیظ شود و یکدرم
کندر سوده با آن بیامیزند و بدهند و یکدرم پنیرمایه خرگو
با آب سرد بدهند به شربت و سفوف الطین بدهند و
قرص کهربا و سرطان نهرین در گشکاب پخته میدهند و
غذا پاچه بره و جوجه از نشاسته **علاج تنگی نفس**
ریاضت و پرهیز از هرچه تری فزاید و از خواب بسیار و
شربت سکنجبین از سرکهٔ زیزی یا از سرکهٔ اسقیل و گاه

گشکاب

گشکاب با اندکی فرفیون و مینیخج و حب الرشاد کوفته
مقدار نیم درم با انگبین و روغن بادام یا مقدار چهار
دانگ ریوند مدحرج با پانید سرشته هر بامداد بدهند
و چهار دانگ سکبینج اندر آب سداب حل کرده غرغره
رونغار گرم و معجون زوفا سود دارد و حب السعال گرم
پیوسته اندر دهان می باید داشت و استفراغ بحب
غاریقون باید کرد **صفت آن** بگیرند غاریقون چهار دانگ
و نیم تخم حنظل دانگی رب سوس نیم درم کثیرا نیم درم مجموع
یک شربت **نسخه دیگر** غاریقون تربد سفید از هر یکی یکدرم
رب سوس و ایارج فیقرا و فراسیون از هر یکی دو
دانگ شحم حنظل و انزروت و صبر از هر یکی چهار دانگ

شربت سه درم **صفت حب السعال** رب سوس یکدرم
فلفل قردمانا مغز بادام تلخ از هر یکی دو درم حلتیث
یکدرم اندر ماء العسل بر شند و حبها سازند **ذات
الجنب و ذات الریه و شوصه** ذات الریه اماس
شش باشد **علامت** تب گرم و تنگی نفس و سرخی
رخسار و گرانی سینه و نفث با کفک و ذات الجنب
برسام بود یعنی اماس پهلوها و سینه و شوصه اماس
حجاب و عضلها آن باشد با آماس معالیق پرزها
جگر **علامت** تب گرم و دشواری دم زدن و درد
خلنده **علاج** نخست فصد باید کرد و ماء الشعیر دادن
یا شراب بنفشه و روغن بادام بران اقتصار کردن

تا چهار

چهار روز آمدن نفث اغاز کند پس اندر ماء الشعیر
سپستان و عناب و مویز دانه بیرون کرده و انجیر
بستی و بیخ سوسن و بنفشه می باید پخت و اگر نفث
دشوارتر گردد و کمتر باشد طبیخ زوفا دهند **بدین
صفت** بگیرند عناب بیست عدد و سپستان پنجاه عدد
بنفشه هفت درم اصل سوس و اصل خطمی از هر یکی دو
درم تخم خطمی بیست درم مویز دانه بیرون کرده ده درم
کشک جو دو درم بپزند چنانک رسمست و با شراب
بنفشه دهند یا با کشکاب و ضماد از بابونه و آرد
جو و بیخ خطمی و بیخ سوسن و بنفشه و روغن بادام
و موم صافی بران موضع می نهند و غذا اسبوساب

باشکر و روغن بادام و استفراغ با طبیخ عناب و
آلوی سیاه و بنفشه و لسان الثور و بیخ سوسن
و بیخ خطمی و سپستان و ترنجبین و فلوس خیارچنبر :

باب هفتم اندر بیماریهای دل **گرمی دل علامتش**
تشنگی و خفقان و راحت یافتن از هوای سرد و آب
سرد **علاج** اگر علامت خون بیند از دست چپ رگ
باسلیق بزنند و شراب حماض ترنج و شراب سیب
ترش و شراب انار ترش و شیرین و آب خیار ترش
و قرص کافور و شراب صندل و گلاب و کافور و
عصارهٔ آبی ترش و سیب بر سینه می نهند و پیراهن
بصندل و کافور و گلاب آلوده بپوشند و شربتها و

اقراص

و اقراص خنک همه با اندکی زعفران و لسان الثور
سازند و اگر تب نباشد دوغ ترش سود مند باشد
خاصه با اندکی طباشیر و گل ارمنی و کشنیز خشک
سردی مزاج دل رنگ روی بچون زنگ ارزیز
باشد و تازگی و رونق رفته باشد و گرانی و کسلانی
آرد **علاج** شراب صندل معتدل و میبه و دوا المسک
و شرودیطوس و تریاق بزرگ و تبدیل المزاج و
انوش دارو را بکار دارند و گوارش عنبر موافق
باشد و اگر تری غلبه دارد نخست قی فرماید پس مسهل
دهند پس این دیگر شربتها **سوء المزاج خشک**
اندر دل علامتها خشکی دهان و تشنگی و بیخوابی و لاغر

شدن و بی طاقتی اندر حرکتها و باشد که سرفه خشک
بدید آید و هیچ رنج و عنا و دود نتواند کشید علاج
خشکی دهان و تشنگی و بیخوابی را علاج آن هم چون
علاج دق باشد کشکاب و آب انار شیرین همه با
روغن بادام می دهند و روغن بنفشه و روغن کدو
اندر سینه و پهلوها می مالند و اندر آب زن می
نشانند چنانکه اندر علاج یاد کرده آید باب
نهم
هشتم اندر بیماریهای معده درد معده گرم علا
اگر اندر معده گرانی یابد قی کند باب گرم و سکنجبین و
کشکاب آمیخته و پس از قی سکنجبین سفرجلی دهند و
شراب انار و شراب لیمو و شراب ریواج و شراب حماض

اتی

ترنجی و شراب صندل و اگر ماده اندر قعر معده باشد
قی متعذر باشد استفراغ کنند بطبیخ بلیله زرد یا بحب
صبر و ایارج فیقرا و بلیله زرد برابر بهم سرشته مقدار
دو درم سود دارد و ماء الرمانین سخت سود دارد
با شیرخشت درد معده سرد علامت گرسنگی زود و
زود و بادها اندر شکم و تشنگی نابودن علاج اگر اندر
معده گرانی باشد نخست قی فرمود بطبیخ شبت و سکنجبین
عسلی و مانند آن پس چند کرت ایارج فیقرا بخورد و
اگر باستفراغ قوی تر حاجت افتد حب اصطمخیقون
دهند و هر بامداد ماء الاصول دهند با روغن بادام
تلخ و گلنکبین اندر گلاب گرم که در وی عوده و قرنفل

و مصطکی جوشانیده باشند و کمونی و فلافلی و شجرنیا
و فنداذیقون و زنجبیل پرورده و دوا المسک و
شرودیطوس پس از استفراغ سود دارد و میبه و
کوارش عود و اقراص الورد موافق باشد برین
صفت بگیرند سه درم گل سرخ و عود خام و مصطکی و
سنبل و اذخر و سلیخه و دارچینی و افسنتین رومی از هر
یکی یکدرم همه بکوبند و بشراب کهن بسرشند و اقراص کنند
یک مثقال تا دو درم هر بامداد با گلنگبین بخورند و از
طبیخ انیسون دهند و ضماد از سعد و سنبل و مصطکی
و قصب الذریره و اذخر و افسنتین رومی از هر یکی یکدرم
همه بکوبند و بشراب کهن بسرشند و اقراص کنند از هر یک

مثقالی

مثقالی تا دو درم صواب بود و کشکاب و روغن بابونه
و اکلیل الملک و موم روغن بنفشه بر شکم نهند قولنج
که از خلط غلیظ و باد خیزد علامت خلط غلیظ درد
و گرانی باشد و اسباب تولد خلط غلیظ از پیش رفته
و علامت باد غلیظ درد باشد و پندارد که روده او
بمثقب سوراخ میکنند علاج حقنه تیز کنند یا شیاف تیز
صفت حقنه که قولنج ثفلی و بلغمی و بادی را بگشاید
تخم بادیان و تخم کرفس و انیسون و تخم شبت از هر یکی
سه درم در آب بپزند و بپالایند و هفت درم بوره نان
و ده درم فانید در وی حل کنند و ده درم روغن کنجد
با روغن تخم معصفر بیامیزند و حقنه کنند حبی که قولنج

آید که در روده‌ها کرمان تولد کنند و تری ثفل روده‌ها
برفزند تا بدان سبب طبع خشک شود و علامت
تولد کرم آنست که گاه گاه با ثفل فرود آید و
احساس بی درد خلیدن بود و رنگ روی زرد
و تیره شود و قوت ضعیف شود و در روده گرسنه
شود از بهر آنکه هرچه بروده‌ها فرود آید کرمان بخورند
و روده‌ها فرمین گیرد و بدان سبب پیچش ناف و دغدغه
و غثیان پدید آید و خواب و بیداری بترتیب نباشد
و در خواب دندانها برهم سایند و از دهان لعاب
رود **این دارو بکار دارند** بگیرد تخم ترمس هلیلهٔ
کابلی مغز سرخس قنبیل از هر یکی پنجدرم تربد سفید

در حال **بگشاید** بگیرند سکنجبین را با آب سداب حل کنند
و ده درم تخم حنظل و ده درم سقمونیا برسرشند و حب
کنند شربتی دو درم و تا نخست بحقنهٔ تیز و شیاف راه نکنند
داروی مسهل ندهند و اگر غثیان رنجه دارد سفرجلی
مسهل دهند یا معجون الراد **صفت آن** بگیرند مصطکی
و قرنفل و زنجبیل و دار فلفل و کوز بوا از هر یکی دو درم
کوفته و بیخته سقمونیا دو درم همه را اندر جلاب که از آب
آبی و شکر باشند برسرشند شربتی دو درم **حبی که روده را**
اطلاق کند بگیرند تخم حنظل سقمونیا یکدرم مصطکی نیم
درم کثیرا دانگی افیثمون نیم درم حب سازند با آب کرفس
شربت از یک درم تا یک مثقال و نوعی قولنج که او را آنا

او

محکوک پانزده درم بکوبند و بیزند و پنجدرم ازین
جمله با شیر تازه بدهند بر گرسنگی و نیز بکوبند زنگ
کابلی مقشر هفت درم بوزن مکه و گوز مغز و خرما از
هر یکی هفت درم هر سه بکوبند و بهم برشند و شبانگاه
بر گرسنگی بخورند و بخسبند بامداد کرم کدو دانه را
پاک کند و از پس استفراغ یک هفته هر بامداد پنج
درم ایلکامه بخورند تا ماده تولد کرم را پاک کند
دیگر صبر و زهره گاو و آب بودنه برابر و پنبه
پاره بدان ترکنند و بردارند کرم خورد را پاک کند
و کودکان را برگ شفتالوی کوفته بر شکم ضماد کنند و
زهره گاو و قطران و پیه گوزن و سعتر و ترمس

نهم

بهم برشند و بر ناف طلی کنند کرم را پاک کند

باب یازدهم اندر بیماریهای مقعد و شرح آن

بیرون آمدن مقعد علاج گل سرخ و مازو
و برگ مورد کوفته و بیخته بر آن موضع پراکنند و
ببندند چنانکه ز سمت و خداوند مزاج سرد را دارو ها
اندر شراب قابض که داروهای قابض در وی
پخته باشند بشویند و سرب سوخته و شسته بگیرند
ده درم گل سرخ سماق از هر یکی پنجدرم با دو درم
نیم بکوبند و بیزند و بر آن موضع نهند و بر بندند
شفا یابد شقاق طرقیدن لبها شرح را شقاق
گویند سبب آن خشکی مزاج باشد و گاه بود که ز کبها

ممتلی گردد علاج اگر بسبب امتلا باشد رگ باسلیق
یا صافن یا مابض بزنند بر میان دو سرین حجامت
کنند و اگر اماس و جراحتی باشد سفیدهٔ خایهٔ مرغ و
روغن گل اندر هاون سرب سایند تا سیاه شود
و طلی کنند و مرهم کافوری طلی کنند و اگر جراحت
قوی نباشد مرهم مقل بکار دارند و مغز ساق گاو
با خمیر جو شاینده مرهم کنند هر سه برابر سود دارد
خارش مقعد اگر بسبب خارش کرم خرد بود علاج
یاد کرده آمده است و اگر کرم نبود خارش سوزان
باشد مقعده با سوز باشد علاج رگ باسلیق باید
زد و بر میان دو سرین حجامت کردن و بمطبوخ افتیمون ا-

استفراغ کردن و از طعام سودایی پرهیز کردن و
این موضع را بروغن زردآلوی تلخ که در وی مقل
حل کرده باشند چرب کردن سود دارد بواسیر
سبب این علت غایت خون سودایی باشد علامة
اگر از خون گرم صفرایی باشد با خلیدن و سوزش
بود و آنچه از خون غلیظ باشد خلیدن و سوزش کمتر
باشد لیکن گرانی بیش بود و باد با سوز و غلیظ بود
با قراقر اندر ناف پدید آید و گاهی بسر کتف و سفت
باید و گاهی اسهال خون آرد و گاهی درد اندر
پدید آید و از مفاصل و زانو هنگام برخواستن و
نشستن آواز می آید آنرا فرقعه گویند علاج

اگر خون صفرایی باشد نخست رگ باسلیق باید زد
پس مطبوخ بلیلهٔ زرد و سپستان و خیار چنبر و عناب
و آلوی سیاه استفراغ کنند و اطریفل کوچک و اطریفل
مقل بکار دارند و اگر خون روان بود وقتی معلوم روز
باز باید داشت مگر وقتی که ضعیف شود و هرگاه که
خواهند که باز دارند اقراص کهربا دهند و معجون
خبث الحدید و حب مقل صفت حب مقل بلیلهٔ کابلی
بریان کرده بروغن گاو سی درم کهربا پانزده درم
مقل چهل و پنج درم در آب کنند تا حل کنند و داروها
بدان بر شند و حب کنند شربتی دو درم و اندر طبیخ
داروهای قابض نشینند و بگیرند مازو و گزمازو و

افاقیا

افاقیا کندر و مرداسنگ اسفیداج برابر کوفته و بیخته و آن
موضع را بشراب قابض بشویند و این دارو بر
کنند و اگر باسور بدان گرمی نباشد نخست رگ زنند
پس مطبوخ افتیمون دهند و علاج اخوات سودا
بکار دارند و بلیلهٔ پرورده نخست موافق باشد
و اگر دردناک باشد بگیرند مرهم داخلیون و روغن
گل و اندکی زعفران و دانگی افیون اندر [illegible]
بر شند و بکار دارند درد بنشاند و اکلیل الملک و اند
زعفران بلعاب تخم کتان بر شند و روغن دانه زرد
آلوی تلخ و روغن کوهان شتر طلی کنند پس بگیرند آب
پیاز و پشم تازه بدان تر کنند و بر نهند زود گشاده

شود و درد ساکن شود و نیز بگیرند شحم حنظل و مغز
بادام تلخ برابر بکوبند و بیزند و شیاف کنند ه
ساعت یکی بنهند **صفت دارویی که باسور را**
بسوزاند و خشک کند بگیرند مار افعی از جایگاهی
که از آب دور باشد و سر و دنبال او را بیفکنند
و شکم او پاک کنند و بشویند و بپزند تا زهر او بشود
در او پوشیده دارند پس روغن زیت برافکنند
و میجوشانند تا آب برود و روغن بماند و آن روغن
نگاه دارند و طلی کنند خشک کند و بریزاند **امرن**
میگوید باسور را بروغن زیت چرب کنند و اشنان
بزکوفته و بیخته بروی کنند خشک کند و بریزاند

صفت دارویی که باسور را خشک کند بلیله سیاه
و بلیله و آمله و شیطرج هندی و عاقرقرحا و نوشادر
و فلفل و دار فلفل و تخم گندنا و مقل همه برابر
بکوبند و بیزند و مقل را باب مویز حل کنند و
داروها را بدان بسرشند و حب کنند شربتی سه درم
نیک باشد **باب دوازدهم اندر بیماریهای**
جگر جگر گرم **علامت** تشنگی و حرارت اندر جانب
راست و موضع جگر **علاج** رگ باسلیق زدن و سحر
گاه آب تخم خرفه و سکنجبین دادن و چاشتگاه
کشکاب با روغن بادام و پس از چهار روز یا هفت
روز آب کشنیز و آب عنب الثعلب دهند و طبع را

تاب مویز نرم دارند و فلوس خیارشنبر اندر آب
گداخته و شراب انار و آب انار و شراب زرشک
سود دارد و اگر طبع نرم باشد اقراص طباشیر دهند
وضماد از صندل و گل سرخ و تراشهٔ کدوی تر و آب
کوک و آب برگ مورد سازند و از اندکی مصطکی
و دارچینی خالی نگذارند **علامت جگر سرد** زبان سپید
باشد و رنگ روی رصاصی و بول غلیظ و سپید و
هم اشتهی طعام زود پدید آید لیکن دشوار گوارد
و باید دانست که اسهال غسالی با بسیاری شهوت
نشان جگر سرد باشد و سقوط شهوت نشان گرمی
وضعیفی جگر **علاج** ماء الاصول با روغن فستق

و روغن بادام تلخ و دو دانگ جگر گرگ خشک کرده
و کوفته و دو دانگی ریوند چینی با پنج درم کلنگبین سرشته
سخت سودمند باشد خاصه اگر سه بامداد بدهند از
بهر آنکه از جگرهای جانوران هیچ معتدل تر با آدم
و ملایم تر از جگر گرگ نیست و اگر در شب بوقت
خواب اثاناسیا بزرگ دهند سود دارد و سرا
ی اخلاط را با ادرار بول و اسهال بیارد و
سده بگشاید خاصه اگر با اندکی بول شتر دهند و
ضمادی بر نهند بدین صفت و صبر و مصطکی و افسنتین
رومی از هر یکی دو درم گل سرخ نیم درم عود خام
و سنبل از هر یکی سه درم زعفران یکدرم با موم و

دروغن سوری برشند و بر جگر نهند. باب
پنزدهم اندر بیماریهای سپرز علامت
درد اندر جانب چپ و تشنگی غالب و دلیل زکین
علاج رگ باسلیق زنند و رگ اسیلم از دست چپ
و آب کاسنی و آب نار دانگ بهم آمیخته دهند و آب
عنب الثعلب و آب کرفس از هر یکی دو وقیه می دهند
و استفراغ بداروهای اصحاب سودا کنند و ایارج فیقرا
و غاریقون با دو وقیه سکنگبین بدهند و برگ بید
و پده خشک کرده اندر سایه مقدار دو درم کوفته
هر بامداد بگاه سفوف کنند درد و آماس زایل کند
درد سپرز سرد علامت گرانی کمتر باشد و دلیل سخت

زنا

رنگین نباشد و تشنگی کمتر بود علاج بار الاصول
باروغن بادام تلخ چهار دانگ تریاق اربعه در
وی حل کرده و پنج درم افیتمون سوده با یک وقیه
سکنگبین سپرز را پاک کند و افیتمون و پوست بیخ کبر
از هر یکی برابر همه کوفته و بیخته با انگبین برشند پنج درم
یا شش درم سپرز را پاک کند اشق را با سرکه تر کنند
و مغز بادام تلخ کوفته با انگبین سرشته و برگ سداب
خشک کوفته از هر یکی برابر برشند و بر سپرز نهند و
ببندند و انجیر بسرکه بپزند و خردل کوفته و بیخته بهم
برشند و ضماد کنند و در قدحی کنند از چوب گز و
طعام و شراب از آنجا خورند و در مدت چهل روز

پر زکرم و سرد انکدارند و پاک کند باذن الله تعالی

باب چهاردهم اندر انواع یرقان علامات

یرقان زرد باید دانست که یرقان علتی است
که رنگ چشم و همه تن بگردد یا زرد شود یا سیاه اما
یرقان زرد افزونی صفرا باشد و بیشترین از جگر باشد
و از سده که در منفذ زهره افتد و یرقان سیاه از
سپرز افتد و شرح آن در کتاب ذخیره یاد کرده آمده است
اما علامات یرقان زرد تشنگی غالب بود و دهان
تلخ و بول زنگی و گنگ بول زنگ بول دارد علاج
اگر یرقان محکم بود هم فصد باید کرد و هم مسهل دادن
اما فصد باسلیق باید یا اسلیم از دست راست و

مسهل

مسهل طبیخ افسنتین و هلیلهٔ زرد و عناب و اجاص
و خرمای هندی و تخم کشوث و تخم کاسنی و بیخ سوسن
و غاریقون و غافث و شاهتره و اگر بسکنجبین باید [illegible]
خیارشنبر اندر آب کاسنی کفایت بود و ماء الجبن
اندر هر وقت نافع بود و هر بامداد سکنجبین بزوری
دهند بآب کاسنی و پس از سکنجبین بچهار ساعت
دهند و اندر کشکاب بیخ کرفس و بیخ بادیان و بیخ کاسنی
پخته بوند و اگر تب باشد هر بامداد سکنجبین ساده
دهند با آب کاسنی و آب خرفه و آب انار ترش و
شیرین موافق بود و کشکاب با روغن بادام و
شکر دهند و اندر کشکاب تخم کاسنی و بیخ کاسنی در افکنند

کشکاب

و در آبزن نشستن صواب باشد و اندر آبزن دو
قیه آب توت و یک وقیه شراب ریحانی و نیم من بوره
در وی حل کرده بدهند زردی از وی فرود آید فا
اگر همه اندر آبزن بول کند و یک بیسه برگ چغندر خشک
کرده کوفته و بیخته در جلاب یا در ماء العسل بدهند
اگر یکدرم روناس کوفته و بیخته با یک زردهٔ خایهٔ نیم
برشت بدهند زردی فرود آید علاج یرقان سیاه
رگ باسلیق زنند یا اسلیم از دست چپ و استفراغ
بماء الجبن کنند و تدبیر گشادن سده کنند و استفراغ
سودا کنند تا صواب آید باب پانزدهم اندر
انواع استسقا استسقا سه نوع است لحمی سبب آن

مادهٔ

ماده باشد که با خون اندر رگها بگذرد و طبلی سبب
آن مادّه باشد بادناک که اندر فضاء شکم گرد آید و اصل
همه نقصان هضم است و بسیاری استسقا آب خواستن
است و سبب آن خواستن ضعیفی جگر است و
عاجزی از دفع کردن آب و فرستادن باندامها
تا بدان سبب همه تشنه بمانند و اگر جگر آب خواهد
اگر او را آب حاجت باشد همچنانکه جوع البقری گرسنگی
اندامها باشد اگر معده طعام خواهد استسقا
تشنگی اندامهاست و از فرو نشستن و شراب و عصارهٔ
آبی سرشته بر معده می نهند و اگر نخست داروها
شراب ریحانی ترکنند و آبی را در آتش کنند و دارو

بگوشت آن بر شسند اگر بر معده نهند صواب باشد
و بروغن مصطکی می مالند **ضعیفی قوت شهوت**
طعام علاج هر بامداد ریاضت معتدل و پس از
ریاضت گرمابه و مالیدن و ترنج پرورده و زنجبیل
و کبوتر بره و پیاز بره و سیر بره و شلغم بره خورند
شهوت طعام را بجنباند و شراب بود نه که با آب انار
ترش کنند و اسکنجبین سفرجلی و بت جو بره که شهوت
محرور را بجنباند و ماهیابه شهوت پدید آرد و بوی
بره بریان و مرغ بریان گرم و بوی نان خانگی شهوت
پدید آرد و اگر حاجت افتد گاه گاه ایارج فیقرا سود
دارد **شهوت کلبی** این علتی است که هر ساعت

مردم را حاجت آرد و سبب آن اندر بیشتر حالها سردی
معده بود و علامت و علاج این یاد کرده آمده است
و باشد که سبب آن بسیاری سودا باشد که بفم معده
آید و علاج آن فصد اسلیم و باسلیق باشد و گوارش
بکار داشتن و استفراغ و دیگر علاج از باب مالیخولیا
باید کرد و گاه باشد که سبب سردی معده نزله دماغ
باشد چنانکه یاد کرده آمده است **جوع البقر**
این علتی است که بیشتر از پس شهوت کلبی افتد و جوع
البقر از بهر آن گویند که گاو را این علت بسیار افتد
و آن گرسنگی همه اندامها باشد چنانکه همه اندامها بغذا

حاجتمند باشد و معده غذا نخواهد علاج نخست شهوت
کلبی و اسهال بوده باشد و قوت ساقط شده
و گاه گاه غشی افتد که سبب غشی بلغم لجاجی باشد
فم معده را تسکین کند و مزاج آن تباه کند و قوت
جاذبه را بطریق استرخا از کار باز دارد و شهوت
باطل کند و بدان سبب اندامها گرسنه ماند و قوت
ساقط باشد و علاج مشکل گردد به تنقیهٔ معده و استفراغ
حاجت آید و ضعف قوت ازان باز دارد و این
علت مردم سرد مزاج را و کسانی را افتد که اندر سرما
سفر کنند علاج قوت را ماء اللحم و نانی که بشراب ریحانی
ترید کنند و بوی میوه های خوشبوی چون سیب و آبی

وامرود و عود و مشک و شراب ریحانی که اندر وی
زیره افگنده باشند با حب الآس و اگر حرارت حادث
شود بوی گلاب و گل و کافور سود دارد و قوت
دهد و اگر غشی افتد او را بیدار کنند و رخسار او بشکنند
و موی صدغ او بکشند و سفال بزرگ از بام بیفکنند
و بشکنند تا آواز تند بدو رسد و آواز قوی چون
آواز طبل و بوق که ناگاه بزنند او را بیدار کنند و
چون بهوش باز آید ماء اللحم با اندکی شراب ریحانی
در حلق او چکانند و ضمادی از لادن و مشک و سعد
و سنبل و مصطکی و عود و عنبر و آب برگ مورد و گلاب
سیب و آبی بر معده نهند ارزوی گل سبب آن

خلطهای بد باشد اندر معده علاج قی باید فرمود
و ایارج فیقرا بکار داشتن و شراب افسنتین و بهر
بامداد معداری مصطکی و زیره و نانخواه بخایند و
با گلشکر بخورند و از پی طعام نیز قی بخایند و اگر این
عارضه زن آبستن را افتد قی نشاید کرد و اورا نکو
خود افتد باسانی و پس از قی معده را به گوارشت
دهند علامت فواق امتلایی آنچه سبب آن ماده
غلیظ باشد اندر فم معده آنرا عادتها و تدبیرهای
گذشته بران گواهی دهد علاج قی باید کرد با ماهی
شور و ترب و سکنجبین عسلی و آب شبت و لوبیا
مرغ و انگور و جند بیدستر بوئیده و کندر و وراسن

دانه

وزیره و نانخواه و سعتر و بوده نخاییدن و اندر طعامها
بکار داشتن و معجونهای کمونی و فندادیقون
و تریاق اربعه و تریاق بزرگ سود دارد و لیکن از پس
قی کردن معده را با ایارج فیقرا پاک باید کرد و پس معجونها
بکار داشتن علامت فواق خشک آنچه از خشکی افتد
پس از استفراغها باشد چون قی کردن بافراط و اسهال
و از پس هیضه و طمث و پس از حجامت بسیار علاج ترشنه
و کشکاب با روغن بادام و شکر و آب انار شیرین
و روغن بنفشه مالیدن و ضمادی از بنفشه و خطمی و پیه
مرغ بر روغن بنفشه چرب کردن و ماء اللحم دادن و فقاع
مرغ نیم برشت و کشکاب غلیظ دادن با شکر و روغن بادام

منش گشتن و قی بسیار کردن و علامات آن اگر
بسیاری ماده صفراوی باشد تلخی دهان و تشنگی پیوسته
باشد و اگر ماده بلغمی باشد این تلخی و تشنگی نباشد و لیکن
دهان پرآب میشود **علاج** اگر ماده صفراوی باشد قی
باید فرمود بسکنگبین شکری و آب گرم و طبیخ شبت و
اگر قی نتواند کرد ایارج فیقرا و سقمونیا باید داد و از
پس استفراغ آب انار ترش و شیرین دادن و شراب
غوره و ضمادی از صندل و گل سرخ و کافور و آب
سیب و امرود و آبی و آب مورد تر بر فم معده نهادن
و قی بلغمی را فرمایند و ایارج فیقرا بسکنگبین عسلی سرشته
دهند پس شراب پودنه و میعه بکار دارند پوست سنگدان

مرغ اگر اندرون سنگدان باشد جدا کنند و بنهند تا
خشک شود بکوبند و بپزند با مصطکی با فیربوا برابر
و قدری شکر سفوف کنند و بخورند و محرور را سنگدان
با گل سرخ و شکر دهند **علاج هیضه** هر گاه که حس آن
بیابد که طعام اندر معده تباه می شود قی باید کرد و
معده را پاک کردن و اگر قی دشوار افتد معده را گرم
دارند بروغن مصطکی گرم کرده و مانند آن طلی کنند
و پوشش سمور را فکنند و بتکلف خواب کنند و بخسبند
و گرسنگی کشند و بر گرسنگی کمونی و اقراص عود بکار
دارند مردم محرور را ضمادی از صندل و گل سرخ
و مورد و آبی و سیب و کافور بر معده نهند پس

ازانکه قی کرده باشند وآرد جو با آب مورد برشند
ونان خشک بر که فرغار کرده ضماد نیکست وآب انار
وآب آبی ترش کوهی سود دارد ومن فلونیا رومی
دادند در حال باز داشت **صفت اقراص عود**
بگیرند قرنفل وکبابه از هر یکی یکدرم مصطکی وسنبل
از هر یکی نیم درم عود خام چهار دانگ شکر چند وزن
همه شربتی یک مثقال با شراب سیب یا گلشکر **صفت**
اقراص راسن خواب آرد وسیفه را ساکن کند بگیرند
قرنفل دو درم سک یکدرم ونیم مصطکی وافیون وپوست
بیخ لفاح از هر یکی یکدرم ونیم این جمله را با قراص کنند ده
شربت باشد **اما سس معده** بیشتر از غلبهٔ خون باشد

یا از صفرا **علامت** تب گرم ودرشتی زبان وتش
نگی واگر صفرا غالب تر باشد دهان تلخ باشد **علاج**
نخست رگ باسلیق باید زد وآب انار دهند وضماد
از فلفل وصندل وآبی وسیب وآب مورد تر وترا
کدو وبرگ خرفه وکوک وکاسنی تر بر معده نهند وغذا
بازکره وبکشکاب اختصار کنند وازپس چهار روز آب
کاسنی یا آب عنب الثعلب دهند جوشانیده وصافی کرده
وچهار درم فلوس خیارشنبر ویک جبه زعفران در
وی حل کرده پس از هفت روز کرفس وآب بادیان
بالای شراب بیامیزند واگر طبع نرم باشد بجای فلوس
خیارشنبر اقراص طباشیر دهند وضماد از پس هفت روز

روز از بنفشه و خطمی و برگ عنب الثعلب و بابونه
و آرد جو و بیخ سوسن و اکلیل الملک سازند با حنا
روغن سرشته و لختی زعفران مرکب کرده و با خ
اندر ضماد حلبه و لعاب تخم کتان و سنبل و سعد زیادت
کنند و اقراص سنبل دهند و اگر اماس کهن گردد او را
ضماد مقل و اشق و تخم کرفس و مصطکی و حب البان
زیادت کنند و مزوره از ماش مقشر سازند و حسو از آرد
باقلی و سبوساب دهند **صفت اقراص سنبل** بگیرند نعناع
ادخر سلیخه گل سرخ ریوند چینی قصب الذریره سنبل از
هر یکی سه درم مصطکی دو درم اشق یکدرم شربتی یک
مثقال با میبختج یا با گلنگبین بخورد و اگر بدان حاجت

آید که پخته شود و سر کند پس از آنکه تب زایل شده
باشد و درد ساکن گشته و اماس مانده شیر تازه
میدهند هر ساعت و طبیخ انجیر و لعاب تخم کتان و
لعاب حلبه از هر یکی دو درم بهم آمیخته و چهار درم
خمیر ترش و دو دانگ زعفران و دو دانگ صبر
در وی حل کرده و اگر هنوز تب همی آید خمیر ترش و
فلوس خیار شنبر اندر آب گرم همی دهند و بجای آب
جلاب دهند و هر گاه که سر کرده باشد و اماس فرو
نشسته و ریم برآید ماء العسل و جلاب میدهند و هر
گاه که پاک شود بگیرند کندر و دم الاخوین از هر یکی
پنج درم گل سرخ گلنار کهربا از هر یکی دو درم گل ارمنی

سه درم همه بکوبند و به پرند و شربت یکدرم با یکمثقال
بارب سیب یا رب آبی یا منفیخ بخورد **بثرها که در**
معده برآید علامت تشنگی سخت باشد و دهان ریش
شود **علاج** دوغ ترش سرد کنند با یکدرم طباشیر
و یکدرم بزر حماض میدهند بامداد و با آخر علاج
دمیدگی دهان باشد **باب نهم اندر انواع**
اسهال اسهال صفراوی **علامت** سوختن اندامها و
برازرقیق و زرد باشد که تب آرد **علاج** اقراص
طباشیر با رب آبی ترش دهند هر بامداد و شبانگاه
اسبغول بریان کرده و گل ارمنی و صمغ عربی با شراب
آبی و آب سرد و اگر تب نباشد دوغ ترش پالوده

وطباشیر

وطباشیر و بزر الحماض از هر یکی یکدرم و غذا عدس
مقشر اندر آب پخته سه بار و اندر بر پخته پس آب نار
دانک ترش کرده و مغز بادام بریان کرده و با
بچه بره پخته و سماق و گوارش سماق نافع بود
صفت آن بگیرند برگ سماق بیست درم بست جو
و کعک بغدادی و بست سیب و خرنوب شامی
از هر یکی هفت درم همه شراب سیب ترش بسرشند
یا با شراب آبی و قرص طباشیر نافع بود **صفت آن**
گل و طباشیر و سماق از هر یکی پنجدرم تخم حماض بریان
کرده ده درم تخم خرفه بریان کرده و گلنار از هر یکی
سه درم صمغ عربی بریان کرده هشت درم ∴

اسهال صفرا و بلغم علامت اندر براز پدید آید علاج
حب الآس و گلنار و شک از هر یکی یکدرم و
بلیله زرد پنجدرم همه کوفته و بیخته حب الرشاد دو
درم و نیم تخم لسان الحمل یکدرم افیون هر دو بریان
کرده پوست انار کوفته و بیخته نیم درم دم الاخوین
نیم درم این یک شربت باشد اندر آب باران یا آب
آهنگران بدهند اسهال بلغم اندر براز پدید آید دوا
حب الرشاد بریان کرده ناکوفته بدهند با آب گرم
تخم خشخاش سفید و کندر از هر یکی راست راست
نرم بکوبند بمقدار یک کف با شراب مورد یا با شراب
انار بدهند اسهال کهن باز دارد کندر رو و زعفران

وسندروس

وسندروس و افیون همه برابر بکوبند و حب کنند شربتی
نیم درم اسهال بلغم باز دارد حبی دیگر دارچینی افیون
جند بیدستر همه برابر حب کنند همچون فلفل شربتی هفت
حب کودکان را دو یا سه حب بدهند اسهال سودای
علامت مزاج سودایی را نشان آن باشد و طعام سیاه
جوب سود دارد علاج رگ باسلیق زنند یا اسلیم
از دست چپ و بگیرند نار دانک بریان کرده ده
درم بهمین سنخ بریان کرده دو درم زرنباد بریان
کرده یکدرم کهربا دو درم تخم شاهسپرغم بریان کرده
ناکوفته دو درم شربتی سه درم با گلاب یکبار یا با شراب
مورد دهند اسهال خون و علاج اقراص کهربا دهند

دو درم تخم لسان الحمل بریان کرده با رب آبی بیهٔ (هند)
و دو درم تخم گندنا کوفته و بیخته سفوف کنند خون
باز دارد خداوند بواسیر را سود دارد و طعام هم
انواع پاچه باشد و زردهٔ خایهٔ نیم برشت و ازان
پوست باز کرده به شیره بادام پخته و پاچهٔ بسمان
پخته و گوشت تذرو و کبک نبارد و آنک پخته زحیر
زردهٔ خایهٔ مرغ خام با روغن گل بیامیزند و مرداسنگ
مغسول و صمغ عربی و اسفیداج بدان برشند و
طلی کنند و حمول سازند و شیاف زحیر بکار دارند
و سقمونیا ندهند و اگر تب نباشد نان اندر شیر تازه
ترید کنند سود دارد و اگر سبب زحیر سرما باشد حب

ارشاد

ارشاد دهند با آب گرم و گوگرد و با پیه بط برشند و
دود کنند خبازی که رست و بگیرند سه درم نانخواه یکدرم
کندر نیم درم همه بکوبند و به پزند و سفوف کنند و بر
خشت گرم و تابه گرم نیز نشستن سود دارد والله اعلم

باب دهم اندر انواع قولنج قولنج با آماس

علامت آن تب گرم و تشنگی و احتباس علاج اگر قوت
قوی باشد نخست باسلیق زنند و اگر حاجت آید
صافن نیز بزنند و آب کاسنی و آب عنب الثعلب
و آب انار و آب کاکنج با فلوس خیار شنبر و روغن
بادام دهند و بوقت حاجت اگر قدری سقمونیا
درین شربتها حل کنند بی آنکه جگر آب خراب آید و ازبهر

اگر جگر ضعیف باشد. و آب را باندامها نتواند فرستاد
هر آب که خورده شود اندر جگر بماند و سرد کند
جگر را و آن آب ترشح اندر فضاء شکم کرده و مزاج
همه احشا تباه کرده و بدان علت بمشارکت همه احشا
مستحکم شود و چگونگی ترشح از کتاب ذخیره باید جست
و اما استسقا که بسبب آن گرمی جگر باشد که بسبب
گرمی جگر رطوبتها گداختن گیرد و استفراغها تولد کند
چون ادرار بول و عرق آوردن بسیار و افراط
خون بواسیر و افراط طمث بدان سبب خشکی تولد کند
و بسبب خشکی رطوبت اصلی که مدت حرارت غریزی
است تحلیل پذیرد و بسبب تحلیل آن قدر حرارت که

باشد

باشد ضعیف کرده و هرگاه که حرارت غریزی ضعیف
باشد جگر ضعیف کرده و کیلوس را خون نتواند
کرد باستسقا ادا کند اما علامت زقی آنست که
شکم گران باشد و بلمس چون مشک پر آب و علامت
طبلی آنست که ناف بیرون آید و شکم بدان گرانی نباشد
و بلمس چون خیک باشد که باد دمند و اگر دست برو
زنند آواز طبل دهد و علامت لحمی آنست که اندامها
آماسیده شود و هر جا که انگشت برنهی فرو نشیند و اثر
آن یکزمان بماند و بیشتری طبع نرم باشد علاج بهر یکی
علاج تشنگی بردن است و گرسنگی از دیدن آب
و بکار داشتن آن یعنی از آب خود را منع کردن

وبه هر دو سه روز قی کردن و هر بامداد ریاضت معتدل
واندر گرمابهٔ خشک عرق آوردن واندر دیگ گرم
نشاندن و تدبیر ادرار بول کردن واندر آب دریا
وآب معدنها چون آب گوگرد وزاک نشاندن و
استفراغ بحب غاریقون کردن صفت آن
غاریقون ده درم عصاره غافث ریوند چینی از
هر یکی دو درم وشکر طبرزد ده درم حب کنند هر بامداد
ده درم بدهند واگر اسهال بسیار گردد بازگیرند و شیر
شتر عرابی باندکی بول او سود دارد وآنجا که شتر عرابی
نباشد اشتر را علف بیرون دهند وآرد جو خمیر کنند و
هر روز تخم کرفس و بادیان صد درم اندر آن بسرشند

وبدهند

وبدهند تا شیرناک شود وطعام او نان بریان کرده
باشد واندر خمیر نان کرفس وتخم بادیان ونانخواه
بسرشند هر روز مقدار ده ستیر ازین نان راتب کنند
واگر نیز ازین نان در نخوداب ترید کنند شاید و
خربوا و روغن شیرخشت با روغن بادام و روغن
بسته و ترب خام و پخته سود دارد و چنداکه بخورد و اگر
از گوشت ببر نتواند کرد تذرو و کبک و گنجشک
دهند اندر نخوداب پخته واگر بضرورت آب دهند
باندکی شراب بیامیزند یا با آب انار قناعت کنند
واگر حرارت و تبی نباشد هر بامداد برگ ترب و برگ
کرفس و برگ کاسنی کوفته وفشرده و جوشانیده و سکنگ

برداشته وپالوده با اندکی شکر میدهند اندر علاج
طبلی شکم را بکمید کرم دارند سبوس گرم ونمک و
ارزن وماننده آن وپوست سمور وروباه پوشیده
دارند وماءالاصول دهند با معجون فنداقیون
وکندر وزیره پیوسته میخایند وطعام نخود آب و
علاج طحی قی کردن است وریاضت معتدل ودماغ
رابنوره ومعده را بایارج پاک کند واندر آب دریا
واب کوگرد نشیند وآنجا که آب دریا نباشد نمک
اندر آب کنند وچند روز اندر آفتاب نهند بجای آب
دریا بود والله اعلم باب شانزدهم اندر بیماریها
کرده ومثانه والتهاب بول بدانک علامت تب

لازم

لازم وتشنگی وگرانی ودشواری از پهلو به پهلو
گشتن وباشد که غشیان رنجه دارد وله زبان سیاه شود
علاج فصد باسلیق وکشکاب وروغن بادام و
شکر وکم خوردن آب وحقنه نرم کردن وخیار شنبر
اندر آب کاسنی دادن یا اندر ماء الجبن اماس سرد
اندر گرده بدانکه علامات آن گرانی بیشتر باشد و
علامات بلغم وکسلانی ظاهر باشد علاج قی کردن
وشراب الیتین وکلنکبین دادن وحقنه از خسک
وبرگ کرنب وبرگ چغندر وبرگ خطمی وسبوس
دنطون وانجیر بستی وپرسیاوشان وتخم خیار وخربزه
وروغن کنجد ساختن وضماد از تخم کتان وتخم خطمی وحلبه

وازبشت وبابونه واشق وعلک البطم سازند
وان موضع را به پیه بط وپیه مرغ ومغز ساق گاو
گداختن واندکی مقل درتیبانه در وی حل کرده
مالند وطعام سبو ساب باروغن بادام وعسل
دهند بول خون وسوزش آب تاختن علاج
اگر بول خون ازگرده آید خون بابول آمیخته باشد
لیکن فسرده باشد وپاره پاره آید وازغثیان خالی
نباشد واندر نواحی کلیه اکی یابد وگاهی المی در میان
پشت باشد وبرانها فرود آید وگاهی بمیان دو کتف
براید واگرازمثانه باشد خون رقیق باشد واز
خلیدن مثانه خالی نباشد علاج فصد باسلیق

وازه

وازهمه چیزهای تیز وشور وترش وتلخ پرهیز کردن و
کشکاب وشراب بنفشه وشراب خشخاش خوردن
واگر بابول خون سوزش وحرارت نباشد بگیرند
قطراساليون وتخم کرفس وانیسون تخم خیار بادرنگ
وتخم خربزه وکدو وهمه بکوبند وبه بتقسیم برشند
دو درم باماءالعسل واماءالشعیر وجلغوزه وتخم خیار
باشیر بز یا شیر خر فروج واگر درمثانه باشد سود دارد
وقرص کهربا خون آمدن بازدارد والله اعلم سلاسل
البول پردن امدن باشد بی خبر وبی اراده مردم و
وسبب آن سردی مزاج وسستی مثانه باشد علاج
قی کردن وورآب کوکردی نشستن وروغن سداب

مالیدن و تریودیطوس و سنجرنیا خوردن و نمک
البول بکار داشتن صفت آن بگیرند کندر حب
الآس تخم محلب مقشر سعد خولنجان قرفه وج
راسن برابر کوفته و بیخته اندر منفعتج بسرشند و شربتی
بامداد و شبانگاه سه درم و گوشت روباه بریان
کرده گفته اند سود دارد بخاصیت این علت است
که سبب آن گرم شدن مزاج کلیات است دیابیطس
تشنگی و بی صبری از آب و بیرون آمدن آب در حال
که خورده شود هنوز رنگ ناگردانیده علاج آب
انار و آب تخم خرفه و شراب غوره و کشکاب و
بشب وقت خواب اسبغول اندر آب خیار ترش

باشکر

باشکر و افراط طباشیر با سرکه و گلاب و روغن
گل اندر موضع کلیه مالیدن و ضماد از طحلب و
وآبی پخته کوفته و برگ بید و برگ مورد تر کوفته
برنهادن و طعام دوغ و ماش مقشر و اسفناج
و زوره کشک جو و غوره و مانند آن دهند علامت
بازگرفتن بول را حصر گویند و دشوار آمدن را
عسر خوانند و اسباب آن زخمی و سقطه باشد
یا ضعف قوت دافعه یا ماده غلیظ یا چیزی اندر
مجری بول گرفته چون سنگی یا خون فسرده علاج
اگر سبب زخمی یا سقطه باشد رگ باسلیق زنند
و در آبزن فاتر نشاندن و روغن گل بر مالیدن

وبول بقاساطیر برون کیرند واکر حرارتی یا ورمی
باشد آب عنب الثعلب یا آب تخم خرفه دهند
وبحقنهٔ نرم استفراغ کنند واکر سنکی بمجری بول
اندر مانده باشد علاج آن اندر جایکاهش یاد
کرده آید واکر خون فسرده اندر ماند شب یمانی
اندر سرکه غرغره کنند. یک شبانروز و پیا لانیا. و
شکر برافکنند و قوام دهند. هر بامداد بدهند.
و داروها که سنک مثانه را بریزاند سود دارد و
اکر سبب باد غلیظ باشد. نار الاصول دهند با
روغن بید انجیر واکر سبب ضعیفی قوت مثانه بود
در آب نشاستد و بورهٔ ارمنی اندر آب حل کنند.
باد

باصلیل فرو چکانند. بول کشاده شود سنک و
ریک که اندر کرده و مثانه تولد کند علامت
ریک اندر بول پدید آید و صوری بول را انجا شد
وانچه از مثانه آید سفید باشد یا خاکستری علاج
بآب زن اندر نشانند و کمرکاه و مثانه بروغن
کژدم چرب میکنند. واز اطعمهٔ غلیظ پرهیز کنند
وتخم خیار بادرنک وتخم خرفه وحجر الیهودی وآب
بادیان وتخم کرفس وحب القلب ومعجون عقرب
دهند وترب کوفته وفشارده مقدار ده درم
آب آن بدهند زود مثانه را از ریک پاک کند جرب
مثانه علامت بیرون آمدن بول با دغدغه در سوب

او چون سپوس باشد علاج روغن بادام خوردن
و طعامهای نرم چون لعاب دانهٔ آبی و شیر زنان و
روغن گل حقنه کردن و باحلیل چکانیدن فتق علامت
هرگاه که به پشت باز خسبد بجای باز شود و اگر قرار
کند روده فرود آمده باشد و اگر بی قرار بجای باز
شود ثرب فرود آمده باشد علاج از حرکات و کارهای
سخت پرهیز کند و از پس طعام آواز بلند ناکردن و
چیزهای گران برنداشتن و آن را بسته دارند و اگر بدشواری
باز بجای شود شبت پخته نیم گرم برنهند و ران برهم
فشارند و چون باز جای شود این ضماد برنهند کوز
سرو و سعد مازو و نار پوست کندر مرزنگوش

پرشتم ماهی همه برشته برنهند و به بندند و دیگر بار و بر
می نهند تا سخت شود و از طعامهای بادناک و میوهٔ
تر پرهیز کند اما آس قضیب و خصیه اگر حرارتی باشد
رگ باسلیق زنند و حلب با آرد جو و آب گشنیز
تر و آب کاسنی برنهند و اگر حرارت نباشد و صلب
باشد آرد باقلی و حلبه و بابونه و پیه مرغ و پیه بط اندر
منفخج چون خبیص کنند و برنهند و ضمادها که اندر
کتاب ذخیره یاد کرده آمده است اندر علاج پستان
همه سود دارد و خارش قضیب و خصیه علاج فصد باسلیق
و از چیزهای تیز پرهیز کردن و بر روی ران حجامت
کردن یا دیوچه برافکندن و اشنان بسرکه تر کردن

وهر روز در گرمابه بدان شستن همچنین بگل و برگ
می شویند و اگر بسوزد روغن گل با سفیده خایه
مرغ طلی کنند **ببالا بر شدن خصیه علاج** از آب
و هوای سرد خویشتن نگاه دارند و هر روز یک
زمان اندر آب گوگرد نشینند **بسیاری ودی و**
مذی علاج بگیرند فرفیون و جندبیدستر سعد
عاقرقرحا قسط دارفلفل کوفته و بیخته و اندکی مشک
تبتی بروغن سداب ترکنند و بر زهار و حوالی آن
می مالند و از طعامهای تری فزاینده پرهیز کنند و کمونی
و دوار المسک بکار دارند **ضعیفی قوت مباشرت**
مردم محرور هر چند داروها بیش خورند اندر آن کار ضعیف

تر باشند لیکن از دوغ و ماست تازه و آب
امرود و آب نخود خام مبنوت کرده قوت تمام
حاصل آید و بعضی باشند که از تخم خرفه و بوی
کافور چندان قوت یابند که عجب دارند و قلیه
نرگسی در وی باقلی اندکی و زنجبیل باشد مر مزاجهای
معتدل را سخت سود دارد و مبرود را نیم درم
انگژد اندر زرده خایه مرغ سود دارد و ازین
باب چیزی که خواهند در کتاب ذخیره بباید جست

باب هفدهم اندر بیماریهای زنان و انواع
آن **بسیار رفتن حیض** این علت از بسیاری خون
باشد یا از گرمی و تندی خون یا از قرحه اندر رحم

علامت آنچه از بسیاری خون باشد نبض عظیم بود
و هم تن قوی علاج فصد و طعام از سماق و نار
دانگ و عدس و پاچهٔ بره و گوشت گوساله و شربت
اقراص کهربا و حمول از پشم پاره که باب مازو ترکنند
و به رب الوده کنند. و اگر از گرمی و تیزی خون باشد
تن ضعیف باشد و خون رقیق باشد علاج سکنجبین
حرارت و شربتهای خنک و غذاهای غلیظ چنانکه
یاد کرده آمد از عدس و پاچهٔ فسرده و مانند آن
و اگر از قرحه باشد خون عفن و گنده باشد رگ
باسلیق زنند و رگ صافن و ماء العسل دهند و
طبیخ حلبه و اقراص کاکنج و بنادق البزور باز

ایستادن حیض اسباب آن یا کمی خون بود اندر
تن یا غلیظی و فسردگی آن یا فربهی بافراط علامت
کمی خون آنست که پیش از آن استفراغها باشد چون
رعاف و عرق آمدن بسیار و تن لاغر و ضعیف
باشد و لون او زرد علاج اندر آبزن نشستن
و غذاها معتدل دادن چون ماء اللحم و زرده خایه
نیم برشت و شادکامی و علامت غلیظی و سردی
خون آنست که اندامها بلمس سرد باشد و فربهی از
پیه بود نه از گوشت علاج آن بغذاهای گرم و
لطیف و اندک باشد و بریاضت و سنجبیا و
کمونی و معجون الوج دادن و اندر طعامها زیره

ونانخواه وانکزه وجوزول وانکدان بکار داشتن
اختناق رحم سبب آن نایافتن مرد باشد علامت
حالی پدید آید همچون حال صرع لیکن صرع را کفک
وتشنج واضطراب باشد واندرین علت اینها نباشد
علاج مباشرت ودغدغه وعطسه آوردن بکندس
وفلفل وغیر آن وبوی نیلوفر وکافور وبنفشه
سوود آرد رجا حالی باشد همچون حال آبستن وعلامتها
آن باشد علاج استفراغ باید کرد بایارج وحب
غاریقون وحب منتن وماننداین حمل ناپذیرفتن
آنجا ازجهة زن باشد بسبب فربهی بافراط باشد
وغلبه سردی وتری ویا گرمی وخشکی مزاج یا بادی
غلیظ

غلیظ علاج این اسباب پوشیده نیست وبسیار جایها
یاد کرده آمده است اگر بسبب سردی وتری باشد
ماء الاصول بروغن بید انجیر واستفراغ بحب سکبینج
وحب منتن وسنجرنیا ودوا المسک دادن وپشم
پاره بروغن بلسان یا غالیه مشکین آلوده بخویشتن
برداشتن وطعام قلیه کدو وقلیه خیار واسفناج
ومانند آن دادن دشواری زادن چون وقت
آن نزدیک شود هر روز بگرمابه شوند ودر آب نشینند
وشکم وپشت بروغن بنفشه بمالند وشوربا بچرب
خورند ودرحال دشواری خرما وحلبه پزند ومقدار
صد درم آب آن بدهند باروغن بادام علاج

دو مثقال غالیه اندر شراب ریحانی بدهند و عطسه از ان
فلفل و کندس و به بینی بگیرند تا عطسه باز گردد
و قوت فرو سو کند و اگر مشیمه بماند یا بچه بمیرد در بر
و گوگرد و جاوشیر را تسارا است بزهرهٔ گاو برشند
و بزیر او دود کنند مشیمه و بچه مرده جدا گردد خارش
رحم سبب این رطوبتی باشد گرم و شور علاج او
همچون علاج جرب مثانه باشد رگ باسلیق زنند
و بر روی ران حجامت کنند و حلبه و تخم کتان در ماء
العسل بپزند و پشم بدان تر کنند و بخویشتن بردارند
کمی شیر اگرچه منی و شیر و خون هر سه بصورت مانند
و تولد هر یک از عضوی دیگر است و اسباب کمی

و بیشی

و بیشی هر سه یکی است هرگاه که غذا اندر کیفیت
و کمیت معتدل باشد و مزاج همه تن با مزاج جگر معتدل
خون تمام تولد کند و نیک زیرا که تولد هر دو از خون
نیک باشد پس هرگاه که شیر اندک باشد علاج بحال
آوردن و تدبیر باعتدال باز آوردن جگر باشد علاج
اما اگر شیر زرد و رقیق باشد سکنجبین ساده و آب
انار ترش و شیرین و آب تخم خرفه باید داد و طعام
مزوره از گوشت بزغاله و کوساله و مرغ مصوص
و زیربا و مانند آن و اگر غلیظ باشد سکنجبین بزوری
دهند و ماهی شور و قی فرمایند و طعام نخود آب و
ابکامه و ترب و مانند آن و اگر اندک باشد کشکاب

وهند با روغن بادام و مغز پسته و خطمی و شوربا
شلغم و گزر و مانند آن و کنجد آس کرده اندر شراب
ریحانی بمالند و بپالایند و آن شراب بدهند و پستان
بز و گوسفند سود دارد اماس پستان علامات
گرمی و سردی چندین جای معلوم شده علاج اگر
اماس گرم باشد سرکه با آب گرم بیامیزند و بدان
تکمید کنند و نخست رگ باسلیق زنند و سکنگبین و
روغن گل بیامیزند و آرد باقلی بدان برسرشند و
ضمادی کنند و اگر اماس سرد باشد بابونه کوفته و
بیخته اندر آب بادیان و آب کرفس برسرشند و ضماد
کنند نیک باشد باب هژدهم اندر اوجاع مفاصل

وعرق النسا بدانکه اوجاع مفاصل و نقرس
گرم سبب این علت ضعیفی عضو دردمند باشد
و بسیاری ماده و فراخ منفذها و رگها علامت
اگر ماده گرم باشد آن عضو سرخ شود و گرم باشد
علاج اگر ماده خونی باشد نخست رگ زنند لیکن اندر
اوجاع مفاصل رگ اکحل زنند از هردو و اندر نقرس
و درد اندامهای زیرین رگ باسلیق زنند از آن جانب
که درد باشد و شربتهای خنک دهند و اگر مسهل حاجت
آید مسهل دهند و اندر قاروره تا نضج پدید نیاید مسهل
ندهند و اندر قاروره تا عضو دردمند را اندر آب
گرم و سرد فاتر می نهند تا درد می آرامد و داروی مسهل

باسورنجان و سنارکی و قنطریون هر سه یا آنکه شاهتره
واجب کند اما خاصیت سورنجان آنست که خلط سرد را
باسهال از مفاصل بیارد و منفذها و رگها را قوت
دهد تا خلط دیگر اندران منفذها گرد نتواند کرد و بمفاصل
باز نتواند ریخت و بیشترین داروها اگرچه خلط را دفع
کند منفذها را گشاده بگذارد و اخلاط دیگر اندران منفذها
بجای باز شود لیکن سورنجان با این خاصیت
معده را زیان دارد ازآن با داروهای دیگر که معده را
قوی کند بکار باید داشت چون زیره و زنجبیل و
فلفل و صبر با سقمونیا باید داد تا اسهال بقوت
باشد و بسیار خوردن سورنجان عصبها را سخت کند

بدین سبب هرگاه که بسیار خورده شود مفاصل را
نرم باید داشت بموم روغن و پیه بط و پیه مرغ
و مانند آن و از پس داروی مسهل با داروی بول مشغول
باید بود تا ماده اوجاع مفاصل از رگها باشد اما داروی
مسهل را چنان ترکیب باید کرد که صفرا و بلغم را دفع کند
که چون استفراغ بلغم تنها کند در حال سودمند باشد
لیکن دیگر باره رطوبتی گرد کند و بگدازد و بدان عضو
باز آرد **صفت مسهل نافع** سورنجان درمی بوزیدان
درمی ماهی زهره دو دانگ ترید درم و نیم زنجبیل
و زیره کرمانی سقمونیا دانگی و نیم مقل دانگی حب کنند
و بمقدار این شربتی باشد با دو وقیه جلاب بدهند

مسهلی دیگر سورنجان هلیله زرد و تربد از هر یکی چهار
درم شحم حنظل و سقمونیا از هر یکی دانگی و نیم سقمونیا
و افیون هر یکی دانگی مثل دانگی کثیرا نیم دانگ حب
کنند و ضمادها تخت رادع برنهند پس مرکب پس محلل
صفت ضماد رادع بگیرند طحلب بزر قطونا برگ تر
کنند و برنهند. و اگر درد سخت باشد بگیرند زعفران و
افیون برابر بشراب بسایند و با موم روغن برشند
و طلی کنند و لوبیا در آب بپزند و بکوبند و ضماد کنند
تحلیل کند و درد بنشاند و اما سبب درد و اگر باده صفراوی
باشد استفراغ بمطبوخ هلیله زرد و خرمای هندی کنند
و تمیده و شربت لایق آن سازند اوجاع مفاصل

نوتی

ونقرس سرد علامات عضو درد مند هم رنگ تن
باشد و گرم نباشد و گرانی کند علاج قی فرمایند و
مارالاصول دهند بار روغن بادام تلخ و روغن بید
انجیر و کنگر و استفراغ بحب سورنجان و حب شیطرج و
نشتن کنند و طعام نخوداب و شوربا گنجشک و ما
آن عرق النسا دردی باشد که از سرین فرود آید تا زانو
و گاهی تا قدم و خنصر علاج همچون علاج مفاصل
ونقرس باشد و قی کردن و طعام کمتر خوردن پس
از طعام حرکت ناکردن و هر بامداد ریاضت کردن
سود دارد دوالی رگهای غلیظ باشد که بر ساق پیدا
آید و سبب آن فراخی رگها باشد. و طعامهای غلیظ

خوردن و از پس طعام حرکت کردن و این حرکت
و علت حمالان و پیکان را پیش افتد علاج تن بداروها
که سودا و بلغم برارد و رگ باسلیق زنند و استفراغ بما
الجبن و مطبوخ افیتمون و مانند آن و هر هفته ایارج فیقرا
و غاریقون و افیتمون و حجر ارمنی ترکیب کنند و بدهند
و از پس طعام هیچ حرکت نکنند. داء الفیل علتی است
که سبب آن چون سبب دوالی باشد قدم و ساق قوی
و غلیظ گردد همچون ساق پیل لیکن مادهٔ آن علت
برخلاف مادهٔ دوالی باشد از بهر آنکه مادهٔ دوالی
عفن باشد و بدان سبب متعفن نشود و مادهٔ این علت
از عفونت خالی نباشد علاج همچون علاج دوالی باشد

ولی

و پس از آنکه استفراغ کرده باشد خاکستر چوب کرنب
و کز و آرد حلبه و سرگین بز و تخم جرجر کوفته بروغن
زیت سرشته طلی کنند سود دارد. مقالت
سیوم اندر علاج تبها و ابله و حصبه. بباید دانست که تب
حرارت غریب است که اندر دل برافروزد و با هوا که اندر
تجویف دل است که اطبا آن را روح گویند و با خون اندر
رگها برود و اندر همه تن پراکنده شود و همه تن را گرم
کند بر حالی که مضرت آن اندر فعلهای طبیعی که شهوت
طعام و شراب است و هضم آن و قوت برخاستن و خفتن
و رفتن و غیر آن. اما گرفتن و گشادن تب چنان باشد
که مادهٔ عفونی اندر تن گرد آید و حرارت غریزی از

هضم آن عاجز آید و از آن ماده بخاری پدید آید و
روح را اندر شراین غلیظ کند تا بدان سبب بدشواری
گذر تواند کرد و بدشواری دم تواند زد و بدان
سبب گرم شود و گرمی آن بدل باز دهد و اندر همه
تن پراکنده شود و تب پدید آید از بهر آنکه هر گاه که
سوء المزاج گرم اندر عضوی پدید آید شریانها و روح
آن عضو را و هوای آن را گرم کند و این حال تب آن
عضو باشد از بهر آنکه شرایین از دل رسته هر گاه که
روح و شریانهای عضوی گرم شود گرمی آن اندک
اندک بدل باز دهد و هوا که اندر تجویف دل است آن
حرارت غریب را بهمه تن باز دهد و گرم کند بدین سبب

همچنان

همچنان که دل مبداء حرارت غریزیست مبداء حرارت
غریب گردد و از بهر این گفته اند که تب حرارت غریبست
که اندر دل برافروزد و در روح و خون که اندر همه شریانهاست
اندر همه تن پراکنده شود و تب پدید آید و هر گاه که تن
از اخلاط بد پاک باشد حمی یومی تولد کند و اگر خلطی
بد باشد حرارت اندر او نیز و تبی که بدان خلط منسوبست
تولد کند و گسارده این تب چنان باشد که بخار آن ماده
که هوای دل را گرم و روح و خون را که اندر همه شریانهاست
غلیظ و گرم کرده باشد لطیف گردد و تحلیل پذیرد
و تب گسارده شود و انواع تبهای خلطی که از عفونت
اخلاط باشد چهار است بلغم خون صفرا سودا و لیکن

از بهر انکه عفونت اخلاط اندر تن و درون رکها عفن
کرده چهار است وچهار انکه برون رکها عفن کردد
وبا این همه تبها بایکدیکر ترکیب افتد وانواع اینت
بسیار کرده واین معنی از کتاب ذخیره باید جست حمی
یومی علامت اندر تن کسلانی وکرانی نباشد و
چنانکه در دیکر تبها درد باشد نباشد وقاروره ونبض
نیک باشد علاج هرکه خارج شود واندر آخر تب
کرمابه وآب زن خوش آب صواب باشد روذ
تدبیر غذا باید کرد از فروج یا از فروج بکشک جو و
واسفاناج وتلک وماننداین تب دق بسیار باشد
که حمی یوم بدق باز کردد ونادر باشد که تب دق با

کدید و

کدید آید علامت نبض صلب باشد ودقیق ومتواتر
وضعیف وموضع رک وحوالی آن کرمتر از جای دیکر
باشد وبیمار از حرارت تب اکاه نباشد وچشمها در
اندر شود وکتفها برافراز و وبینی باریک شود وروی
ونازکی رنک برود وهر کاه که غذا خورده باشد
حرارت ظاهرتر شود وچون چراغی که روغن یابد بر
افروزد ونبض قوی تر شود واین درست ترنشانیست
علاج تا قوت بر جای باشد واستخوانها بکوشت
پوشیده وذبول ظاهر نباشد امیدوار بود اما
هوای خانه وبستر بیمار خنک باید داشت وکرمابه
خوش آب تر وروغن مالیدن سود دارد وشیر

زنان با شیر خر دادن و براندامهای بیمار دوشیده
و شراب خشخاش و گشکاب که در وی کدوی تر
و سرطان تازه جوشیده باشد با روغن بادام
و شکر و شب لعاب اسبغول دادن و اندر گشکاب
و بعد از آن قرص کافور و شراب صندل دادن و
طعام همه تری آرنده باید چون قلیهٔ کدو و خیار و
اسفناج و ماهی تازه کوچک و خایهٔ مرغ نیم برشت
و مزورهٔ خشک و ماش مقشر و پایه اندر گشکاب
پخته و دوغ تازه و مانند آن و بنفشه و نیلوفر و برگ
بید کشته و میوه‌های خوشبوی و گل تازه و شاهسپرغم
سرد کرده می بویند و اندوه و خشم و اندیشه از خود

دور دارند و آب خربزهٔ هندی و آب خیار زه ترش
و آب انار شیرین با روغن بادام سود دارد تب
مطبقه علامت سبب آن تب عفونت خون باشد
یا بسیاری و گرمی آن رنگ روی و رنگ چشم سرخ
باشد و رگها ممتلی و طعم دهان شیرین و حرارت
تب حرارتی باشد بی لذع همچون حرارت کسی که
از گرمابه بیرون آید علاج فصد باید کرد و خون
مقداری وافر در خور قوت و عمر و فصل حال بیرون
کردن و پس از چند روز به مطبوخ هلیله استفراغ
کردن و سکنجبین ساده دادن تب محرقه سبب
این تب عفونت صفرا سوخته باشد و اندرون رگها

کرزد یک دل و جگر و فم معده بود یا عفونت بلغم
شور باشد و تولد بلغم شور باشد و تولد بلغم شور
از رطوبت رقیق باشد که با صفرا بیامیزد علامت
حرارت آن تب لازم باشد و اندرون بدن سوزان
تر از بیرون باشد که با صفرا بیامیزد و تشنگی عظیم و زبان
درشت سیاه یا زرد و در بحران آغاز تب لرزد
اندر آخر عرق کند علاج اندر تسکین حرارت مبالغه
باید نمود و هوای خانه خنک کردن تا هوای خنک
بنفس بدل بیمار رسد و حرارت تحلیل پذیرد و به
اندرون باز نگردد و سکنجبین ساده و شراب غوره
و شراب ریواج و شراب حماض ترنج و قرص کافور

تسکین

تسکین دادن و حرارت دل را به شراب صندل تسکین
دادن و بعوض غذا آب کدو و آب خربزه هندو
و آب خیار ترش و کشکاب رقیق دادن و اگر به
استفراغ حاجت آید فلوس خیار شنبر اندر طبیخ فرمایند
حل کنند و بدهند غب خالصه علامت این تبی است
که یک روز آید و یک روز نه و درازی مدت تب هفت
ساعت باشد و بیشترین دوازده ساعت و اگر از این
در گذرد چهارده ساعت شود بدان اندازه از خالصه
دور باشد و اگر تدبیر صواب رود عدد نوبتها هفت
بیش نباشد و باشد که چهار نوبت بگذرد و باشد که
بسبب لطافت ماده یک نوبت بیش نباشد یا بیفتی

یا با مهتال صفرا بگدازد اما بعض قوی و عظیم مختلف
باشد و قاروره سرخ و تاری و رقیق باشد و
حرارت تب سوزان تر از دیگر تبها باشد و سرما که
اندر اغاز تب باشد یک بلرزاند و زود ساکن شود
و بباید دانست که سبب سرما که اندر اغاز تبها بدید اید
حرارت تبست که رطوبتی را یابد بگدازد و بر عضلها همه
تن ریزد تا سرما از آن رطوبت محسوس گردد و سبب انکه
پس از تب دران رطوبت که اندر تن باشد سردی آن
محسوس نباشد آنست که آن رطوبت اندر تن ساکن باشد
اجزای تن با آن خوکرده نه از جای بجای رود نه از
جایی بجایی آید و هرچه اندر تن ساکن باشد و هر دو چیزی

که دریک

که در یک جای بایکدیگر دیر باشند میان ایشان تنافی
خود بدید آید پس هرگاه که آن رطوبت از حالی بحالی
گردد و از جایی بجایی حرکت کند هر چیزی از وی
از قرارگاه خویش بجنبد مجاورت و خوگرد کی همه
اجزای تن با اجزای آن رطوبت بگردد هر جزوی
ازین چیز که با او خوکرده باشد سرما گرفتن گیرد سرما
محسوس گردد و لرزه بدید آید علاج هر بامداد سکنگبین
ساده دهند سرد کرده با شراب ریواج یا شراب غوره
یا شراب الورد و روز نوبت تب دران حال که سرما
و لرزه بدید آید سکنگبین با آب گرم دهند تا باشد که
قی کند و ماده صفرا دفع کند و اگر قی کند لرزه زود

ساکن شود و هرگاه که تب گشاده شود اندکی
گلاب دهند و روز دیگر که تب نباشد آب انار
ترش و شیرین دهند با تخم فشارده و شکر برافکنده تا
هم حرارت را ساکن کند و هم بقوت تخم و شکر صفرا
دفع کند یا شراب آلو دهند یا شراب گل شکر یا
سکنجبین آمیخته و سرد کرده یا آب خرمای هندی دهند
با اندکی خیار شنبر یا مقدار پانزده درم بنفشهٔ پرورده
اندر گلاب آغشته و پالوده یا مقدار بزر قطونا تا آب
آلو و شکر و فروره از آب غوره یا از آب آلو
یا خرمای هندی یا از کشک جو همه بشیرهٔ بادام سود
اگر با تب صداعی باشد و تاسه بود طبع را نرم کردن

نقوع

بحقنهٔ مجیب اولی باشد یا شیافی که از بنفشه و شکر
و سقمونیا سازند و تدبیرهای دیگر همچون تدبیر
محرقه باشد **شطر الغب** این تب و تب غیر خالصه
از جملهٔ تبهاست که از ترکیب صفرا و بلغم تولد کند
و گشایش هر یک را ازین دو ماده و چگونگی ترکیب
آن را حدی نتوان نهاد از بهر آنکه گاهی بلغم غالب
و غلیظتر باشد و گاهی رقیق‌تر و بیشتر و گاهی صفرا
بیشتر بود و گاهی بلغم بدین سبب تبهای مرکب را
هر یک را نامی جدا نیست شطر الغب است و غب
غیر خالصه **علاج** فرق میان شطر الغب و غب
غیر خالصه آنست که مادهٔ شطر الغب صفرا باشد و رطوبت

لیکن بهم آمیخته و چون یک چیز گشته باشد بدین سبب
نوبت هر یک جدا باشد آن روز که نوبت حرکت صفرا باشد
تب گرم تر بود و آشفته تر آید و روز دیگر که نوبت حرکت
رطوبت باشد تب آهسته تر و دراز تر باشد و ماده غب
غیر خالصه هم صفرا و رطوبت باشد لیکن آمیخته و چون نا
گشته بدین صفت فعل هر یک جداگانه پدید نتوان کرد
و بسیار باشد که اندر شطر الغب و غب غیر خالصه اندر یک
نوبت دو بار یا سه بار سرما و لرز پدید آید و باز گرم شود
غلبه هر خلطی از اعراض تب توان دانست علاج
طریق صواب آنست که اندر علاج این تبها تدبیر طبع نرم
کردن و تدبیر قی و تدبیر ادرار بول و تدبیر مسام گشادن

و عرق

و عرق آوردن و پاک کردن تن از ماده تب بحبهای
سهلتر و سبکتر و با آن طریق که آسانتر باشد فرود آرند
و تسکین حرارت کنند و استفراغ قوی از پس فرود
آمدن نضج کنند و اندر اعراض تب نگاه می کنند و با
ماده غالب بیشتر کوشند اگر تلطیف می باید کرد اندر
کشکاب نخود و بادیان و زوفا خشک و پودنه و سنبل
و آنچه در خور بود در افکنند و پیش از کشکاب سکنگبین
ساده دهند یا سکنگبین بزوری و بزوران بعقد
حاجت کنند و آب بادیان و کاکنج با سکنگبین سرشته
موافق باشد و اگر حاجت به تسکین حرارت بیشتر بود
سکنگبین شکری دهند و اگر بزوری کنند بزور تخم کشنه

صواب آید و بیخ کند و اگر حب خیار بادرنگ زیادت
کنند صواب باشد و اندازه و ترتیب شربتها بر طبیب
باشد بحکم مشاهده تصرف می کند و می فزاید و می کاهد
و هر گاه که از نضج پدید آید تدبیر استفراغ کند. زنبق
و گلشکر گداخته با سکنجبین آمیخته صواب باشد و
شراب افسنتین هم صواب باشد و نیم درم تربد و نیم
درم غاریقون نیم دانگ سقمونیا اندر شراب گل
شکر و گلشکر پیوسته بدهند و پس از استفراغ قرص
گل دهند صفت آن بگیرند گل سرخ سه درم سنبل
سه درم اصل السوس پنج درم تخم خیار تخم کاسنی
از هر یکی چهار درم شربت یک مثقال و اگر صفرا و بلغم

بایکد

با یکدیگر برابر بود و بگیرند گل سرخ ده درم مصطکی یک درم
سنبل دو درم تخم کاسنی پنج درم شربتی یک مثقال
تب بلغمی هر جا که حرارت غریب اندر رطوبت غریب
اثر کند عفونت اندر وی پدید آید تا طبیعی شود
و تب بلغمی تولد کند و علامتهای سرما و لرزه قوی
تر باشد و پاینده تر از سرمای دیگر تبها و گاه باشد که
پندارد که اندر میان برفست و دیگر گرم شود و این ا
انواع از سرما بلغم غلیظ باشد که انرا بلغم زجاجی
گویند و طعم دهان و فم معده ضعیف و شهوت
باطل بود و تاره و غشی بسیار افتد و نبض ضعیف
و صغیر و متفاوت باشد و قاروره سپید و رقیق

و با فر سرخ و تیره شود علاج مدت یک هفته سکنگبین
عسلی دهند و کشکاب که در وی تخم بادیان و نخود پخته
باشد با ماء العسل که در وی زوفا باشد و بعد از
یک هفته قی فرماید. و از پس قی گلشکر و مصطکی
و انیسون دهند و طبع بگلشکر مسهل نرم کنند. یا ده درم
گلشکر با سی درم سکنگبین حل کنند و بدهند و تربد
و مصطکی و زنجبیل را استارا است کوفته و بیخته و شکر چند
وزن همه شربت هر شب از یک مثقال تا دو درم طبع
را نرم دارد و سودمند بود و تبهای بلغمی بعضی
باشد که با لرزه و سرما باشد و گساریدن آن ظاهر
نباشد و مانند تب دق باشد. اندر علاج این تبها د

براننده

براننده و لطیف کننده چندان دلیری نباید کرد که اندر
تب بلغمی از بهر آنکه بیم بود که ماده لطیف گردد و به دماغ
برآید و سرسام تولد کند خاصه اگر صداعی باشد یا دماغ
ضعیف باشد و صواب آن بود که از گلشکر و سکنگبین
ماده اندر نگذرد یا سکنگبین که در وی اندکی تخم
بادیان پخته باشند و این تصرف همه بحکم مشایخ
توان کرد و بقراط از بهر این معنی گفته است الحمی
فی المشایخ لینة من لا تتغیر فیهم ببلادة الحمی و البهاد
لا تقدم علی العنیجین الا بعد الاحتیاط و التثبت
و اگر دماغ قوی باشد استفراغ بلغم به تخم حنظل باید
کرد و ادرار بول بماء الاصول و پس از استفراغ

قرص گل دادن تب ربع علاج روز نوبت روزه
گیرد یعنی از طعام باز ایستند خاصه از آب سرد و اگر
در آغاز تب قی تواند کرد صواب باشد و روز دیگر
بعد از نوبت باشد شوربای نخود دهند بگوشت گوسفند
و روز دیگر که فردا روز نوبت خواهد بود نخوداب
دهند با زیره یا با جوجه مرغ خانگی یا روغن گاو و روز
نوبت هیچ نخورد و اندر آغاز تب قی کند و هر روز که تب
نباشد بامداد گلشکر با سکنگبین سرشته می دهند و بعد
از آن بچند ساعت کشکاب دهند با نخودچه و تا اثر
نضج پدید نیاید استفراغ نکند و دیگر تدبیرها چون تدبیر
بلغمی باشد آبله و حصبه باید دانست که آبله و حصبه هر دو

یک

یک جنس اند و هر دو از جوشیدن خون باشد لیکن
مادهٔ آبله خونی باشد گرم و بسیار و میل تیزی دارد
و مادهٔ حصبه خونی بود صفرایی و اندک و میل به
خشکی دارد و بدین سبب است که بثرهای حصبه
کوچکتر است و از پوست برداشته نیست و از بهر آنکه
حصبه از خون تباه تر است کشیدن و جوشیدن خون
اندر تن مردم گاهی طبیعی و گاهی نا طبیعی و
عارضی و آنچه طبیعی باشد جوشیدن خون کودکان
باشد از بهر آنکه خون کودک همچو شیره خام است و خون
جوان همچو شیرهٔ پخته و رسیده و خون پیر همچو شیره که
قوت او رفته باشد و سرکه خواهد شد پس همچنانکه

شیرهٔ خام بطبع اندر خم بجوشد و کفک و درد از وی
جدا شود و شیرهٔ پخته و صافی جدا چاره نیست ازآنکه
خون کودک اندر تن بجوشد و خامی بگذارد و قوام
گیرد ازبهرآنکه ممکن نیست که چیزی گرم و تر پخته شود
و قوام گیرد تا بجوشد و آنجا که طبیعت واجب کرد
که دندان شیر بیفتد و دندان قوی تر براید و از جهت
که خون اندر تن کودک بجوشد و فضلهٔ غذا الخبیث
که از خون حیض یافته باشد و فضلهٔ غذاء مخالف در
تن ایشان جمع شده باشد از خون ایشان جدا شود
بدین سبب هیچ کودک نباشد که او را آبله بر نیاید از
بهرآنکه مزاجها و ترتیبها و هوای هر موضعی و قوت هر یکی

یکسان

یکسان نیست و نیز بعضی را اتفاق چنان افتاده باشد
که مادر او را حمل از پس پاکی بوده باشد و بعضی بود
ازآنکه از حیض پاک شده باشند تا بدان ماده تولد
فرزند پاکیزه تر باشد و فرزند تن درست تر آید و آفت
آبله بدو کمتر رسد و بعضی را حمل وقتی دیگر افتاده باشد
و فرزند نا تن درست باشد و آفت آبله بدو بیشتر آید
بدین سببها بعضی را آبله زودتر آید و بعضی دیرتر و بعضی
کمتر و بعضی بیشتر و بعضی با سلامت و بعضی را خطرناک
بدین قیاس واجب کند که جوانان را آبله بر نیاید که
ازآنکه بکودکی نیامده باشد یا اگر آمده اندکی آمده
باشد یا مزاج او گرم تر باشد و غذاء گرم بسیار خورده

تا خون او رطوبت ناک شود بدین سبب ممکن است
اگرچه اندر کودکی آبله برآمده است اندر جوانی باز
برآید و هر چه ازین نوع بود جوشیدن خون او عارض
بود و مردم پیر را آبله برنیاید مگر وقتی که هوا بد باشد
و بسیار را اندران شهر برآید تا هوای بد و بخار عفن
ایشان در وی اثر کند **علامت** تب آبله با تابه عظیم
و درد پشت و درد سر و گرانی همه تن و سستی و
ماندگی و ترسیدن اندر خواب و سرخ بودن چشم و
دمعه و با خارش بینی باشد و بعضی با سرفه و درد
گلو و تنگی نفس و آواز گرفتگی پدید آید و آبله سپید
یا سرخ یا زرد و اندک و پراکنده امیدوارتر باشد

خام

خامه آنچه زود بتمامی بیرون آید و زود پخته شود
و آنچه پهلوها دارد و در هم پیوسته و بنفش باشد
یا سبز یا سیاه و بر سینه و شکم بسیار باشد و اگر بیرون
آید و دیر پخته شود خطرناک باشد و اگر سخت آبله
برآید پس تب آید سخت بد باشد و اگر آبله برآمده باشد
و تب گشاده نشود هم بد باشد **علاج** هرگاه که در
شهر آبله بسیار آید کسانی را که آبله برنیامده باشد
فصد باید کرد یا حجامت و از گوشت و شیرینی و
از چیزهای گرم پرهیز کردن و چون آبله پدید آید
هوای خانه معتدل باید داشت و تن بجامه پوشیدن
و جرعه جرعه آب سردی دادن و صندل و گلاب

بویانیدن و بسرکه وگلاب به بینی برکشیدن وآب
گشنیز تر یا نعنع یا سماق یا عصاره شحم انار ترش با
مازو وبگلاب سوده اندر چشم چکانیدن و سرمه
بگلاب حل کرده با اندکی کافور در چکانند سود دارد
واگر حلق گرفته باشد شراب خرنوب غرغره کنند و
آب یخ وغذا بست جو یا بست عدس آمیخته اندر آب
انار ترش یا در آب غوره و سرکه شیره بادام واگر
اندر سینه درشتی باشد. بست جو اندر جلاب دهند
وکشکاب که از کشک جو و عدس سازند سود دارد
واندر حصبه لعاب اسبغول ولعاب دانه آبی و
کشکاب رقیق وآب کدو وآب خربزه هندو وآب

غوره

غوره وآب ریواج وآب انار ترش آمیخته دهند وهم
آب تخم خرفه با این آبهای ترش آمیخته موافق تر با

مقالت چهارم اندر بثرها و آماسها و جراحتها

آماس گرم علامت لون آن سرخ باشد
وگرم وبا ضربان وبا سوزش علاج فصد وحجامت
واستفراغ به مطبوخ هلیله یا جار الفواکه یا باقراص
بنفشه وطلی اول از صندل سرخ وسفید وفوفل
وآب عنب الثعلب ودر میانه شیاف مامیثا وحضض
وزعفران ومر اندر آب گشنیز تر واگر رسیده که صلب
شود گشنیز تر بکوبند وبا روغن گل بسایند وچون
مرهم کنند وبر هم نهند. واگر سبب آماس زخمی باشد

یا سعوط صندل سرخ و زعفران را تسارات بآب
کشنیز تر سوده طلی کنند و پشم پاره بروغن گرم تر
کنند و برنهند درد بنشاند اماس سرد علامت
گران باشد و گرم نباشد و هر یک جای دیگر باشد
علاج شب یمانی اندر سرکه حل کنند و آن سرکه با آب
بیامیزند و پنبه پاره بآن تر کنند و برنهند و ببندند
و بروغن و نمک بمالند و پنبه باب خاکستر چوب
رز و یا چوب بلوط تر کنند و برنهند و اگر حاجت
باستفراغ بود استفراغ رطوبت کنند سرطان
و علاج علاج سرطان علاج مالیخولیاست و آنکه
طلی باشد بهترین آنست که جبر و اسفیداج اندر

نیم و صلایه سرب بسایند و بآب کشنیز تر طلی کنند
خنازیر استفراغ بلغم و پرهیز از طعامهای غلیظ
و بسیار و مرهم داخلیون برنهادن طاعون
اماس گرم باشد سرخ یا سیاه یا سبز با سوزش
صعب و خفقان و غشی علاج دلرا بشراب
صندل و قرص کافور و شراب حماض قوت
دهند چنانکه در علاج دل یاد کرده آمده است
و آن موضع را بیازند و خون اندک بمحجمه برکشند
و هیچ طلی سرد بکار ندارند داحس آماسی است
که اندر بن ناخن پدید آید علاج نخست فصد باید
کرد و بزرالبنج و افیون بسرکه تر کرده بر سر آن

نهند و خرقهٔ تر کرده باب سرد بر سر آن پوشند و
هر ساعت بر می گیرند و سرد می کنند و باز بر می نهند
واگر همه روز انگشت در آب سرد نهند صواب باشد
واگر ساکن نشود در روغن گرم می نهند. دمل علاج
فصد و حجامت واستفراغ بطبیخ هلیله ونخست قرا
کر بنهند از پس سه روز آرد گندم و نان خشک اندر
آب و روغن بپزند و بر نهند. شری سبب شری
خون صفراوی باشد یا بلغم شور علاج آنچه از خون
صفرا باشد باب غوره طلی کنند و آب غوره
خورند و چون ساکن شود رگ اکحل بزنند و طبیخ
بامیوها و آب خرمای هندو نرم کنند و دوغ ترش

دارد

وآب انار وقرص کافور سود دارد واگر مدت
آن دراز گردد دو درم هلیله زرد و دو درم ایارج
فیقرا بسکنگبین بر شند و بدهند و بلغم را رگ زنند
نخست پس گلنگر مسهل و ایارج فیقرا با تربد و
غاریقون و نمک هندی وافتیمون وشحم ترکیب
کنند و بدهند وگرمابه سود دارد حمره ونمله و
آتش پارسی وگاورسیه این همه از جمله بثرات
واماس گرم باشد اما نمله بثرات خرد بود درهم
پیوسته میگردد و پهن بازی شود و با خارش
وسوزش بود و همچون سوزش گزیدن مور
باشد و بعضی یک بثره باشد و بعضی بثرات

بسیار همچون ثؤلول و جمره بثراتی بود گرم و سوزان
و زود سیاه شود و تری کم دارد و نار پارسی
آب رقیق بود با خارش و سوزش صعب و
گاورسه بثرات خرد باشد و میل بعبلات دارد
از بهر اگر ماده غلیظ باشد بلغمی **علاج** همه بیکدیگر
نزدیکست نخست سکنگبین صرف اکنند باب انار و ماميثا
آنگاه پس فصد کنند پس بمطبوخ هلیله یا بایارج الرمانی
استفراغ کنند و صندل و فوفل و شیاف ماميثا
و اسفیداج ارزیز و گل ارمنی باب کشنیز تر و اب
کاسنی و آب عنب الثعلب و سرکه و گلاب طلی
کنند و جمره و آتش پارسی را فصد و مسهل و آب

انار

انار ترش در سرکه بزنند و بر خرقه طلی کنند و بر وی
نهند و اندر شبانروزی سه بار تازه کنند و لیکن
استفراغ بمطبوخ هلیله کنند و تربد و افتیمون
خالی نگذارند **خارش و گر** که هم خشک بود و هم
تر **علاج** خشک را گرمابه خوش آب و شستن
باب چغندر و آب نخود و استفراغ بماء الجبن بکنند
تخم ریواج و مغز زردآلوی تلخ از هر یکی ده درم
نمک و سیماب کشته از هر یکی درمی بکوبند و بیامیزند
و بسرکه تر کنند و بخورات برشند و اندر گرمابه طلی
کنند نه روز اگر تر باشد فصد کنند و بطبیخ شاهتره
نیز استفراغ کنند و بکره کنند پس دو درم زراوند

طویل چهار درم خبث الفضه شانزده درم زرد چوبه
سه درم سیماب کشته دو درم بکوبند و بیامیزند و بسرکه
ترکنند و بروغن گل حل کنند و در گرمابه یا در آفتاب
شقاق و شیرینه علاج اگر شقاق خشک باشد رگ
پس گوش بزنند و آن خون بروی در مالند پس مرهم
کافوری طلی کنند و رگ قیفال بزنند و بر گردن
حجامت کنند و بگیرند کشنیز خشک سوخته و سفال تنور
کهن و خامه بکوبند و با سرکه و روغن گل طلی کنند
و اگر تر بود بگیرند روسوخته و قنبیل از هر یک
درمی زراوند طویل قلقطار صبر از هر یکی درمی
بسرکه و روغن گل طلی کنند قوبا علاج صمغ کتیرا

بلیله زرد کوفته بسرکه سرشته طلی کنند و اگر سخت قوی
باشد مازوی ناسفته اندر سرکه و بول گاو بخیسانند
و طلی کنند و مازو ناسفته اندر سرکه و کتیرا و برخس
طلی کنند سوختن آتش در حال سفیده خایه مرغ با
روغن گل طلی کنند پس مرهم اسفیداج بر وی نهند
و بگیرند سفیده ارزیر و مرداسنگ و زرد و چراز
هر یکی یکدرم زراوند طویل دو درم با موم روغن گل
بسرشند و طلی کنند ریش بلخی علاج فصد و استفراغ
صفرا و شراب غوره و زرشک و ریواج و شراب
لیمو و قرص کافور و طلی مرهم سفیداج ریشها پلید
علاج دری زیت و شب یمانی و انگبین برابر هم

سازند و ریش پلید را پاک کند و همی دیگر پس سوخته را تا باز
نمک اندر آن همه برابر موم و روغن چندانکه کفایت
باشد **جراحت** هر جراحتی که تازه باشد اول آن تا باشد
لب آن فراز هم گیرند و نگه دارند که چیزی در میان افتد
چون موی و روغن و غیر آن و خشک بند کنند و اگر
جراحت ناهموار بود و زاویها دارد بشکافند و شرح
کنند پس علاج کنند و داروهای تر دور دارند و زود
خشک بکار دارند **صفت آن** بگیرند اسفیداج ارزیز
و مرداسنگ از هر یکی یک جزو مرمازو هر یکی نیم جزو
بسایند و بکار دارند و اگر جراحت بر سر افتد زراوند
مدحرج اندر شراب پخته و خشک کرده و کوفته و بیخته

سود دارد **صفت** دردی که خون باز دارد
بگیرند صبر یک جزو قشور الکندر یک جزو دم الاخوین
عنزروت هر یک نیم جزو بکوبند و بیزند و بکار دارند
سرگین اسب و خز سوخته و ناسوخته خون باز دارد
پیکان و خاری که در عضو بماند علاج زراوند
مدحرج با انگبین سرشته بر نهند خار و پیکان بیرون
آورد والله اعلم **مقالت پنجم اندر مجبری**
و درد آدی هر گاه که از این آفتی رسد در حال اگر
مانعی نباشد فصد کنند و اگر مانعی بود خون از آن
موضع بمحجمه بجای دیگر کشند و طبع را به حقنه یا با
میوها نرم کنند و شیر و دیطوس دهند با کهربا و سیا

یعنی مرجان واکر الم بمعده رسد از هر یکی پنج مثقال
با سکنگبین ساده یا ریوند چینی اندر جلاب حل کرده
غذا کشکاب و اسفناج و ماش مقشر و روغن بادام
و بگیرند سیب پاک کرده و بگلاب بخته پنجاه درم گل
سرخ ده درم مصطکی اقاقیا برگ مورد و سنبل از هر یکی
پنجدرم کوزمرو زعفران صبر از هر یک درمی تا ب
لسان الحمل برشند و بر معده نهند و ببندند و اگر
الم بجگر رسیده باشد بگیرند ریوند چینی ده درم لک
مغسول طباشیر از هر یکی پنجدرم بکوبند و بیزند شربت
دو درم با سکنگبین و بگیرند صندل سفید و گل سرخ
بنفشه خشک از هر یکی پنجدرم آرد جو سه درم زعفران

یک درم

یک درم کافور نیم درم بگلاب و روغن گل
برشند و بر جگر نهند و اگر حرارت کمتر باشد بگیرند
گل پنجدرم مصطکی سنبل دارچینی از هر یکی دو درم
برگ مورد سه درم بزرد دو درم بروغن خیری
حل کنند یا بروغن یاسمین بکار دارند و از جای
بیرون آمدن بندها و شکستن را علاج کشیدن است
چنانکه باز جای شود و راست کردن و بستن لیکن
کشیدن برفق باید چنانکه درد عظیم تولد نکند و از زده
شدن عضو را بروغن چرب کنند و برگ مورد کوفته
و بیخته بروی کنند و ببندند و تا سه روز نگشایند و
اگر و اگر آسیب بر عصب آمده باشد ضماد بروغن

نرکس یا روغن سوسن باید برشت و روغن شبت
گرم کرده و روغن بابونه و روغن سداب گرم
کرده پیوسته بر می چکانند و داروهای شکستگی از این
نوع سازند بگیرند صمغ ماش مقشر از هر یکی ده درم
صبر مر خطمی سفید اقاقیا از هر یکی پنج درم گل ارمنی
بیست درم بسفیدهٔ خایهٔ مرغ برشند و بکار دارند
واگر پس از بستن دردی فزاید بگشایند و اسایش دهند
و باز برفق ببندند **مقالت ششم** اندر
زینت و پاکیزگی • **داء الثعلب** • **علاج** اباج
فیقرا با شحم حنظل و غاریقون و طبیخ افیتمون و قد اوند
فراخ گرم را اطریفل کوچک و طبیخ هلیلهٔ زرد موافق

باشد

و غاریقون و فرفیون بزهرهٔ گاو بسایند و طلی
کنند و پیاز نرکس مالیدن سود دارد **سپوسه** کنند
خطمی سوده و آرد نخود بسرکه برشند و بر سر طلی
و یک ساعت صبر کنند پس بشویند واگر زهرهٔ گاو
با شحم حنظل با این یار کنند قوی تر باشد **درازکردن**
موی با آب چغندر و آرد نخود می شویند و پیوسته
موی را با آمله و بلیلهٔ سیاه می شویند و روغن مورد
و آمله بکار دارند **کلف** رگ قیفال بزنند و مطبوخ
هلیله و افیتمون استفراغ کنند و اطریفل و معجون نجاح
بکار دارند و بگیرند تخم ترب و بیخ شیطرج و تخم حنظل
و بازریون و خربق سفید و خردل و سعتر برابر

بکوبند و ببیزند و بسرکه طلی میکنند اندر گرمابه یا در
آفتاب یا نزدیک آتش **برص علاج** می کردن
وایارج لوغاذیا اندر طبیخ افیتمون استفراغ
کردن واطریفل ماهان مدر بکار دارند و طلی:
داروهای قوی تر کنند بگیرند مازریون و خربق
سیاه و فلفل و بوره بسرکه بزنند و نطرون و زراونج
و سونش آهن و کفک دریا کوفته و بیخته در وی افکنند
و بسایند تا چون غالیه شود و اندر آفتاب طلی و چندانکه
توانند صبر کنند تا خشک شود باز معاودت میکنند دیگر
طلی شیطرج نیل قوه شب یمانی جعده دردی خمر خشک
کرده همه بکوبند و بسرکه بسرشند و نگاه دارند و قوه

در آب

در آب بزنند و بپالایند و دارو بدان آب حل کنند
و طلی کنند بیست روز تمام رنگ این دارو تا با
رنگ روی روشن کردن بگیرند آرد باقلی و آرد
جو نشاسته و کثیرا تخم ترب همه اندر شیر تازه بسرشند
و طلی کنند و همه شب صبر کنند بامداد بآب گرم بشویند
و اندرین آب سبوس گندم و بنفشه خشک پخته باشند
و پالوده و شیر تازه و پیه مرغ و پیه بط و مغز استخوان
و انار شیرین و زرده خایه مرغ نیم برشت و ترب و
وکندنا و اندکی انگزد و اندکی زعفران و اندکی شیر
خوردن روی را صافی کند. و تازه و افروخته دارد
بوی اندامها خوش کردن بلیون و حرشف

ورد و آلو و نقیع آلو و شراب ریحانی بوی عرق
و بوی اندامها خوش کند و رنگ روی صافی کند
و معده را قوت دهد و طعام بگوارد و از این پیش
از طعام و پس از طعام بکار توان داشت **طرقیدن**
باشنه علاج پای را از خاک نگاه باید داشت و
بگیرند مازو و صمغ عربی کوفته و بیخته نرم بروغن کنجد
برشند و کاغذی بزبر آن نهند تا دارو در وی
خشک شود و این دارو پس از آن بکار دارند که پای
اندر گرمابه پاک کرده باشند مقالت هفتم
اندر علاج زهرها اول کسانی را که دشمنان باشند
و تهمت آن بود که ایشان را چیزی زیان کار دهند طریق

احتیاط

احتیاط بر است یکی آنکه در جایگاه تهمت طعام و
شراب که طعم آن سخت قوی باشد نخورند مثلا چیزی
که سخت شیرین باشد یا سخت شور یا سخت تیز نخورند
و دست باز کشد از بهر آنکه طعم چیزهای زیانکار و
بوی آن در طعمها و شرابهای چنین پوشیده توان
کردن و طریق دوم آنست که آن جای که امن نباشد
طعام و شراب ناخورده نرود از بهر آنکه دو چیز است
یکی آنکه اگر چیزی زیان کار دهند بوی و طعم آن بسبب
دریافت طعام و رغبت بدان بر مردم پوشیده
گردد دوم آنکه چیزهای زیان کار اندر حال گرسنگی
و تشنگی زود تر اثر کند و اندر کنار زود راه یابد و

بگذرد و قوت آن بدل نرسد و اگر طعام و شراب
خورده باشد قوت آن چیز نخست بر طعام آید و
ضعیف شود از بهر آنکه رگها ممتلی باشد زهر گذر
نیابد و بدل نرسد و باشد که اندر طعامی که او خورده
باشد چیزی بوده باشد که قوت آن با قوت زهر باز
کوشد و طریق سیوم آنکه بر طریق احتیاط قصد کند.
و نخست چیزی خورد که مضرت زهرها دفع کند و قوت
آن از دل باز دارد صفت آن داروی که از جنس
غذا باشد مضرت بیشتر زهرها را باز دارد و ویرا
مضرتی نباشد. بگیرد گوز مغز پاک کرده شش درم
برگ سداب خشک و نمک درست از هر یکی یکدرم

انجیر خشک آن مقدار که اجزاها بدان بتوان سرشت
بکوبند و بر سرشند. شربت مقدار یک گوز و گوشت
قدید راسو که تازی ابن عرس گویند بخاصیت
او مضرت بیشتر زهرها را دفع کند و تریاق بزرگ
و مثرودیطوس و تریاق اربعه و تریاق ثمانیه
و تریاق الطین همه پیش از آن و پس از آن مضرت
زهرها دفع کند. لیکن باشد که مزاج شخصی بهر وقت
این معجونها را احتمال نکند مضرت بر خویشتن قصد
نشاید کرد هنوز مضرتی دیگر نارسیده اما قانون
علاج زهرها آنست که هرگاه که محسوس شود که زهر
داده‌اند و خورده در حال قی کند پیش از آنکه قوت آن

درتن پراکنده شود وآب گرم وروغن وشیر نجب
میخورند وقی میکنند وطبیخ شبت واندکی بوره
وروغن بسیار قی بیشتر آرد وهرگاه که قی تمام کرده
باشد شیر تازه خورند بسیار واگر از شیر نیز قی افتد
سخت نیک بود واگر شیر حاضر نباشد مسکه گداخته بجای
آن باشد ولعاب تخم کتان وپیه بط گداخته وشراب
شیرین سود دارد واگر از معجونهای بزرگ چون
تریاق مثرودیطوس وغیر آن حارتی تولد کند آب
یخ وروغن گل می باید داد وبدان قی فرمودن
واگر در خواب شود نباید گذاشت وبهر تدبیری که ممکن
بود بیدار باید داشت واگر طعام خورند تا اگر قی

نخوفند

نخوفتد بسیاری طعام خورند تا اگر قی بیوفتد بسیاری
طعام برآن چیز غلبه کند وباشد که معده تحملی کرده
وقی کردن آسان شود واما داروها که از بهر
جانوران زیان کار دهند صفت آن لاغیه
که آنرا تریاق بوشنجه گویند گزیدن افعی را سخت
نافع است وشراب انگوری که افعی در وی افتاده
باشد وگرده گزیدن همه جانوران نافع است و
مقدار دو درم تخم ترنج ضد همه زهرهای جانوران
وبیخ انگدان پازهر همه است وداروها که طلا کنند
نطل سفید وپیر خام وپخته با روغن گاو سرشته
وجندبیدستر با روغن زیت سرشته وعصاره دهند

و عصاره کندنا و عصارهٔ پودنهٔ جویباری و
زهرهٔ گاو و بز و نمک و سرگین بز بهم سرشتن
و ضماد کردن پا زهر همه جانوران زیان کار باشد

والله اعلم بالصواب

م

اتفاق افتاد ولادت با سعادت نور حدیقه آفرینش
و نور حدقه اهل بینش و دانش غنچه بوستان سعادت
و گل گلستان کرامت عماد الاسلام سید علی
انبته الله نباتا حسنا ابن حضرت فخر السادات
منبع الجود والکمالات مرتضی اعظم سید رضی
اعز الله تعالی شانه در بهترین وقتی و ترتیب ترین ساعتی
گذشته از روز شنبه دویم ماه شعبان سنه ۹۲۱ هجریه
نبویه علیه افضل الصلوات واکمل التحیات لدح
در دار السلطنه قسطنطنیه حمیت عن الآفات والبلیه
که طول دار از جزایر خالدات سه و عرض دارد
از خط استوا ما نموجب حساب زیج جدید

۱۹۱

گورکانی طالع ح یا عاشره ه م دو

زهره کطا عقرب / مریخ بم میزان	زحل یا قوس	ذنب کد جدی / دلو
عطارد دج بو سنبله / شمس بو	ممتلی کلد قد اه حد در اجتماع مقدم	حوت / حمل
سرطان / راس اسد	جوزا	ثور / حمل

شربت خفیف بعمه لکی بی تعان واد

ریوند چینی	تمر هندی	خیار شنبر ایجی
٢	٢٠	٢٠

وله بیش درم سنا قته لر واکر سودا غالب ایسه بیش درم
افتیمون قته لر واکر صفرا غالب
اوله بیش درم هلیله زرد قته لر